



سالی که گذشت

گفتگو رادیو نینا با آذر مدرسی

همین خاکی: سل ۹۷ سال پر فراز و نشیبی بود. بعد از دیمه ۹۶ ما شاهد اعتصاب، اعتراض و اتحاد وسیع کارگران برای خواست و مطالبات شان بودیم. از خیابان تا کارخانه، از کارخانه تا محل زیست و زندگی، سراسر جامعه درگیر جدال وسیعی علیه نظام حاکم بود. اعتراض کارگران هفت تپه و فولاد، نقطه اوج این تقابل بود و دولت جمهوری اسلامی هم با تمام قوای خود سعی کرد که با سرکوب این اعتراضات را عقب بزند.

دستگیری کارگران و فعالین کارگری، درست کردن مستند، شکنجه و زندانی کردن کارگران و فعالینی که برای خواست و مطالباتشان به میدان آمده بودند، نقطه اوج این سرکوب بود. هنوز اسماعیل بخشی، سپیده قلبیان، ساناز علیپاری، امیر امیرقلی، امیر حسین محمدی فرد، جعفر عظیم زاده، بهنام ابراهیم زاده و تعداد زیاد دیگری در زندانند. سال ۹۷ لحظات تلخ و شیرین زیادی داشت.

صفحه ۴



ماهانه منتشر میشود آوریل ۲۰۱۹ فروردین ۱۳۹۸

www.hekmatist.com

ائتلافی برای یوگوسلاویزه کردن ایران

(در حاشیه ائتلاف ده جریان در اپوزیسیون)



خالد حاج محمدی

از مدتی پیش تلاش برای تشکیل یک ائتلاف میان احزاب و گروههای مختلف قومی و ناسیونالیستی شروع شده و سرانجام در تاریخ چهارم اسفند ۱۳۹۷ (۲۳ فوریه ۲۰۱۹) طی نشستی در آلمان این توافق حاصل و طی بیانیه ای ائتلاف این جریانات زیر نام "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" رسماً اعلام شد. اسامی امضا کنندگان این توافق عبارتند از: اتحاد دمکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومله کردستان ایران، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران و کومله زحمتکشان کردستان.

محور اصلی این ائتلاف توافق بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک سیستم حکومتی فدرال بر اساس هویت‌های قومی و ملی در ایران است. در بیانیه اعلام موجودیت این ائتلاف آمده است:

"بنا به تفاهم نامه مورد توافق، ما مشترکاً برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک نظام بر خاسته از آراء مردم بر مبنای جمهوریت، دمکراسی، جدائی دین و دولت و فدرالیسمی که تأمین حقوق برابر ملی - دمکراتیک ملیت‌ها و اقوام ساکن ایران باشد، مبارزه می‌کنیم."

این ائتلافی سراپا ارتجاعی و ضد هر نوع حقوق و هویت انسانی مردم و علیه همبستگی و همسرنوشتی طبقه کارگر و مردم استثمار شده در ایران است. مبنای اصلی این ائتلاف تلاش مشترک برای ایجاد انشقاق و تقسیم بندی مردم بر اساس هویت‌های قومی، زبانی و ناسیونالیستی است. این جریانات و پروژه آنها برای آینده ایران چیزی جز تحمیل یک زندگی سیاه و خون پاشیدن به جامعه ایران و تبدیل آن به یوگسلاوی و عراق و سوریه نیست. در این نوشته ضمن بیان چرایی این تلاش و توافق و دلیل این همگرایی، ماهیت سیاه سناریوی آنها و ضدیت آن نه تنها با منافع طبقه کارگر و مردم محروم بلکه و بعلاوه ضدیت با هر نوع زندگی متمدنانه و همزیستی مسالمت آمیز را برملا می‌کنم.

محور مخالفت با جمهوری اسلامی و سرنگونی طلبی این مجموعه هیچ چیز در مورد ماهیت آنها نمی‌گوید. نفس سرنگونی طلبی نشانه وجود یک سر سوزن آزادیخواهی در این نیروها و هیچ نیرو و جریانی نیست. در میان خیل سرنگونی طلبان کم نیستند جریاناتی که از خود حاکمیت ضد کارگر تر و ضد انسانی تر و ارتجاعی اند. خمینی در دوره حاکمیت پهلوی کمتر از بقیه سرنگونی طلبان سرنگونی طلب نبود. در لیبی و سوریه و عراق انواع جریانات سرنگونی طلب را دیدیم که بخش عمده آنها جنایاتی را به مردم این کشورها تحمیل و مرتکب شدند که روی حکومت اسد و قذافی و صدام حسین را سفید کردند. داعش و

چپ بورژوازی، مبارزه سیاسی و سرنگونی

جمهوری اسلامی

مظفر محمدی

در مبحث "مساله بیکاری و معیشت" گفتم:

"وقتی ما با سیستمی روبرو هستیم که نسبت به تأمین معیشت مردم بی تفاوت است و داراییهای جامعه را بجای تأمین معیشت مردم حیف و میل می‌کنند و به مصارف دیگر برای حفظ نظام شان می‌رسانند، پیشروان مردم هیچ چاره ای ندارند جز اینکه خود دست بکار شوند. آستین‌ها را بالا بزنند و بعنوان صاحبان واقعی جامعه راه حل‌هایی ولو حداقلی برای تأمین معیشت را انتخاب کنند. و از این طریق هم مردم را به دخالت در سر نوشت خود آموزش دهند و هم فشار عظیم اجتماعی بر سرمایه داران و دولتشان بگذارند."

پا: "اگر بپذیریم ما در جامعه ای زندگی می‌کنیم که موضوع اصلیش فلاکت است، پس اولین شعار یا هدف شبکه های محافل کارگری و مردمی، "علیه فلاکت" است. برای تأمین معیشت است. کل مطالبات اقتصادی طبقه کارگر از دستمزد مکفی تا بیمه بیکاری و غیره یعنی تأمین معیشت!..." "مبارزه برای معیشت، به یک سلسله اوامر و وظایف مرکب و همه جانبه و گسترده در کارخانه و محلات شهرها نیاز دارد که تا کنون طبقه کارگر و پیشروان طبقه "شاغل و بیکار" حتی به آن پا نگذاشته است."

صفحه ۵

کمونست‌ها و انقلاب

صفحه ۱۰

کوروش مدرسی

ناسیونالیسم، جنبش

کردستان و مبارزه مردم در کردستان

صفحه ۷

محمد فتاحی

در این شماره می‌خوانید:

مشاغل خانگی: دون کیشوت‌های قازورات اقتصاد بورژوازی/مصطفی اسدپور (صفحه ۲۲)

رهایی زن و انقلاب آتی / ثریا شهابی (صفحه ۲۳)

سیل زدگان و موج عظیم انساندوستی (صفحه ۲۴)

شعبده بازی سیاسی از سر استیصال! / (صفحه ۲۴)

در باره مساله بیکاری و معیشت/چند حکم واقعی / مظفر محمدی (صفحه ۲۵)

گزارشی از مراسمهای هشت مارس حزب در خارج کشور (صفحه ۲۷)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

ائتلافی برای ...

النصر و دهها گروه و جریان جانی همگی خواهان سرنگوی حکومت‌های مستبذ حاکم بر کشورهای سوریه و لیبی و عراق بوده اند.

بعلاوه امروز سرنگونی طلبی بسیاری از این جریانات تنها راه دادمه حیات برای نیروهای این ائتلاف است. نیروهایی که عمیقاً خواهان توافق با جمهوری اسلامی به شرط گرفتن امتیازاتی و گوشه لحافی در چهارچوب حاکمیت ایرانند. آنها دوره ای طولانی تلاش روزمره کردند که در جمهوری اسلامی جایی پیدا کنند. هر دو شاخه حزب دمکرات از ابتدای شکل گیری جمهوری اسلامی (آنزمان حزب دمکرات یک حزب واحد بود) تا این اواخر مستمر تلاش برای توافق با جمهوری اسلامی را دنبال کرده اند. پرونده این حزب مملو از تلاش برای امتیاز گیری از جمهوری اسلامی و اتحاد با او است. از لیبیک رهبرشان فاسملو به خمینی، از تلاش برای سازش و به ممانشات کشاندن مبارزه مردم در کردستان در دفاع از انقلاب و برای آزادی، تلاشهایی که هزینه های سنگینی نه فقط برای مبارزه ازدیخواهانه مردم در کردستان و ایران داشت بعلاوه از خود این جریان و رهبری آن قربانیانی گرفت. جنگ و مذاکره برای کسب امتیاز سیاست سنتی ناسیونالیسم کرد است. شکست این سیاست و عدم پذیرش آنها از جانب جمهوری اسلامی برای دو شاخه دمکرات راهی دیگر را باقی نگذاشته است. "حزب کومه له" آقای مهدی که با امید تبدیل شدن به جریانی جدی در میان نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد، "سری در سرها در آوردن" و نشستن بر سر سفره توافق با جمهوری اسلامی، از کومه اشعاب کرده و از هیچ تلاشی برای پذیرش نزد جمهوری اسلامی کوتاهی نکرد و البته هر بار جواب منفی گرفت. لذا مشکل این صف ماهیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی و "تقابل" آنها با این حاکمیت ارتجاعی نیست. اگر جمهوری اسلامی در باغ سبز را به این نیروها نشان داده بود و آماده بود گوشه لحافی را به آنها بدهد و سران آنها را استاندار و فرماندار و ژاندارم کردستان میکرد، امروز همین جنابان به اسم کرد، به اسم متحقق کردن خواست "مردم کورد!" و به رسمیت شناخته شدن "حق کورد!"مشغول اجرای اوامر و قوانین جمهوری اسلامی بودند. دلیل ضدیت آنها با جمهوری اسلامی، نه ارتجاعی بودن جمهوری اسلامی و انقلابی بودن این جریانات که تنها جواب منفی جمهوری اسلامی به سهیم کردن آنها در قدرت و امتیاز دادن به آنها است. جمهوری اسلامی همانطور که اکثریت و توده و بنی صدر و مجاهد را به صف اپوزیسیون پرتاب کرد، این نیروها را نیز به صف سرنگونی طلبان، البته از نوع ارتجاعی آن، پرتاب کرده است. اولین سیاست این نیروها برای سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع از حمله نظامی امریکا به ایران، فدرالیسم قومی و امید به تشکیل دولتی از نوع دولت کردی در کردستان عراق بود. از دستور خارج شدن این سیاست و خیزش دیماه این نیروها را در بن بستی جدی تر قرار داد.

بسته بندی این ائتلاف ارتجاعی به نام "همبستگی برای آزادی و برابری" فقط و فقط فشار یک جنبش اجتماعی قدرتمند انسانی، عدالتخواهانه و چپ را بر این جبهه و جنبش اولترا ارتجاعی نشان میدهد. شعارهای پرطمطراق سرنگونی طلبی و جنایات جمهوری اسلامی و... را مطلقاً از این جریانات نباید جدی گرفت. روسای این نیروها با هر چراغ سبزی از جانب پاسگاههای مرزی ایران، برای مذاکره و توافق در مقابل کنسولگری ایران در اربیل به صف میشوند.

اینجا یادآوری کنم که کل احزاب ناسیونالیسم کرد در منطقه تاریخا هیچ استراتژی مستقلی از دولتهای حاکم بر ایران، عراق و ترکیه نداشته اند. کل احزاب اصلی این جنبش چه زمان جنگ و چه زمان آنتی خوهان سهمی از قدرت و شراکت در حاکمیت‌های مختلف در این کشورها بوده است. تاریخ جریان بارزانی و اتحادیه میهنی در کل دوران حیات آنها تلاش برای توافق با دولت حاکم بر عراق بوده است. پ ک ک دهها بار حاضر به توافق با دولت اردوغان بوده است و احزاب ناسیونالیست کرد ایران با همین جمهوری اسلامی دهها بار پای مذاکره و تلاش برای توافق رفته اند. لذا ضدیت آنها با هیچکدام

از این حاکمیتها ضدیت با جنایتکاری آنها و توحش و بربریتی که به مردم تحمیل کرده اند نبوده و نیست. آنها سهم خود از سرمایه و قدرت را با قبول همین حاکمیتها میخواهند و این سهم خواهی را به نام حقوق مردم "مظلوم" کردستان و با انگشت گذاشتن بر یک واقعیت و آنهم ستمگری ملی دنبال کرده اند.

دلایل این اتحاد و همگرایی

ترکیب جریانات این ائتلاف مستقل از وزن نیروهای شرکت کننده، گروههای قوم پرست و فالانژ و جریانات مختلف ناسیونالیست، از چند گروه ناسیونالیست "چپ" ایرانی، دو حزب ناسیونالیست کرد تا گروههای بشدت قوم پرست کرد، ترک، عرب، بلوچ و... است. بخشی از این جریانات را کسی حتی در دورافتاده ترین روستاهای ایران نمیشناسد. اما جمع شدن اینها در یک ائتلاف علاوه بر بن بست این نیروها جواب به خواست دول منطقه و تلاش برای جلب توجه دولت ترامپ و نشان دادن وزن و قدرتی برای به حساب آوردن آنها توسط آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی است. آنچه این جریانات را دور هم جمع کرده است، اساسا امید به دخالت غرب در ایران و اتکا به سیاست ترامپ و تخاصمات آمریکا و متحدین او در منطقه از جمله اسرائیل و عربستان با ایران است. امروز این نیاز آنها را در کنار هم قرار داده است و اگر این نیاز نبود آنها به عنوان ناسیونالیستها متعلق به "اقوام" مختلف سایه همدیگر را با تیر میزدند.

بعد از شکست آمریکا در عراق و افغانستان، این کشور و متحدین او سیاست اعزام نیرو و درگیر شدن در جنگ مستقیم در کشورهای دیگر را کنار گذاشته اند. دول غربی و مشخصا آمریکا سربازان خود را به هیچ جنگی نمیفرستد و در عوض جنگ نیابتی را جایگزین ارسال نیرو و ارتش خود کرده است. بر همین اساس امروز دخالت دول غربی در منطقه اساسا از کانال و از طریق نیروهای "محلی"، نیروهای دست ساز و ارتجاعی است. این سیاستی است که در دوره اخیر در خاورمیانه و پس از بهار عربی دنبال کردند. دول غربی و در راس آنها امریکا در جنگ لیبی و سوریه و در ادامه جنگ با داعش در عراق، یک سرباز خودی را به کشت ندادند. در همه این جنگها گروههای مختلف قومی، ناسیونالیستی، مذهبی و انواع باندهای تبهکار و جنایتکار را سازمان دادند، به وفور پول و اسلحه در اختیارشان گذاشتند، آنها را آموزش دادند و جنگ خود را از طریق آنها پیش بردند. ارتش آزاد سوریه از روز اول تا آخر توسط ناتو و متحدین غرب در منطقه سازمان یافت. این سیاست دولت ترامپ در مورد ایران هم صدق میکند. دولت ترامپ و دول متخاصم ایران در منطقه تلاش میکنند از اپوزیسیون ارتجاعی جمهوری اسلامی به عنوان اهرم فشاری به ایران و در خدمت اهداف خود علیه جمهوری اسلامی و همزمان علیه مبارزه ازدیخواهانه مردم و طبقه کارگر در ایران استفاده کنند. در کل این دوره و حتی در دوره های قبل، هم در دوره بوش و هم اوباما، تلاش برای تشکیل قطبی از اپوزیسیون راست ایران جهت فشار به جمهوری اسلامی سیاست دولت امریکا بوده و هست.

با علم به این حقیقت است که بخش بزرگی از اپوزیسیون بورژوایی و ارتجاعی جمهوری اسلامی برای دیدار با سران آمریکا و دولتهای مرتجع دست و پا میکنند و آماده اند از روی جنازه هم رد شوند. این ائتلاف جواب مثبت نیروهای تشکیل دهنده آن به این سیاست و اعلام آمادگی آنها برای ایفای نقش در پروژه های ارتجاع منطقه ای و جهانی است.

بعلاوه این تلاشی است تا با ردیف کردن لیستی از اسامی و گروههای مختلف، هر چند حاشیه ای و کوچک و حتی ساختگی، تصویرنیرویی بزرگ و قابل اتکا از خود به آمریکا و دول مرتجع منطقه نشان دهند. دوندگی های این دوره رهبران بخشی از این گروهها برای دیدار با پمپنو و جلب توجه و سمپاتی او برای کمک به آنها روی دیگر سکه و بخشی از تلاش و همگرایی این جریانات است. حزب دمکرات در دوره جنگ مسلحانه ای که این اواخر دنبال کرد و اسم آنرا راسان نامید، چندین واحد خود را به کشتن داد. در تمام یکی دو

سال اخیر یک حرکت نظامی موفق را نتوانست انجام بدهد و با این وصف از کار خود دست بردار نبود. مستقل از مضرات سیاست حزب دمکرات و لطماتی که به مبارزه مردم کردستان در این دوره زد، تلفات انسانی بزرگی را متحمل شد. مسئله این نبود که حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری از سر سهو و عدم درک توازن قوا وارد جنگی شده است که از قبل معلوم است بازنده است. حزب دمکرات میخواست به عربستان و دولتهای متخاصم ایران نشان دهد که توان نظامی دارد تا آنها امکانات و پول در اختیارش بزارند و آگاهانه هزینه انسانی و ریسک این بازی را هم قبول کرده بود. همه نیروهای تشکیل دهند این ائتلاف آگاهند که با ناسیونالیسم غلیظ خود، با دشمنان خود وارد ائتلاف شده اند و اما در این اوضاع آگاهانه این را پذیرفته و انتخاب کرده اند تا ترامپ و ارتجاع منطقه روی آنها و توان و نیروی آنها حساب باز کند و سر کیسه را برایشان شل کند. آنچه اشتراکات این جریانات است، ضدیت آگاهانه همه با عدالت خواهی جامعه، با آزادی خواهی مردم ایران و در راس همه با برابری طلبی طبقه کارگر ایران است. این انصافا آن محور اصلی توافق آنها است.

این ماجرا امری جدید نیست. امید بستن به دخالت غرب در ایران، تلاش برای مقبولیت نزد دولت آمریکا و تلاش برای نشان دادن توان و قدرت خود در ایران برای جلب توجه دولت آمریکا و دول منطقه عمری به قدمت تخاصمات آمریکا و جمهوری اسلامی را دارد. درتاریخ چهل ساله حاکمیت جمهوری اسلامی با افزایش تخاصمات آنها و دول غربی، ما شاهد انواع اتحادها، ائتلافها، جبهه سازی ها، دولت در تبعید درست کردنها و ... توسط اپوزیسیون راست در این راستا بوده ایم.

بعلاوه احزاب ناسیونالیست کرد و مشخصا دو حزب دمکرات، که اساسا وجود آنها است که به این ائتلاف وزنی میدهد، همراه با دو شاخه کومه له زحمتکشان، نوستالژی قدرت گیری احزاب خواهر خود در کردستان عراق را در ذهن دارند. پرتاب شدن احزاب بارزانی و اتحادیه میهنی به قدرت در کردستان عراق و به کمک دولت بوش، ودر دل بمباران عراق و به خاک و خون کشیدن آن جامعه، الگویی است که ناسیونالیستهای کرد پرو آمریکا از ذهن خود خارج نمیکنند. آنها کماکان در امید به تکرار این اتفاق اینبار در ایران و به قدرت رسیدن خود اند.

آینده ایران و نسخه فدرالیسم قومی

همچنانکه اشاره کردیم پایه اساسی توافق این جریانات فدرالیسم قومی برای آینده ایران است و به قول صاحبان این نقشه فدرالیسم قومی آنها ها و اقوام ساکن ایران "میباشد. اما مضمون این فدرالیسم چیزی جز یک پاکسازی قومی، از نوع پاکسازی قومی در یوگوسلامی و کشورهای اروپای شرقی، نیست. مبنای این فدرالیسم و تقسیم قدرت در آن "قومیت" و هویت قومی مردم است. طبق این نقشه جامعه ایران به انواع "اقوام" تقسیم میشود که هر "قومی" در گوشه ای و در چهارچوب یک حکومت محلی مربوط به یکی از اقوام و ملیتها، در چهارچوب ایران فدرالی اداره میشود. لذا تلاش برای تهیه شناسنامه قومی برای ۸۰ میلیون جمعیت انسانی و تقسیم این جمعیت میان اقوام و ملیتها قدم اول در این طرح است. و بر همین اساس ایران باید میان اقوام تقسیم و مرز حاکمیت آنها و سرزمین هر کس مشخص و خط کشی شود.

برای روشن شدن بیشتر این ماجرا و این طرح و خوابی که این جریانات برای مردم ایران دیده اند به طرح جریان زحمتکشان مهدی برای حاکمیت "کردها" بر اقلیم کردستان نگاهی خواهیم انداخت. جریان عبدالله مهدی در برنامه خود برای حاکمیت در کردستان و در چهارچوب حکومت فدرال ایران در بخشی زیر عنوان "دامنه قدرت حکومت فدرال کردستان" گفته اند:

"اقلیم کردستان فدرال از به هم پیوستن آزادانه و داوطلبانه مناطق کردنشین غرب ایران که در میان

کمونیت ۲۳۸

چند استان تقسیم شده اند در یک واحد سیاسی و اداری تشکیل میشود."(اصل مطلب کردی است و من این قسمت را به فارسی ترجمه کرده ام)

اساس و مبنای حاکمیت فدرال مورد ائتلاف چیزی جز تقسیم مردم به "اقوام" و "ملیتهایی" نیست که توسط نیروهای ناسیونالیست مهر قومی بر شناسنامه و پیشانی آنها حک میشود. اولین مبنای چنین طرحی هویت تراشی قومی و شناسامه قومی و تبدیل آن به مبنای انشقاق، تفرقه و نهایتا خصومت و دشمنی میان شهروندان یک جامعه است. به قول "کومه له" آقای مهدی باید مرز حاکمیتهای ملی را (البته تزنین شده با پسوند بی مسمای داوطلبانه) تعیین و خط کشی کرد. همانطور که در بوسنی هرزگوینا و چکسلواکی و یوگوسلاوی مردم را به اسلاونی، کراوسی، بوسنی، صرب، چک و سلاو، به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم کردند و بعد از قتل عام و نسل کشی از آنها "حاکمیتهای ملی" سرتاپا ارتجاعی را شکل دادند و نام آنرا گسستن ها و پیوستن های داوطلبانه مردم نام نهادند. عقل زیادی نمیخواهد که فهمید تا همین جا ما شاهد یک تلاش ارتجاعی، واپسگرا و عقب مانده برای انشقاق در میان مردم، قرار دادن آنها در مقابل هم، کشیدن جنگ به کوچه و خیابان به نام حق حاکمیت کرد، ترک، فارس، عرب و بلوچ و ... هستیم. اجرای این طرح و عملی کردن آن جز از کانال یک جنگ تمام عیار و خانه به خانه میان مردم ایران به نام ترک، کرد، فارس، عرب، بلوچ، ترکمن، گیلک و.. ممکن نیست. شعارهای دمکراسی و برابری و.. در این میان یک پیشیز هم ارزش ندارند و خاصیت آنها بسته بندی کردن یک طرح ضد مردمی و ارتجاعی برای فروش در بازار سیاست است.

در این طرح نیروهای ناسیونالیست کرد و ترک و عرب و بلوچ و برای شهروندان از کارگر و معلم تا دانشجو و پرستار و ... در، ارومیه، نقه، اهواز، تهران، شیراز، رشت و مشهد، کرمانشاه و هزاران شهر و شهرک و روستا تعیین تکلیف میکنند به کدام قوم و قبیله و ملت تعلق دارند و بر همین مبنا کوچه و خیانهای هرشهر و شهرکی در ایران با جنگ و خونریزی مردم علیه هم باید تعیین تکلیف شود. امضا کنندگان این طرح و روسای گروهها ائتلاف در روز روشن و با هزار تجربه جنگهای قومی و مذهبی و جنایاتی که به مردم تحمیل شده، برای خود گذاشته اند که اگر شانس بیاورند و اوضاع آینده ایران به کام آنها پیش برود، فردا در قامت ملوسویچ ها، کاراچیچ ها، گوران هاژیک ها و راتکو ملادیچ های اقوام ایرانی مدال "افتخار" از جناب "ملت خود" به گردن کنند.

این طرح و خوابی که سران گروههای ناسیونالیست برای مردم ایران دیده اند، سراپا بوی خون و باروت و جنایت میدهد. قرار است تهران و سنندج و تبریز و رشت و مشهد به سارایوو و ادلب و حلب های دیگری تبدیل شوند. برخلاف تصویر شیک و لوکس اما سرتاسر خونین این طرح انتخاب داوطلبانه ای در کار نیست. تعلق کرمانشاه، اشنویه، رضائیه و دهها شهر و روستای دیگر به کردستان یا آذربایجان یا هر بخش تازه تاسیس دیگری فقط و فقط با جنگی خونین میان شرکت کنندگان در این ائتلاف به اضافه ناسیونالیستهای عظمت طلب و پان ایرانیستها تئین تکلیف میشوند. بعلاوه کار به اینجا تمام نخواهد شد و فردا فقط درکردستان ایران ما شاهد جنگ احزاب کردی به نام نماینده سورانی ها، کرمانجی ها، گورانی ها، هورامی ها و... خواهیم بود. امری که امروز در کردستان عراق در جریان است. صاحبان این طرح اگر طراحان جنگ و جنایت و خونریزی آگاهانه نباشند، ابله سیاسی اند. مستقل از اینکه شانس این جریانات و فدرالیسم آنها چقدر باشد، نفس اینکه عده ای به نام حزب و گروه در روز روشن به نام نمایندگان این و آن "قوم و قبیله و ملت" چنین طرحی را امضا و حول آن هر روز در دالان دولتی مرتجع در گشت و گذارند، و گاردی جدی در میان نیروهای سیاسی علیه فدرالیسم آنها مشاهده نمیشود، خود به اندازه کافی ترسناک است.

تلاش فدرالیستچی ها برای یکی کردن فدرالیسم قومی با حاکمیت فدرال در آلمان و امریکا امروز پوچ تر از آن است که کسی را فریب دهد. فقط

^[1]

ائتلافی برای ...

شارلاتانهایی مانند شرکت کنندگان در این ائتلاف و طرفداران فدرالیسم قومی تفاوت اداره فدرالی آلمان و آمریکا که مبنای آن نه "قومیت" یا "ملیت" یا "مذهب" شهروندان که تقسیم بندی جغرافیایی است را نینند. مدل فدرالیسم در آلمان و آمریکا اساسا تقسیم قدرت و دادن اختیارات محلی میان استانهای مختلف است، استانهایی که مبنای قومی یا مذهبی ندارند.

آنچه به پیاده شدن فدرالیسم این جریانات شبیه است، جنگ در بالکان و یوگسلاوی قدیم است که شهروندان این جامعه را به نام صرب، کروات، بوسنی و... در جنگی کوچک به کوچه به جان هم انداختند. جنگی که طی آن یوگسلاوی به ۷ کشور تقسیم شد. همین امروز در عراق شاهد حاکمیت به شکل فدرالیسم قومی هستیم چیزی که جز سبیه روزی برای کل طبقه کارگر و مردم ستمدیده این جامعه دستاوردی نداشته است و تنها در زیر سایه رشد تعلقات ملی و زنده کردن تعصبات قومی و مذهبی، مردم همسرنوشت این جامعه را به نام عرب، کرد و ترکمن، سنی، شیعه، ایزدی، آسوری و... در مقابل هم و به عنوان دشمن هم قرار داده است. اما در همین کشور ثروت و سامان این جامعه میان سران عشایر مختلف و بر اساس توازن قوا در هر دوره تقسیم میشود. دیروز طایفه بارزانی و طالبانی زور بیشتری داشتند و حکومت مرکزی ضعیف بود، سهم بیشتر و سرزمین بیشتری را در دست داشتند و امروز با تغییر توازن قوا، دولت مرکزی طی حمله ای چند روزه دامنه اقتدار و سرزمین و سهم آنها را محدود کرد. کسی جنگ و پاکسازی های قومی و مذهبی در رواندا را فراموش نکرده است و کسی جنگ ارمنی و آذری را در همجواری ایران از یاد نبرده است. نمونه های تاریخی از تقسیمات قومی و فدرالیسم قومی و "حاکمیت ملی" و "انتخاب داوطلبانه" مردم در تعلق قومی خود در دوره ما اینها هستند نه آلمان و آمریکا.

به نیروهای ناسیونالیستی که سنگ رفع ستم ملی را به سینه میزنند باید برای هزارمین بار گفت که راه حل رفع ستم ملی نه فدرالیسم قومی و تعمیق و ادامه انشقاق بر مبنای هویت‌های کاذب قومی بلکه حق شهروندی برابر و رفع تبعیض بر مبنای ملیت، مذهب و ... است. راه حل، رفع همه وجوه نابرابری و رفع کامل ستمگری است نه تقسیمات قومی و طایفه ای برای ابدی کردن انشقاق ملی. اینجا و در این نوشته به بحث حل مسئله ملی و روشنتر حل مسئله کرد نمیپردازم. جنبش ما سیاست و راه حل روشن خود را برای حل مسئله کرد ارائه کرده و بکرات بحث شده است.

باید توجه داشت با فرض چنین تقسیم بندی هایی هنوز کار به اینجا خاتمه نمی یابد. کسی که بر تفاوت‌های زبانی و... به عنوان هویت‌های مختلف نگاه میکند و مردم و طبقه کارگر در جامعه پیشرفته مثل ایران را در مقابل هم و به دشمن هم تبدیل میکند، فردا در هر جغرافیایی شاهد جنگ و جدال قیابیل و اقوام مختلف با سران و روسای عشایر آنها خواهد بود. کردستان عراق بعد از حدود سه دهه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد، هنوز خود این بخش میان دو طایفه پولدار و صاحب قدرت بارزانی و طالبانی تقسیم شده است. کردستان عراق سه دهه است دو حاکمیت جدا از هم را آزمایش میکند. حتی در دوره ای جریان دیگر ناسیونالیست "گوران" نیز عملا داشت قدرتی میشد و عملا ممکن بود کردستان عراق صاحب سه حاکمیت و هر سه به نام مردم محروم کرد زبان شود.

اما صاحبان این ائتلاف جدید و همه نیروهایی که به نام "حق ملل و حل مسئله کرد و یا حل ستمگری ملی"، به فدرالیسم قومی پناه برده اند، میدانند که برای پیشبرد این طرح علاوه بر طرح فدرالیسم و ادعاهای پوچ انتخاب مردم و تقسیم متمدنانه و داوطلبانه و، باید نیروی متحقق کردن این طرح را هم آماده کنند. چنین نیرویی تنها با تلاش آگاهانه جهت نفاق و ایجاد دشمنی در میان مردم ایران ممکن است. دشمن تراشی و تحریک قومی فقط و فقط از کانال "حق کرد، ترک، بلوچ و..." و زنده کردن و تراشیدن مقدساتی برای آنها میگذرد. بی خود نیست در این سنت لباس، فرهنگ، زبان، غذا، موسیقی و آواز و ... همگی در قالب فرهنگ کردی، ترکی،

فارسی، عربی و... تقدیس میشود و به عنوان پرچم سیاسی جریانات مختلف بلند میشوند و مقدس و قابل احترام. در دنیای واقعی و دور از تلاش فرصت طلبانی که دنبال کسب یک گوشه از لحاف قدرت در جامعه اند، کسانی که به نام این و آن ملت در فکر کسب پول و سرمایه و قدرتند، لازم نیست لباس و موسیقی و هنر مهر قومی بخورند. بالاخره لباس محلی در هر جای دنیا پوشش بخشی از مردم در یک دوره تاریخی است که به مرور زمان همه عوض شده اند. امروز جوان مهاجادی و سنندجی و اهوازی و شیرازی اگر امکانات مالی داشته باشند تلاش میکند مد فرانسه و کشورهای پیشرفته در لباس و هنر و موسیقی و.. را انتخاب کند. اما زمانی که اینها به پرچم جنبشهای اولترا راست تبدیل و تقدیس میشوند، دیگر از قالب لباس و موسیقی برای پوشش و شادی مردم خارج و به مشعل یک جنبش ارتجاعی درست مثل صلیب مسیحی و کلاه "کیا" و ستاره شش پر یهودی و مقنعه اسلامی تبدیل میشوند. بی خود نیست که آقای مهدی زمان ارسال پیام نوروزی خود نه تنها "جامانه" به گردن ظاهر میشود که میز سخنرانی خود را نیز با "جامانه" تزئین میکند. بی خود نیست جامانه و گلونی (هه وری) از جانب جریانات ناسیونالیست کرد که زیر نام "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران"، فعالیت میکنند و همگی در این ائتلاف حضور دارند، به عنوان سمبل نوروز به مردم کرد زبان توصیه میشوند. جامانه و گلونی میشود مقدسات مردم و این مردم را باید آنقدر عقب برد و آنقدر متعصب کرد، آنقدر به فالانژ و ضد همسایه فارس زبان یا ترک و بلوچ زبان تبدیل کرد که هر چه در این بخش از لباس و غذا تا موسیقی و ... موجود است، مقدس و قطعا همین در بخش ترک یا فارس و عرب زبان نجس میشود. این امر شامل همه چیز و در همه زمینه ها خواهد بود، از تاریخ رشادتهای یک "قوم و ملت" تا برجسته کردن شخصتهای آنها، شعرا و نویسندگان و تبدیل همه به مقدساتی که برای مردم معینی متناسب به این ملت و آن مذهب، ناموسی شوند و بر سر آنها شکم زن حامله همسایه خود را پاره کنند. همه جریانات دست راستی دنیا، همه گروههای فالانژ و نژاد پرست دنیا همین کار را خواهند کرد.

نیروی پیش برنده چنین برنامه ای امروز و در یک جامعه نرمال مردم عادی و آزادیخواهی که میخواهند سر به تن جمهوری اسلامی نباشد نیست. جامعه شهری و صنعتی ایران، جامعه ای که چند انقلاب را دیده است، جای دسته جات قومی افراطی که به نام مذهب و ملیت و اقوام به جان هم خواهند افتاد نیست. امروز طبقه کارگر ایران زیر یک سقف بزرگ به عنوان یک طبقه برای رفاه و بهبود هر روزه با کارفرما و روسای حاکم بر ایران از فارس زبان، ترک، بلوچ، عرب و کرد زبان در حال جدال است. امروز در همه مراکز کارگری و در میان همه محروما تلاش برای عقب راندن حملات و تعرض هر روزه طبقه بورژوا به سطح معیشت مردم در جریان است و مقابله با آن از جانب کارگران و اقشار استثمار شده در همه جا بدون توجه به پیشینه ملی، دینی و زبانی و محل تولد آدمها در جریان است. در چنین اوضاعی تنها مثنی آدم فالانژ و عقب مانده و ضد تمدن، متعصب و کور و یا کسانی که به هر دلیل با پول و امکانات مالی خریده شده باشند میتوانند نیروی پیشبرنده این طرح سیاه باشند. روسای ائتلاف باید در فکر سازمان دادن "کوکلوس کلان" های "ترکی، عربی، بلوچی، کردی و..." باشند. و قطعا این تحریکات راست افراطی پان ایرانیست را هم به حرکت در خواهد آورد. قطعا در یک جامعه جنگ زده و ویران شده که مردم در استیصال و آواره و گرسنه زندگی کنند، شانس جریانات قوم پرست و مذهبی هم کم نخواهد بود.

آیا فدرالیسم قومی در ایران شانسی دارد؟

همچنانکه اشاره کردیم سیر تا کنونی اوضاع و سطح آگاهی عمومی جامعه، اعتراضات سراسری و احساس بالای همسرنوشتی در طبقه کارگر ایران، رشد چپ و کمونیسم در میان این طبقه و سمپاتی وسیع به آزادیخواهی و برابر طلبی در سطح وسیع، در کنار کاهش خطر پروژه هایی چون حمله به ایران از جانب آمریکا و رژیم چنج و... شانس گروههای قومی و فالانژ و عناصر

سناریوی سیاهی را هم کم کرده است. اما واقعیت این است جامعه در مقابل قومی گری واکنش نیست و مهمتر از آن این نیروها قرار نیست از طریق حتی سوار شدن بر اعتراض کارگر و مردم آزاده علیه جمهوری اسلامی فدرالیسم قومی خود را پیاده کنند. آنها همه امید خود را به دخالت آمریکا و به جنگ و جدالی از نوع سوریه و عراق در ایران بسته اند که شیرازه جامعه از هم پاشیده و میدان برای رشد میکروب قوم گرایی هم آماده شود و سموم آنها در چنین مردابی امکان رشد پیدا کند. همچنانکه گفتیم جامعه در مقابل قوم گرایی و ناسیونالیسم واکنش نیست و در اوضاع کنونی و خاورمیانه ویران شده، باید این ائتلاف را هم جدی گرفت. زمانی کسی تصور نمیکرد که یوگسلاوی کشوری متمدن در قلب اروپا به جنگی خانه به خانه کشیده شود. کسی تصور نمیکرد عراق به چنین وضعی کشیده شود و کسی تصور نمیکرد مبارزه مردم سوریه برای آزادی به چنین جنگ خانمانسوزی تبدیل شود و این کشور به میدان تاخت و تاز انواع دارودسته های قومی و مذهبی تبدیل شود. لذا و مستقل از اینکه شانس این جریانات امروز ضعیف است نباید خطر سم پاشی و تلاش برای تحمیل عقب گرد به جامعه را دست کم گرفت. آنها در دوره ای که خاورمیانه به میدان جنگهای خونین قومی و مذهبی تبدیل شده است.

علاوه بر این عدم گارد جدی احزاب سیاسی در مقابل فدرالیسم قومی نیز یک مانع و مشکل است. از طرفی نیروهای سیاسی راست و ناسیونالیست ایرانی را داریم که با شعار تمامیت ارضی ایران در مقابل این سناریو صف آرایی کرده اند و عملا روی دیگر سکه سناریوی فدرالیستی ها هستند، و از طرف دیگر نیروهای ناسیونالیست چپ ایرانی که سنتا به هر باند و نیروی قومی بدهکاراند و برای رفع "اتهام" شونیست بودن دائما مشغول باج دادن به این نیروها هستند، را داریم. نیروهای چون راه کارگر که رسما فدرالیسم را به عنوان راه حل مسئله ملی برای کل ایران تجویز و تصویب کرده است. اخیرا روبن ماکاریان از راه کارگر در مورد این ائتلاف در نوشته ای تحت عنوان "نگاهی به تناقض حرف و عمل در منشور مشترک ائتلاف ... "اظهار نظر کرده و میگوید:

"این که در این ائتلاف سه جریان سراسری ("جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران"، "سازمان اتحاد فدائیان خلق" و "شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران") فدرالیسم را به عنوان یک راه حل برای پاسخ به مسئله ملی پذیرفته اند نشانه ای از پیشرفت دربخشی از طیف "جمهوری خواهان لیبرال" و شکستن یک تابوی بیمارگونه و حساسیت ضد دمکراتیک و گامی به پیش است."

روبن ماکاریان در همین نوشته با افتخار به رخ ما میکشد که سازمان ایشان از ۲۷ سال پیش و در اولین کنگره خود فدرالیسم را به عنوان راه حل مسئله ملی در ایران مطرح کرده اند. ایشان متذکر میشوند که آنزمان حزب دمکرات خواهان خودمختاری بود. ظاهرا سازمان آقای ماکاریان بیمارگونه در دفاع از قومی کردن جامعه و مبارزه مردم از حزب دمکرات هم در این زمینه پیشی گرفته اند.

قصد من اینجا پرداختن به نوشته روبن ماکاریان نیست بلکه این حقیقت است که بخش بزرگی از چپ ناسیونالیست و ملی در ایران نه تنها گاردی در مقابل فدرالیسم و قوم پرستی ندارد، بلکه و بعلاوه باج دهی به ناسیونالیسم "ملیتهای" غیر فارس را نشانه درایت و دمکراسی خواهی خود میداند.

لذا نه تنها تقابل با قومی گری و نیروهای فدرالیسم قومی و نقد و افشاهی ماهیت ضد انسانی راه حل آنها، بلکه نقد همه جانبه ناسیونالیسم در هر قالبی و به عنوان سموم ضد کارگری، به عنوان براترین اسلحه علیه طبقه کارگر و همسرنوشتی او و به عنوان سمومی که علیه حس همنوعی و انسانی آدمها است، نه تنها یک ضرورت که بعلاوه یک محک جدی برای سنجش هر نیروی

آزادیخواهی است.

پیشروی طبقه کارگر ایران در جدال با بورژوازی و دولت جمهوری اسلامی بدون زدودن سموم ناسیونالیستی در صفوف خود، بدون تبدیل هم منفعتی همه کارگران به شعور عمومی و به عنوان احاد یک طبقه واحد با یک منفعت، ممکن نیست. ناسیونالیسم براترین ابزار علیه مردم محروم ایران و در راس آن علیه طبقه کارگر و اتحاد و همبستگی او است. قطعا نقد و افشا ماهیت ضد انسانی کسانی که ناسیونالیسم را به هر نام و بهانه ای و برای منافع مادی و زمینی خود تا حد یک فالانژیسم عریان از جمله به نام "حق ملل و اقوام" در قالب فدرالیسم ارتقا میدهند و جریاناتی که به نام تمایت ارضی ایران و خاک "پاک" و فرهنگ "والای ایرانی" و به نام مقابله با تجزیه طلبی، یک نژاد پرستی واقعی را دامن میزنند، در راس این تلاش است.

۲۵ مارس ۲۰۱۹

هرجا اتحاد کارگران و

آگاهی آنها نسبت به

اینکه اعضاء یک طبقه

جهانی اند تقویت

میشود، هرجا کمونیسم

بعنوان دورنمای انقلاب

کارگری در میان

کارگران رسوخ میکند و

با هر رفیق کارگری که

به کمونیسم و به محافل

و سلول های کمونیستی

کارگران نزدیک میشود،

یک گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر

شده ایم. سلول ها و

محافل کمونیستی

کارگری که امروز تشکیل

میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب

کارگری و پایه های

قدرت حکومت کارگران

را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

سال‌ی که ...

آذر مدرسی بعنوان سوال اول می‌خواهم از شما بپرسم که ارزیابی شما از سال ۹۷ چیست؟ شما سال ۹۷ را چطور میبینید؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید قبل از هر چیزی سل نو را به شما و همه شنوندگان رادیو نینا، به همه مردم آزاده ایران، به همه کسانی‌که سال گذشته را در مبارزه ای رودررو با جمهوری اسلامی پشت سر گذاشتند، تبریک بگویم.

سال گذشته سال سخت و در عین حال سال شورانگیزی برای همه ما بود. سال تحمیل فقر بود، اما سال تقابل رو در روی ما با جمهوری اسلامی و سال هراس جمهوری اسلامی از قدرت ما بود. بار دیگر از این فرصت استفاده می‌کنم و سال نو را به همه عزیزان تبریک می‌گویم و امیدوارم سال ۹۸ سال بسیار بهتر و سال جشن گرفتن برپایی یک جامعه آزاد و برابری برای تک تک شما عزیزان باشد.

اما در مورد سال‌ی که گذشت، همانطور که شما اشاره کردید، سال ۹۷ از هر نظر ویژگی‌های خود را داشت و نسبت به سالهای قبل بسیار متفاوت است. فقر و فلاکتی که به جامعه تحمیل شد، بطوریکه فقط این طبقه کارگر و بخش کاملاً محروم نیست که با آن دست و پنجه نرم میکند بلکه گریبان بخش اعظم جامعه را گرفته، تورم دو رقمی، بن بست کامل اقتصادی و بی جوابی مطلق جمهوری اسلامی به این بن بست، از ویژگی‌های سال ۹۷ است. مختصاتی که همه از سران جمهوری اسلامی تا میدیای غربی و ... از آن اسم میبرند و همگی از نادر بودن این درجه از فقر و وسعت آن، از نادر بودن این درجه از افت اقتصادی، تورم، گرانی، بیکاری و ... در طول چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی، میگویند. در سال ۹۷ سفره مردم کوچک و کوچکتر شد و فقر بیداد میکرد. سال ۹۷ تا جائیکه به وضعیت اقتصادی و تحمیل فقر به بخش وسیعی از مردم برمیکرد در چهار دهه حیات جمهوری اسلامی بی نظیر بود. سال ۹۷ از نظر معیشت و زندگی مردم یکی از سیاهترین و فلاکت زده ترین و فقیر ترین سالها برای بخش زیادی از مردم بود.

حتما میتوان از زوایای دیگری به سال ۹۷ نگاه کرد. میتوان به موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه، رابطه ایران با دول غربی، مسئله برجام و تحریم ها و پرداخت که فکر نمیکنم امروز برسیم به همه آنها بپردازیم. اما در مورد یک ویژگی مهم دیگر سال ۹۷ حتما باید صحبت کرد. آنهم وجود یک طبقه کارگر قدرتمند در صحنه سیاست و صحنه جدال جامعه با جمهوری اسلامی است. تبدیل شدن طبقه کارگر به نماینده اعتراض مردم به فقر، به نابرابری، به استبداد، به نماینده خواست اکثریت مردم برای آزادی، برابری و رفاه و امنیت در آن جامعه است.

سال ۹۷ در عین حال که سال تحمیل فقر وسیع به مردم بوده اما سال عروج طبقه کارگر و زدن مهر رادیکالیسم این طبقه به تحولات جامعه و تبدیل این طبقه به نماینده اعتراض و آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه است. درست است سال ۹۷ برای اکثریت مردم سال دست و پنجه نرم کردن با فقر بوده اما همزمان سال امیدواری و خوشبینی به این واقعیت که میشود با اتکا به قدرت خود تغییرات جدی را بوجود آورد، بود. امید به تغییراتی که طبقه کارگر در راس آن قرار گرفته و هدف را نه فقط جمهوری اسلامی بعنوان یک حاکمیت ارتجاعی و مذهبی، بلکه کل سیستم و نظامی که مبنای آن استثمار و نابرابری و تبعیض در همه وجوه زندگی مردم است را هدف قرار داده، بود.

سال ۹۷ سال قدرتمایی این جنبش با رادیکال ترین و اجتماعی ترین شکل خود و سال هراس جمهوری اسلامی بود.

هیمن خاکی: شما در ارزیابی تان از دو جنبه صحبت کردید. از یکطرف گفتید در سال ۹۷ از لحاظ وضعیت معیشتی طبقه کارگر و بخش اعظم مردم در فقر و فلاکت شدیدی به سر برد و از زاویه دیگری از قدرت طبقه کارگر صحبت

کردید. چه فاکتورهایی در این زمینه مهم اند؟ به نظر شما این متناقض نیست؟ از طرفی طبقه کارگر قدرت دارد و از طرف دیگر فقر به آن تحمیل شده است؟ چطور میشود این ارزیابی را روشن کرد که با وجود اینکه فقر، بطور نمونه دستمزد چند برابری زیر خط فقر، به طبقه کارگر تحمیل شده، اما شما میگویند که یک ویژگی مهم سال ۹۷ به میدان آمدن طبقه کارگر قدرتمندی است؟ مبنای ارزیابی شما چیست و باید به اتکا به چه فاکتورها و مشخصه هایی اینرا توضیح دهیم که در عین حال که در جامعه فقر بیداد کرده، در عین حال که به طبقه کارگر دستمزد زیر خط فقر تحمیل شده، ولی قدرتمند در میدان بوده؟

آذر مدرسی: ببینید مسئله تحمیل فقر به مردم، مسئله رکود و بن بست اقتصادی جمهوری اسلامی مختص به سال ۹۷ یا ۹۶ یا بدلیل تحریمهای اقتصادی امریکا نیست. جمهوری اسلامی با یک بحران و بن بست اقتصادی به دنیا آمد و اولین قربانیان این بحران اقتصادی طی چهل سال گذشته طبقه کارگر و مردم محروم بوده اند. اما دامنه و ابعاد این بحران امروز چنان وسیع و گسترده است که دامن بخشها و اقشار میانی جامعه را هم گرفته است. این واقعیتی غیر قابل انکار است. نتیجتاً اینطور نیست که این فقر امروز و در سال ۹۷ به مردم تحمیل شده و گویا سالای قبل سالهای رونق و رفاه و ... بوده. فقر و فلاکت سال ۹۷ ادامه، تعمیق و گستره تر شدن دامنه فقری است که چهار دهه است به طبقه کارگر و مردم محروم تحمیل شده است. چهل سال است که فقر و گرانی در این جامعه بیداد میکند، چهل سال است که مردم رنگ رفاه را در زندگی خود ندیده اند، چهل سال است که طبقه کارگر روزمره برای پرداخت دستمزدهایش مبارزه میکند، چهل سال است که تلاش میکند سنگر به سنگر پیشروی کند و امکان تعرض بیشتر به معیشت اش را ندهد. در نتیجه این فقر مختص امسال نیست، شوک سال ۹۷ نیست، که این سوال و این تناقض میان تحمیل فقر و حضور قوی طبقه کارگر را بوجود بیاورد. همانطور که گفتم فقر، فلاکت، بحران اقتصادی به جمهوری اسلامی به دنیا آمده و تا زمانیکه این رژیم سر کار است این وضعیت ادامه خواهد داشت. اینرا ما بارها گفته ایم که جمهوری اسلامی جوابی برای این بحران و راه فراری از آن ندارد.

اما در مورد وزن طبقه کارگر در جامعه، در اعتراضات آن و جدالهای آن بگوئیم. اگر اعتراضات طبقه کارگر را چه برای بهبود وضعیت معیشتی اش، برای دستمزدهای معوقه اش، برای تعیین حداقل دستمزد و ... را از روی میزان اعتراضات، تعداد آنها، مراکزی که در آنها اعتراض شده و نگاه بکنید و آنرا بسنجید، شاید تفاوت زیادی با سال ۹۶ نداشته باشد. زمانیکه من از حضور طبقه کارگر، از قدرت و وزن اجتماعی آن، از رادیکالیسم این طبقه و وزن آن در جامعه، حرف میزنم، منظور تعداد، میزان اعتراضات کارگری نیست. مسئله بر سر نحوه این ابراز وجود و قامتی است که طبقه کارگر در آن ظاهر میشود و نگاهی که سایر بخشها به این طبقه و جایگاه آن در مبارزه خود دارند.

در سال گذشته ما شاهد یک اتفاق جدی بودیم. آنهم اینکه اعتراض طبقه کارگر در دو مرکز صنعتی توانست محلل اتحاد کارگران در بخشهای مختلف، محلل اتحاد اعتراض بازنشستگان، معلمان، دانشجویان با طبقه کارگر و مهمتر محلل اتحاد اعتراض دانشگاه، محله، کارخانه، مدرسه، بازنشسته، مال خورندگان با هم شود. این آن مولفه ای است که وزن این طبقه را نشان میدهد. کارگران فولاد و هفت تپه نه صرفاً به اتکا به اعتراض خود بلکه با اتکا به جواب خود، به آلترناتیو خود به نقطه امیدی تبدیل شدند. اینکه "اگر نمیتواند مملکت را اداره کنید بدهید دست ما اداره میکنیم"، " اگر نمیتوانید رفاه ما را تامین کنید بدهید دست ما رفاه همگان را تامین میکنیم"، جواب خود را نه صرفاً بعنوان یک طبقه معترض و ناراضی، که بعنوان طبقه خودآگاهی که برای معضلات مردم جواب دارد، به طبقه ای که جواب و آلترناتیو دارد، به نماینده "نمیتوانید حاکمیت کنید بدید دست ما" تبدیل شد. این جوابی بود که به اشکال مختلف، در قالب آرژتاسیون نمایندگان کارگری، در قالب بیانیه سازمانهای کارگری، در مجامع عمومی کارگران و فرموله و بیان شد.

زمانیکه طبقه کارگر در چنین قامتی ظاهر

میشود، دیگر صرفاً بخشی از مردم معترض و بخش رادیکال آن نیست. زمانیکه همه از هنرمند تا سیاستمدار، از شاعر تا فعال مدنی و اجتماعی هفت تپه ای و فولادی میشوند، زمانیکه شهر را به تصرف خود در می آورد، نه صرفاً خیابان، بلکه مردم یک شهر را پشت سر خود بسیج میکند و فضای شهر را به تصرف خود در می آورد، زمانیکه اقشار مختلف در اهواز و شوش اعلام میکنند حامی کارگران فولاد و هفت تپه و جوابی که این بخش از طبقه کارگر در مقابل ناتوانی و عدم لیاقت حاکمیت قرار میدهد، اند و همراهشان به خیابان می آیند، وزن طبقه کارگر را در فضای سیاسی، در اعتراض مردم نشان میدهد.

ابراز وجود طبقه کارگر با جواب خود در هفت تپه و فولاد فقط نوک کوه عظیم قدرت اجتماعی طبقه کارگر در جدال امروز و جدالهای آتی است. شاهد بودیم که همین درجه از ابراز وجود و قدرتمایی تا چه حد مهر خود را به فضای سیاسی جامعه زده و چقدر فضای سیاسی، اجتماعی، هنری و فرهنگی ایران رنگ کارگر، رنگ چپ کارگری، رنگ رادیکالیسم و سوسیالیسم کارگری را به خود گرفته است.

اجازه بدهید به چند نمونه از این مسئله اشاره کنم. مستقل از اینکه بخش وسیعی از جامعه از موزیسین تا شاعر، از کمدین تا ورزشکار اعلام کردند ما هفت تپه ای هستیم، برای اولین بار در تاریخ حیات جمهوری اسلامی نهادهای قانونی، علنی و واقعی کارگران، معلمان سالگرد مرگ مارکس را بعنوان سالگرد از دست دادن یکی از آزادیخواه ترین انسانهای چند قرن اخیر گرامی میدارند. اینکه زیر حاکمیت جمهوری اسلامی میشود علناً و رسماً سالگرد مرگ مارکس را بعنوان سمبل آزادیخواهی و برابری طلبی، سمبل مبارزه با تبعیض و نابرابری گرامی داشت فقط در پرتو وزن و حضور طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی آن ممکن است. اشعاری که برای طبقه کارگر، برای کارگران فولاد و هفت تپه، علیه استثمار و تبعیض و نابرابری، برای رهایی زن سروده شده، نمونه های دیگری است. امسال برای اولین بار سازمانهای کارگری در گرامیداشت روز جهانی زن جواب خود را به رفع تبعیض علیه زن دادن و بعنوان نماینده رهایی زن و نیروی این رهایی به حرف آمدند. زمانیکه به مجموعه این فاکتورها نگاه میکند حضور یک طبقه آگاه که سوسیالیسم را آلترناتیو خود میداند و اعلام میکند با این آلترناتیو جواب مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میدهد را مشاهده میکنید. علیرغم تلاش جمهوری اسلامی برای سرکوب این طبقه، مشاهده میکنید که آزادیخواهی، برابری طلبی سوسیالیستی در جامعه رشد کرده، گسترش پیدا کرده و جامعه علناً چپ را گرامی میدارد و مهمتر تبیین کمونیستی از برابری و رهایی زن، از عدالت، از برابری و را با صدای بلند اعلام میکند. امروز جواب و آلترناتیو سوسیالیستی به جواب و آلترناتیوی معتبری تبدیل شده است.

شاید بتوان گفت تناقضی که شما به آن اشاره کردید، از طرفی تحمیل فقر و از طرف دیگر قد علم کردن طبقه کارگر آگاه با جواب خود برای آینده، ویژگی ایندوره است. تناقض یا دوره ای گذار که باید به نفع یکی از طرفیت تعیین تکلیف بشود.

هیمن خاکی: به آینده و ... بعداً میپردازیم اما قبل از آن به این مسئله بپردازیم که از نظر شما مهمترین درسهای مبارزات امسال چه بود؟ مثلاً امسال ما شاهد بودیم که در هفت تپه و فولاد، رژیم تلاش کرد با دستگیری های وسیع، با دادن بخشی از مطالبات، با ایجاد تفرقه عقب نشینی هایی را به کارگران تحمیل کند. در مورد اعتراض سایر بخشها هم سعی کرد آنها را عقب بنشانند. شما فکر میکنید مهمترین درسهای سال ۹۷ برای طبقه کارگر و مردم معترض چه بود، که بتواند آنها را بعنوان درسهای ارزشمندی از سال ۹۷ به سال ۹۸ منتقل کند. علاوه بر این فکر میکنید چه موانعی بر سر راه بود؟ فکر میکنم زمانیکه طبقه با این قدرت به میدان آمده حتماً موانع زیادی وجود داشته که هنوز نتوانسته به همه مطالبات خود برسد. به قول شما این جنگ آخر نیست اما باز هم سنگرهای زیادی

کمونیست ۲۳۸

برای فتح کردن داریم و فکر میکنم لازم است در این مورد هم صحبت کنیم که موانع اصلی پیشروی چیست؟

آذر مدرسی: مهمترین دستاوردی که مردم و طبقه کارگر در سال گذشته داشتند، اتحاد و حرکت متحدانه و سازمان یافته آنها بود. دو مرکز صنعتی نشان دادند که اگر شما کارگران را در تشکلهای واقعی و توده ای خود، در مجامع عمومی شان، در اعتراض و تصمیم گیری دخیل کنید، میتوانید نه فقط این بخش از طبقه کارگر را برای رساندن به مطالبات خود متحد کنید بلکه نمونه ای برای سایر بخشهای طبقه کارگر و مردم بدست میدهید. نمونه و الگویی از اینکه چطور خود را متحد و متشکل کنند و به اتکا به آن مبارزه خود را پیش ببرند. مهمترین پیشرویی که طبقه کارگر در سال ۹۷ داشت متکی کردن خود و اعتراض شان به تشکلهای واقعی کارگری در محل کار بود. تشکیل مجامع عمومی چه به شکل منظم آن در فولاد و یا نا منظم آن در هفت تپه کارگران را بعنوان یک تن واحد در مقابل جمهوری اسلامی قرار داد و چهل روز طول کشید تا جمهوری اسلامی بتواند با سرکوب و با جواب به برخی از مطالباتشان به درجه ای این اعتراض را خاموش کند. اتحاد وسیع، اعتراض سازمان یافته و متشکل و متکی به مجامع عمومی شان یکی از دستاوردهای جدی ایندوره بود. وجه دیگری دخیل کردن خانواده ها، مردم شهر در مبارزه خود بود که مبارزه کارگر فولاد و هفت تپه را به مبارزه ای در ابعاد وسیعتری تبدیل کرد.

طبقه کارگر و در راس آن کارگران فولاد و هفت تپه در سال گذشته دست خود را به سوی سایر بخشهای جامعه دراز کردند، به استقبال مبارزه و اعتراض آنها رفتند و اعلام کردند مبارزه شان برای رفاه و آزادی و سعادت سایر مردم محروم در این جامعه است. اعلام کردند که نیروی متحد شان را فقط برای احقاق حقوق و مطالبات صنف خودشان به کار نمیگیرند و اعلام کردند که آنها رفاه، آزادی، امنیت برای همگان میخواهند و همه قدرت و نیروی خود را برای این امر به کار خواهند گرفت. در نتیجه علاوه بر سازمان یافتگی طبقه کارگر، فراتر رفتن از مطالبات "بخش و صنف خود" و پیوند زدن مطالبات خودشان با مطالبات سایر بخشهای جامعه، دیدن این حقیقت از طرف رهبران کارگری در این دو مرکز و تبدیل آن به داده کارگران هفت تپه و فولاد که مطالبه ما کارگران برای رفاه مانند مطالبه بازنشستگان، مال باختگان و معلمان و سایر بخشهای محروم جامعه برای رفاه است، این امکان را داد که طبقه کارگر بعنوان نماینده همه محرومین جامعه عرض اندام کند و مردم هم آنرا در این قامت نگاه کنند.

طبقه کارگر در سال ۹۷ به اندازه چند سال به پیش رفته، میزان خودآگاهی، نه فقط آگاهی به حقوق صنفی خود بلکه خودآگاهی نسبت به نقش و رسالت تاریخی خود، نسبت به رابطه اش با سایر بخشهای جامعه، نسبت به وظیفه خود در رهایی جامعه بسیار بالا رفته است. طبقه کارگر در این یکسال راه چند ساله را پیموده و جلو آمده. به نظر من سال ۹۷ سال دست بالا پیدا کردن و عرض اندام گرایش سوسیالیستی و کمونیستی در جنبش کارگری بود که رنگ خود، رنگ آلترناتیو شورایی خود را به مبارزه این طبقه و سایر بخشهای جامعه زد.

قطعا این مبارزه کمبودهایی داشته و دارد. شاید تبدیل شدن و گسترش این سنت و دستاورد به سایر بخشهای صنعتی یکی از کمبودهای ایندوره بود و در نتیجه در ایندوره هر رهبر کارگری و هر کارگر سوسیالیستی و در راس آن هر حزب کمونیستی باید متکی کردن بخشهای اصلی مراکز صنعتی به چنین سنتی را در دستور خود بگذارد. کمبود دیگر شاید مسئله تحزب در میان کارگران پیشرو و سوسیالیست است. امروز درک و نیاز به متحزب شدن در میان کارگران سوسیالیست بیشتر از هر زمان دیگری است و جواب دادن به این نیاز کاری است که دست هر کمونیستی و بخصوص حزب ما را میبوسد.

طبقه کارگر برای پیشرویی خود از مرحله و سکویی که امروز روی آن ایستاده راهی ندارد جز درجه تحزب خود را، بخصوص میان کارگران سوسیالیست و کمونیست، بالاتر ببرد. باید از تجربیات سال ۹۷ برای مقابله با جمهوری

سالی که ...

اسلامی، از سیاستهای سرکوبگرانه اش تا تفرقه انداختن میان کارگران، از درسهای فولاد و هفت تپه در متشکل کردن کارگران در مجامع عمومی و متکی کردن اعتراض کارگری به این مجامع عمومی و پیوند زدن مبارزه خود با سایر بخشهای مردم، بیاموزد. اما تحزب نقش کلیدی را دارد. وجود طیفی از کارگران کمونیست متشکل و متحزب در رشد این خودآگاهی، در متحد و متشکل کردن طبقه کارگر، در گسترش این مبارزات و بهم بافتن اعتراض بخشهای مختلف طبقه کارگر و سایر بخشهای مردم نقش کلیدی و تعیین کننده ای دارد.

هیمن خاکی: بعنوان سوال آخر میخوامم در مورد سال آینده حرف بزنیم. ما وارد سال جدیدی میشویم. از دیمهه سال ۹۶ ما شاهد بودیم که موقعیت جمهوری اسلامی تضعیف شد. با شعار "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" به معنی واقعی کلمه کار جمهوری اسلامی در جدالی که با جامعه دارد و سعی میکرد جناحی از خود را بعنوان آلترناتیوی در مقابل مردم قرار بدهد، پایان پیدا کرد. حتی خود جمهوری اسلامی بر تضعیف موقعیت خودشان اذعان میکنند، در گفته های سران دولتی از سرنگونی نظام میگویند و از آن ترس دارند. شما تصور میکنید با اینکه موقعیت جمهوری اسلامی تضعیف شده و شما اشاره کردید از یکسو طبقه کارگر در سال ۹۷ در موقعیت قدرتمندی قرار گرفته و از سوی دیگر از موانع، از درسها و مشخصا از وضعیت معیشتی طبقه کارگر حرف زدید. بدون شک در سالی که در پیش داریم اعتراض و اعصاب چه طبقه کارگر و چه لایه ها و بخشهای متفاوت جامعه همچنان در جریان خواهد بود. چون هنوز هیچکدام از معضلات و مسائلی که به آن اعتراض هست هنوز حل نشده به همین دلیل این اعتراضات همچنان ادامه خواهند داشت. با این اوصاف فکر میکنید ورود به سال آینده چطور خواهد بود؟ سال آینده را چگونه ارزیابی میکنید؟ فکر میکنید سال آینده چطور پیش خواهد رفت؟

آذر مدرسی: تا جائیکه به وضعیت اقتصادی برگردد، سال آینده سال کوچکتر شدن سفره مردم است. اینرا همه میگویند. از روحانی گرفته تا متخصصین اقتصادی و ... همگی وخامت بیشتر اوضاع را هشدار میدهند. در نتیجه سال آینده قطعاً شاهد گسترش اعتراضات خواهیم بود. اعتراض علیه تورم، گرانی و اعتراض به تعرض بیشتر به سفره مردم خواهیم بود.

به یک نکته باید توجه کنیم که شما هم به آن اشاره کردید. ار سال ۹۶ اوضاع در ایران تغییر کرد. از سال ۹۶ معلوم شد رفتن جمهوری اسلامی نه از طریق حمله امریکا، نه از طریق تحریمها، نه از طریق رژیم چینج یا بند و بست از بالا، بلکه از طریق مردم و از پایین نه فقط ممکن است بلکه در دستور است. از سال ۹۶ چهره جامعه عوض شده. ما همان موقع گفتیم ایران بعد از ۹۶ ایران متفاوتی است. گفتیم جمهوری اسلامی در وضعیت به شدت منززل تر و نا امن تری قرار میگیرد. سال ۹۷ نه فقط این حکم را تائید کرد بلکه نشان داد اعتراضات سال ۹۶ که هرچند گسترده اما خودبخودی و بدون سازمان در ۹۰ شهر به راه افتاد و اعلام کرد که کل جمهوری اسلامی را به جنگ می طلبد در سال ۹۷ عمیق تر، رادیکال تر، کارگری تر، چپ و سازمان یافته تر شد. این روند ادامه خواهد داشت.

سال ۹۸ میتواند و باید سال تعرض آگاهانه تر، سازمان یافته تر، سال تحزب بیشتر در میان طبقه کارگر، باید سال تضمین اینکه اعتراض به این فقر صرفا شورشهای کور و خیابانی نیست بلکه اعتراض سازمان یافته ای خواهد بود که از کوچه و محله تا دانشگاه و مدرسه و کارخانه را در بر میگیرد باشد. سال گذشته طبقه کارگر و بخش اعظم آن جامعه خواست خود را نه فقط برای اینکه مبارزه خود را آگاهانه و سازمان یافته پیش ببرند، بلکه توان خود را برای پیشبرد چنین مبارزه ای نشان دادند. سال گذشته سال نشان دادن این قدرت بود و سال آینده باید این قدرت و این طبقه مهر خود را بر همه اعتراضات بزند.

ما کمونیستها و طبقه کارگر باید خود را برای مقابله با جمهوری اسلامی در همه عرصه ها آماده کنیم. جمهوری اسلامی خود را برای این جدال آماده میکند. انتخاب رئیسی بعنوان رئیس قوه قضائیه، بازگردندان افرادی به وزارت اطلاعات که در سرکوب چپ ها و کمونیستها تخصص و تجربه دارند و بالا بردن بودجه سازمان اطلاعات گوشه هایی از این آماده کردن خود برای مقابله با طبقه کارگر و کمونیستهای آن است. در نتیجه سال آتی سال جدالهای عمیقتر است و ما باید خود را برای نه فقط این مقابله بلکه برای مقابله با افق هایی که جریانات مختلف در مقابل مردم قرار میدهند، آماده کنیم. باید در مقابل افقهایی مثل در انتظار فلج شدن جمهوری اسلامی در اثر تحریمها نشستن، یا دخالت امریکا یا دست بدست شدن قدرت در بالا و سرکار آمدن "مدیران" جدید و ...آماده بود.

فکر میکنم اگر ما روی دستاوردهایی که امسال داشتیم تکیه کنیم و پیش برویم، طبقه کارگر را متحد تر، روشن تر، سازمان یافته تر وارد این جدال بکنیم میتوانیم بخش عظیمی از مردم محروم و تشنه آزادی و رفاه را حول افق این طبقه متحد کنیم و جدال نهایی خود را نه فقط علیه جمهوری اسلامی بلکه علیه هر جریان بورژوایی دیگری که فقط خواهان تغییر در روینای سیاسی است و سیستم موجود را دست نخورده نگه میدارد پیش ببریم و آلترناتیو سوسیالیستی خود را متحقق کنیم.

قطعاً جدالهای عمیق تر و گسترده تری را پیش رو خواهیم داشت اما طبقه کارگر و مردمی سازمان یافته تر، متحد تر برای مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به جامعه ای آزاد و برابر را داریم.

سال ۹۷ علیرغم تمام سختی های آن سال امید بخشی بود. سالی بود که قدرت مهمترین و اصلی ترین طبقه جامعه را در مقابل جمهوری اسلامی نشان داد و سال آتی میتواند به همت کار ما کمونیستها و طبقه کارگر سال تعیین تکلیف نهایی با جمهوری اسلامی باشد.

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه ، دور دوم، شماره ۲۳۸

<p>اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم . اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.</p>
منصور حکمت

چپ بورژوایی، مبارزه سیاسی و ...

و بعنوان یک مانع گفتم: "من مطمئنم هر کدام از جمع های فعالین کارگری و مدنی وسیاسی، ده برابر این ابتکارات و کارها و خلاقیت ها بلندند. اما شاید به نظرشان کم می رسد. چون فکر می کنند این که نشد مبارزه سیاسی. این که گدابازی است! کار خیریه است! و اگر چنین کسی پیدا شود باید به او گفت که معنای مبارزه سیاسی را نفهمیدی. معنای انقلاب را هم نفهمیدی و معنای اتحاد مردم و بازگرداندن اعتماد و اختیار به مردم را نفهمیدی..."

در اینجا میخوامم به نقش چپ بورژوایی و غیرکارگری بعنوان مانع جدی دیگر پیش پای فعالین و پیشروان طبقه کارگر و مردم محروم بپردازم. برای کمونیسم و کارگر در ایران روشن است که طبقه کارگر برای کسب موقعیت اجتماعی قدرتمندی که بالقوه و در عمل در تولید نعمات و نیازهای جامعه دارد، با موانع و سنت های دست و پاگیر و مخرب عدیده ای مواجه است.

در شرایط امروز ایران، موقعیت طبقه کارگر و رابطه کار و سرمایه، به مسایل عدیده و مرکبی ارتباط مستقیم و تفکیک ناپذیری دارد. از جمله، مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، جنبش های اجتماعی و نقش سنت های غیر کارگری بویژه سنت کمونیسم و چپ بورژوایی امروز ایران در مسایلی چون مساله سرنگونی، تشکل توده ای و حزب کارگران، شعارهای کارگری، آکسیون، خیابان و غیره.

چپ بورژوایی، مبارزه سیاسی و سرنگونی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون بدلیل بحران های اقتصادی مزمن و مداوم و جنگ ها و فساد و بی قانونی و غارت داراییهای جامعه و بحران های سیاسی و تقابل های اجتماعی با طبقه کارگر و زنان و جوانان و مساله استبداد و خفقان و زندان و شکنجه و اعدام و تقابلهای منطقه ای و بین المللی...، ناکارایی و تداوم حاکمیتش زیر سوال بوده است. با وجود این، رژیم سرمایه داری بر کرده ده ها میلیون کارگر و زحمتکش و از قبل کار ارزان و بیحقوقی مطلق و تبعیض و ستم جنسی و محرومیت جامعه از ابتدایی ترین آزادی و رفاه، به حیات خود ادامه داده است. در دل این شرایط بخشهای ناراضی بورژوازی و خرده بورژوازی از طرفی و جنبش های اجتماعی و در راس آن جنبش طبقه کارگر، هر کدام اهداف و منافع خود را به شکل اعتراضات مکرر کارگری، زنان، جوانان و اقشار ستمکش و تنگدست از طرفی و جنبش های سیاسی بورژوایی به نام اصلاحات و سبز و جنبش های قومی ومذهبی و غیره نشان داده اند...

در چنین اوضاعی، اولین و مهم ترین مانع بر سر راه جنبش طبقه کارگر، حاشیه ای شدن مبارزه اقتصادی طبقه و گم و کمرنگ شدن این عرصه تحت تاثیر هیاهوی به اصطلاح مبارزه سیاسی و ضد رژیمی و جنبش همه با هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. از نظر چپ بورژوایی جامعه در تب وتاب مبارزه سیاسی و سرنگونی بسر می برد و هر مطالبه و سیاست و تاکتیکی در گرو بسرانجام رسیدن این مبارزه است. با هر تحرک جریانات بورژوایی فراخوان پشت فراخوان خطاب به طبقه کارگر منتشر می‌شود که کارگران در این جنبش شرکت کنید، اعتصاب کنید، تحصن کنید و به خیابان بیایید و گاها فراخوان کنترل کارخانه و مراکز تولیدی را هم میدهند.

سوق دادن کارگر به این سو و به اصطلاح "سیاسی کردن" و ضدرژیمی شدن مبارزه کارگر و ادغام طبقه کارگر در جنبش همه با هم برای سرنگونی امر اول و آخر چپ بورژوایی است. چپ بورژوایی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مبارزه برای افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، لغو کار کودکان، کابی اجر و مزد خانگی زنان، تن فروشی و دیگر عوارض این شرایط را سیاسی نمی داند. از نظر چپ بورژوایی این مبارزات نه

سیاسی است و نه سوسیالیستی.

برای تحقق امر سرنگونی و تغییر رژیم، سیاست و تاکتیک های چپ بورژوایی برای طبقه کارگر، کشاندن کارگران به آکسیون های خیابانی، تظاهرات، عصیان و شورش است. در این دیدگاه، اتحاد کارگری، تشکل کارگری، تحزب کمونیستی طبقه، استقلال طبقاتی کارگران از بورژوازی و خرده بورژوازی امری یا نالازم و یا موکول به بعد از قیام و انقلاب است. و قیام و انقلاب و سرنگونی برای این چپ تغییر رژیم است. تغییری که بورژوازی حاکم کنونی را بزیر کشیده و بخش اپوزیسیون آن را به قدرت می رساند، نه زیرو و رو کردن نظام سرمایه داری. از نظر این چپ، جمهوری اسلامی نه نظام سرمایه داری بلکه نظامی آخوندی و یا مذهبی و استبدادی است و تغییر آن هم نه تغییر نظام سرمایه داری به سوسیالیسم بلکه از نظامی به نام جمهوری اسلامی به نظام سرمایه داری معتدل تر و با حذف تبعاتی چون دخالت مذهب و لغو حجاب و برقراری دمکراسی بورژوایی است. این اول و آخر اهداف این چپ را تشکیل می دهد ولو در نظام جدید جایی برای خود نیابد. این چپ هیچ تفاوتی با اپوزیسیون بورژوایی سرنگونی طلب ندارد و در سیاست و تاکتیک و استراتژی ایشان به یک جوی می ریزد.

آیا طبقه کارگر سرنگونی طلب نیست؟ جواب این سوال از نظر هر کودک دبستانی هم روشن است. سرنگونی جمهوری اسلامی امر بی برو برگرد طبقه کارگر است. این طبقه از همه اقشار و طبقات دیگر برای این امر جدی تر است و منفعتش در سرنگونی کم تر از هیچ کس نیست. اما طبقه کارگر برای شرکت در سیاست ابزارهای خود را دارد. سیاست، تاکتیک و استراتژی خود را دارد. از جمله مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، دستمزد بیشتر، بیمه بیکاری، به عقب نشاندن تعرض بورژوازی به سطح معیشت خود و خانواده اش از طریق اعتصابات کارگری، دخالت در مسایل روزمره ی مربوط به زندگی و معیشت محرومان در محل های کار و محلات زندگی و دردل این مبارزات، اتحاد و تشکل کارگری، خودآگاهی طبقه، استقلال طبقاتی، تحزب کمونیستی طبقه کارگر... این ها براترین ابزار سیاسی در مبارزه طبقاتی و اجتماعی برای به عقب نشاندن تعرض بورژوازی به طبقه کارگر و جامعه و هموار کردن راه کم درد و کم دردسترتر سرنگونی بورژوازی حاکم با هدف انقلاب کارگری است.

قدرت طبقه کارگر در موقعیتش در تولید و چرخاندن اقتصاد جامعه است. قدرت طبقه کارگر در کارخانه و مراکز کار است. قدرت کارگر در خیابان نیست. حتما یک روزی هم به خیابان می آید. اما کارگر مانند دیگر اقشار اجتماعی از آحاد و نفراتی تشکیل نمی شود که صبح از خواب بیدار شده منتظر باشد تا در کدام آکسیون و تظاهرات خیابانی شرکت و دوستان و همرزمانش را در خیابان جستجو کند. کارگر در محل کار متشکل و متحد و همرزم و همسنگر است. مبارزه اقتصادی به معنای افزایش دستمزد ۱۵ میلیون کارگر شاغل، بیمه بیکاری حدود ده میلیون کارگر بیکار، و فشردن گلوی سرمایه دار از طریق اعتصابات و خواباندن چرخ تولید، صد برابر تظاهرات و اکسیون های خیابانی ولو با جمعیت زحمتکشان و گرسنگان اما تحت پرچم سرنگونی طلبی بخشی از بورژوازی کارساز تر و تعیین کننده است.

از این سنگر، طبقه کارگر به جامعه و جنبش های اجتماعی مردم محروم و به جنبش های بورژوایی نگاه می کند. جنبش های اجتماعی زنان برای برابری، جوانان برای رهایی و رفاه و ازادی و دیگر محرومان و گرسنگان جامعه امری جدایی ناپذیر از جنبش خود طبقه کارگر است. این ها حواشی جنبش کارگری نیستند. این ها جنبش هایی نیستند برای دخالتگری کارگران سوسیالیست و یا حمایت از آنها. همه این ها امر خود طبقه کارگر است. جنبش های اجتماعی امروز ایران از قبیل جنبش زنان، جوانان، لغو حجاب اجباری، لغو اعدام، حقوق کودک، حفظ محیط زیست، جدایی دین از دولت، آزادیخواهی و هر مطالبه کوچک و بزرگ دیگر برای جنبش بورژوازی اپوزیسیون و روشنفکران ناراضی بورژوازی، ابزاری برای رساندن آنها به قدرت، دست به دست کردن قدرت از بخشی از بورژوازی به بخش دیگر، حفظ نظام

نهایی با دولت و سرمایه داران و امکان پیروزی در زیر رو کردن نظام سرمایه را دارد. بدون آمادگی طبقه کارگر، سر همه جنبش های غیرکارگری زنان برای برابری، جوانان و زحمتکشان و آزادیخواهان هم بی کلاه مانده و نهایتاً به ابزار و نیروی به قدرت رسیدن بخش دیگر بورژوازی در جریان تغییر و سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل می شوند.

فروردین ۹۸ (آوریل ۲۰۱۹)

طبقه کارگر،

برخلاف کلیه

طبقات فرودست

در تاریخ پیشین

جامعه بشری،

نمی‌تواند آزاد

شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد

کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری - حکمتیست

جمله افزایش دستمزدها، بیمه بیکاری، لغو کار کودکان، دستمزد برابر کارگران زن و مرد و دفاع از آزادی معیشت و امنیت همه ی زحمتکشان و محرومان و جنبش های اجتماعی موجود است. طبقه کارگر زمانی می تواند مدعی رهبری جنبش های اجتماعی علیه فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی و استبداد و غیره باشد که هر مطالبه ای ولو کوچک را امر خود بداند. طبقه کارگر و کارگران سوسیالیست نمیخواهند در جامعه ای زندگی کنند که فقرا و دردمندان برای رفع گرسنگی کلیه خود را بفروشند، تن فروشی کنند، کودکان بجای مدرسه در خیابانها دستفروشی یا گدایی کنند، زنان و دختران جوان روزمره مورد تعرض پلیس منکرات قرار گیرند، فعالین کارگری و سیاسی و مدافعان آزادی در زندان ها شکنجه شوند، دسته دسته مردم محروم به جرم تلاش برای لقمه نانی زندانی و اعدام گردند، تشکل و تحزب و آزادی بیان ممنوع باشد...

همه اینها امرطبقه کارگر و رهبران و سوسیالیستهای درون طبقه است. به این اعتبار طبقه کارگر صاحب جامعه و رهبر واقعی مبارزه و جنبش های اجتماعی برای مطالبات و حقوق و آزادی و رفاه است. در دوره بحران های سرمایه داری، این دفاع و این عقب راندن تعرض سرمایه هزار برابر مهم تر میشوند و ابعادی میلیونی و اجتماعی بخود میگیرند. این مبارزه ی همه جانبه، منتظر شرایط انقلابی نمی شود. شرایط انقلابی را ما بوجود نمی آوریم. در دل و انتهای مبارزات بی امان و همه جانبه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کنونی و تامین آگاهی طبقاتی و وجود سیاست و تحزب کمونیستی است که طبقه کارگر در شرایط انقلابی و در دل بحرانهای سرمایه و دولتش، امکان ورود به جنگ جدی و نهایی و سرنوشت ساز به نفع خود و جامعه و انقلاب و حکومت کارگری اش را پیدا می کند. بدون این آمادگی و تدارک، طبقه کارگر حتی امکان دستیابی به گوشه لحاف قدرت را نمی یابد.

اینطور نیست که طبقه کارگر بحکم کارگر بودنش هر وقت خواست می تواند به جنگ دولت و سرمایه داران برود و قدرت را بگیرد. طبقه کارگر وقتی میتواند در مبارزه سیاسی تاثیر تعیین کننده بگذارد و دستاوردی داشته باشد که قدرت کسب آنرا داشته باشد. و این قدرت در اتحاد و تشکلش در مراکز تولیدی و کسب پیشروی و پیروزیهایی در مبارزات روزمره اقتصادی و تبدیل شدنش به پشتوانه ای برای جنبش های اجتماعی دیگر اقبال زحمتکش و ستمدیده جامعه است.

بر خلاف سیاست و روش کمونیسم و چپ بورژوازی و خرده بورژوازی، طبقه کارگر باید بدوا در جنگ های بزرگ و کوچک روزمره در دفاع از معیشت خود و محرومان و ستمدیدگان جامعه و جنبش های اجتماعی اقبال گوناگون اجتماعی، پیروزی هایی به دست آورده باشد. در دل این جدال های روزمره است که طبقه کارگر پایه های اتحاد و آگاهی طبقاتی و تشکل و تحزب کمونیستی اش را مستحکم کرده و به جامعه نشان می دهد که توانایی رهبری و سازماندهی جنگ

چپ بورژوازی و شعارهای کارگری

چپ بورژوازی و خرده بورژوازی تلاش می کند شعارهای ذهنی و نامربوط خود را به شعار مبارزات کارگری تبدیل کند. از جمله شعار نان، کار، آزادی، اداره شورایی است. از نان و آزادی بگذریم که مطالبه ی حیاتی نه تنها طبقه کارگر بلکه کل زحمتکشان و محرومان و جنبش های اجتماعی زنان و معلمان و حقوق بگیران جزء جامعه است، اما مطالبه ی کار از جمهوری اسلامی و بورژوازی حاکم ایران، مطالبه ای نامربوط و انحرافی است. در حالیکه کارگر شاغل دستمزدش یک دهم معیشتش را تامین نمی کند و همین مبلغ ناچیز را هم ماه ماه نمی پردازند، در حالیکه حقوق بگیران دیگر جامعه برای مثال معلمان برای تامین معیشت خود به شغل های کاذب دیگر روی می آورند، تامین شغل و کار برای ۶ تا ۸ میلیون بیکار امری محال و غیرممکن است. گیریم بفرض محال در ایران دوره بحران اقتصادی سر آمد و سرمایه رونق گرفت و دو میلیون بیکارصاحب شغل شدند، ۶ میلیون بقیه و ده ها میلیون زن بی اجر و مزد خانواده تکلیفشان چه می شود! کیست نداند که منطق سرمایه و سود در همه کشورهای پیشرفته و عقیمانده، همیشه به این حکم می کند که میلیون ها بیکار پشت درب کارخانه ها صف ببندند تا بتوانند دستمزد ناچیزی را به شاغلین تحویل کنند.

اما صرفنظر از اینکه کارهست یا نیست که نیست، دولت سرمایه داران مجبور و موظف است معیشت همه شهروندان جامعه را تامین کند. دستمزد کارگران و کارکنان جامعه را متناسب با تورم و نیاز خانواده هایشان پردازد. به همه بیکاران بیمه بیکاری مکی پردازد. بیمه های اجتماعی و درمانی، مسکن و رفاهیات دیگر جامعه را بطور کامل تامین نماید. بطوریکه هیچ آحادی در جامعه مجبور به فروختن کلیه و یا تن فروشی نشود. هیچ کودکی کار نکند. فقر و گرسنگی و تنگدستی موجب تباهی جسمی و روحی انسان های جامعه نشود. دولت موظف به تامین معیشت کامل مردم است. این شعار و مطالبه ای واقعی، انسانی و بی برو برگرد است! این ممکن است چرا که همه ی ثروت جامعه دست بورژوازی و دولتش است و در ایران امکان تامین معیشت همه شهروندان بطور مکی و مرفه ممکن است.

همچنین اداره شورایی، از نظر چپ بورژوازی همان کنترل کارخانه و اداره آن توسط شوراهای کارگری است. گویا کارگران می توانند کارخانه را تصرف و اداره ی آن را در غیاب کارفرما برعهده بگیرند! این به فرض محال اگر ممکن شود، معنی عملیش این است که کارگران کارخانه را بچرخانند و در اخر هر ماه دستمزد خود را برداشته و سود کارخانه را به دولت یا صاحب کارخانه تحویل دهند! کجای دنیا کارگر هم نقش کارفرما و تامین سود سرمایه و کارخانه و هم مزد کارش را گیریم به موقع و یا حتی چند برابر دستمزد فعلی را برعهده گرفته یا میگیرد؟

این یک شعار خرده بورژوازی برای حقه کردن به کارگر است. چپ بورژوازی در هر اعتصاب و اعتراض کارگر شورش و قیام را می بیند، آژیته شده و شرایط برایش انقلابی می شود، چرا که در سیاست و استراتژی این چپ سرنگونی دست بالا را دارد و هر امری حتی یک اعتصاب کارگری باید به آن خدمت کند و گرنه سیاسی و ضد رژیم و رادیکال و سوسیالیستی نیست. سوسیالیسم خرده بورژوازی او در یک اعتصاب کارگری، ضدیت با رژیم و سرنگونی است نه پیروزی اعتصاب بصورت تامین و تضمین مطالباتش.

برای چپ بورژوازی ایجاد شوراهای کارگری برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. رادیکال ترین این چپ میگویند شوراهای کارگری تشکیل دهید، کارخانه را تصرف و اداره کنید و حکومت را به دست بگیرید. مخاطب این چپ کارگرانی است که برای حقوق معوقه اعتصاب کرده اند!

بعنوان جمع بندی

مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در شرایط کنونی ایران مبارزه ای مرکب و چند بعدی، از

چپ بورژوازی، مبارزه سیاسی و ...

سرمایه داری و شعار دمکراسی بورژوازی با حفظ پارلمان و ارتش و پلیس و زندان و احترام به مالکیت خصوصی و تداوم بردگی مزدی است.

برای جنبش های بورژوازی و خرده بورژوازی از چپ و راست، سرنگونی جمهوری اسلامی پایان کار ولی برای طبقه کارگر به معنای برداشتن مانعی بر سر راه مبارزه طبقاتی کارگران و برابری طلبی زنان و رفاه طلبی و آزادیخواهی واقعی و برای گام برداشتن به سوی جامعه سوسیالیستی است. به این معنا سرنگونی برای طبقه کارگر آغاز کار برای گذاشتن اولین خشت های جامعه سوسیالیستی بر خرابه های زیر و رو کردن نظام سرمایه داری است.

اگر این جدایی طبقاتی در سیاست و تاکتیک و استراتژی و اهداف، مبنای مبارزه اقتصادی و مبارزه برای افزایش دستمزدها که بخشی از خود دولت مردان جمهوری اسلامی آن را تا ۶ میلیون تومان برآورد می کنند و مبارزه برای بیمه بیکاری، لغو کار کودکان و لغو تبعیض جنسی و غیره باشد، آن وقت استقلال طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری از جنبش های بورژوازی تامین شده است. آن وقت است تاکتیک ها و شیوه مبارزه طبقه کارگر از اقبال گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی ناراضی کاملاً متفاوت و جدا است. آن وقت است مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و مبارزه اجتماعی محرومان جامعه، سیاسی ترین و براترین ابزار و اکسیون طبقاتی و اجتماعی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف زیر و رو کردن نظام سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی و آزاد و برابر است.

چپ بورژوازی و تشکل و تحزب کمونیستی کارگران

از جنبه دیگر، تشکل و تحزب کارگری برای چپ بورژوازی جمع هواداران و یا بهتر است بگویم آحاد هواداران حزب در طبقه کارگر است. چپ بورژوازی سازمان خود را تحزب کمونیستی طبقه قلمداد می کند و کارگر سوسیالیست را در فرقه های گوناگون و بعضاً متخاصم با همدیگر جمع می کند. وقتی سراغ سازماندهی کارگر می رود فکر میکند که باید فرقه خودش را در میان آنها درست کند و کارگران را به فرقه های رنگارنگ تقسیم کند و یکی از آنها هم خودش باشد. اتحادهای احزاب چپ هم به همین منظور است گویا طبقه کارگر احزابش که یکی دوتا هم نیستند متحد نیستند و اگر متحد شوند طبقه کارگر هم متحد می شود. تحزب کمونیستی طبقه کارگر از نظر این چپ یعنی اتحاد فرقه ها در درون کارگران و اتحاد احزاب چپ بیرون از طبقه کارگر!

طبقه کارگر و کارگران سوسیالیست از این سیاست خرده بورژوازی چپ بیشترین ضرر و تخریب را متحمل شده است. نگاهی به کمیته های به نام کارگری و اتحادیه های کارگری جدا از محل کار و زندگی کارگران و جمع ها و فرقه های وابسته به این و آن چپ، ابعاد این سیاست مخرب را به ما نشان می دهد. تنها یک نمونه برخورد به تغییرات مخرب در اتحادیه شرکت واحد و دسته بندیهای درون و بیرون آن، این واقعیت را بار دیگر به ما یادآور می شود. یا ادعا و منتسب کردن فلان فعال کارگری به سازمان خود و تبلیغات مسموم حول آن به نفع فرقه خود، بدون باک از این که کارگر و اتحادیه و اتحاد فعالینش بریاد می رود، از جمله ی این سیاست مخرب چپ بورژوازی است.

کارگران سوسیالیست صفوف طبقه کارگر هیچ نفعی در سیاستهای این چپ ندارند. اتحاد صفوف طبقه، تشکل مستقل کارگری، کمیته های کارخانه، هیاتهای نمایندگی منتخب مجامع عمومی کارگری، کمیته های کمونیستی و پایه گذاری تحزب کمونیستی سراسری طبقه، تنها و تنها مشغله و اولویت و سیاست کارگران کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر است.

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

ناسیونالیسم، جنبش کردستان و مبارزه

مردم در کردستان



محمد فتاحی

پاسخ به یک لیست سوال

دو هفته قبل، تصادفی چشمم به نوشته ای در فیس بوک افتاد. دوست عزیز و رفیق چهار دهه گذشته ام سلطان خسروی در صفحه فیس بوک اش متنی انتقادی و اعتراضی در لباس سوال طرح کرده بود. خطاب شان هم به آنها بود که با جنبش کردستان، با مبارزه مردم در کردستان و با ناسیونالیسم و فرهنگ و آداب و رسوم و لباس و خوراک و زبان و...کردی خصومت دارند. نوشته کوتاه او بهانه ای شد برای پرداختن به لیستی از مسائل که اینجا و آنجا طرح شده است. از این نظر باید از فرصتی که ایشان در اختیارم گذاشته اند، تشکر کنم.

برای آسان کردن کار خود و خواننده این متن، اعتراض و انتقاد ایشان را بطور کلی به دو دسته تقسیم کرده ام. بخشی که پاسخ ساده تری میخواهد مربوط است به مسئله فرهنگ و لباس و خوراک و زبان و... که میشود عنوان همه شان را فرهنگ گذاشت. بخش دیگر مسئله جنبش کردستان، ناسیونالیسم و مبارزه مردم در کردستان است که آنهم دو بخش خواهد بود، که صورت مسئله مهم از نظر من است.

برای خواننده نا آشنا به زبان کردی

، **مضمون متن** ایشان را خیلی خلاصه میکنم. ایشان از آنجا شروع میکند که آیا مبارزه مردم در کردستان و جنبش کردستان یک مبارزه ناسیونالیستی کور است یا یک جریان حق طلبانه. اگر ناسیونالیستی و سومی و خطرناک، چرا عرصه های متعدد مبارزه مدنی و سیاسی و نظامی و... را دارد و در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده است؟ چرا به احزاب سیاسی اش و به شخصیت هایش و به فرهنگ و خوراک و لباس و توهین و بی حرمتی میشود؟ در دفاع از مبارزه مردم کردستان هم میگوید که هدف از آن رهایی از دست دشمنانش، حق تعیین سرنوشت و تشکیل کشور خویش است تا مثل بقیه ملل جهان آزاد و مستقل زندگی کند. و سوال و اعتراض دارد که در حالیکه این ملت قصد خصومت و دشمنی با کسی و اشغال سرزمینی را ندارد، چرا این اندازه خطرناک تصویر می شود؟ در ضمن نوشته که اینها که که به اسم مبارزه علیه ناسیونالیسم، سردمدار این برخوردها به مبارزه مردم و به فرهنگ و گذشته خودشان اند، رفقای سابق خودمان اند که امروز با این کارشان آب به آسیاب جمهوری اسلامی و دشمنان میریزند. روزگاری مفتی زاده و حزب توده و فدایی به جان مردم ما افتادند که رسوای شان کرده و شکست شان دادیم. این رفقای قدیمی هم آگاهانه یا نا آگاهانه راهی را میروند که آنها رفتند... اگر نکات قابل ذکری در نوشته کاک سلطان را فراموش کرده باشم عذر میخوام. و اما پاسخ من؛

جنبش کردستان، ناسیونالیسم و مبارزه مردم کردستان

سلطان خسروی به درست انگشت اتهام را بسوی رفقای قدیمی خود میگیرد که سردمدار این جنگ مقدس اند. تعداد مقالات من علیه تمام مقدسات سیاسی فرهنگی مد نظر ایشان کم نیست، که لینک بخشی از آنها را برای اطلاع ایشان و خواننده علاقمند، در پایان این نوشته می آورم.

اما در آغاز کار باید نکاتی و مقولات و مفاهیمی را روشن کرد که به نادرست در کنار هم قرار گرفته اند. از جمله جنبش کردستان و ناسیونالیسم و مبارزه مردم در کردستان؛

کردستان امروز کردستان دوران قیابیل و طوایف نیست، کردستان دوران فنودالیسم شیخ محمود و عشایر اسماعیل آغای سمیتکو نیست. امروز کردستان یک جامعه مدرن قرن فعلی است. این جامعه را امروز طبقات اجتماعی تشکیل میدهند. و طبقات اجتماعی به دلیل منافع سیاسی اقتصادی متضاد جنبش های متفاوت و متضاد با هم را دارند. کمونیسم و ناسیونالیسم جزو همین جنبش های دوران جوامع مدرن اند که در طول چهار دهه گذشته در کنار هم و در کشمکش و تقابل و جنگ و جدال دائمی با هم بوده اند. این جدال دائمی در سیاست و اقتصاد و فرهنگ و...نه اختراع رفقای قدیمی کسی، که محصول نبرد روزانه طبقاتی در متن جامعه اند. سرمایه دار و کارفرمای سندنجی و مهابادی مانند سرمایه دار تهرانی و شیرازی و تبریزی کارگر استثمار میکنند. هر زمان هم لازم آمد تلفنی نیروی انتظامی را برای سرکوب اعتراض شان به صحنه فرامیخوانند. این نبرد هر روزه و هر ساعت و هر لحظه در جریان است. نتیجتاً چیزی که جنبش کردستان عنوان میشود، نمیتواند جنبش مشترک این دو طبقه متخاصم باشد. نتیجتاً

همانطوریکه چیزی به اسم جنبش ایران، جنبش ترکیه و جنبش عراق و سوئد و انگلیس وجود خارجی ندارد، در کردستان هم وجود خارجی ندارد. همان اندازه که ایران و عراق و سوئد و انگلیس ممالکی متشکل از طبقات مختلف اجتماعی اند، همان اندازه کردستان هم متشکل از طبقات مختلف اجتماعی است. قضیه اینجاست که یکی از دهها ستم و تبعیضی که در این جامعه وجود دارد، ستم یا تبعیض ملی است که توسط بورژوازی کرد، طبق منافع خویش و از این زاویه توسط ایندولوژی خویش، جنبشی به راه انداخته تا به اسم مبارزه با ستم ملی منافع طبقه خویش را تعقیب و تامین کند. این جنبش نه ناسیونالیسم کور که خیلی هم روشن بین و کاملاً آشنا به منافع طبقه خویش است. این جنبش همان جنبش ملی یا ناسیونالیستی است که متعلق به طبقه بورژوازی کرد است. بورژوازی کرد به این جنبش همان نگاهی دارد که با سرمایه مادی خود دارد و برای تامین منافع زمینی و طبقاتی خویش راه انداخته است. کرایه دادن نیروی این جنبش به ترکیه، به سوریه، به عراق، به ایران دوران شاه و جمهوری اسلامی، به امریکا، به عربستان سعودی، به اسرائیل و به هر دولت و قدرت دیگری، در جهت منافع مادی و سیاسی بورژوازی کرد، دقیقاً از جنس همان معامله ای است که سرمایه دار در بازار مالی مشغول به آن است. تفاوت اینجاست که معامله با این جنبش صدها برابر پول در آورتر از معاملات مستقیم اقتصادی برای بورژواهاست. یک مقایسه سر انگشتی درآمد خانواده بارزانی و طالبانی در عراق و مصطفی هجری و عبدالله مهدی در ایران، با درآمد تک سرمایه داران کرد در سالهای اخیر، به هر آدم کم سواد در حساب و کتاب ثابت میکند که معاملات سیاسی اینها غیرقابل مقایسه پرسودتر است.

فرهنگ سرمایه دارانه حاکم بر جامعه، طول تاریخی عمر این جنبش و توان مادی و حمایت سیاسی دول مختلف کمک کرده تا همین جنبش طبقه سرمایه دار با عنوان عوام فریبانه و حقه بازانه، جنبشی برای رهایی همه احاد مردم به جامعه فروخته شود. خود ناسیونالیست ها عمر

صدها ساله برای این جنبش قابل اند، که در طول آن بارها و بارها توسط این به آن به فروش رفته و یا با آن معامله شده است. هر بار هم به دلایل متعدد که اینجا مورد بحث نیست، با مقصر دانستن کسی و خیانت یکی، قصر در رفته و در فردای آن در لباس دیگری و به شکل دیگری وارد بازار معاملات سیاسی و اقتصادی شده و هر بار مردمان متوهم زیادی را نا امید و شکست خورده و ویران شده و یا قربانی کرده است... تمام دولت های منطقه به نوبت آنرا خریده و فروخته و به قول عوام به آن خیانت کرده اند! تمام سران بورژوازی کرد هم این جنبش را نوبتی به این و آن فروخته و در قبالش کرور کرور تحویل گرفته اند.

کارگر به عنوان طبقه و کمونیسم و سوسیالیسم به عنوان جنبش، نه بخشی از این ناسیونالیسم که جنبشی در مقابل آن است. ستم ملی اگر وجود دارد، که دارد، توجیهی برای قرار گرفتن کارگر با سرمایه دار نیست. سرمایه دار به اسم این جنبش مشغول معامله و خرید و فروش سیاسی و البته پولی است. در کنار این مشغول ایجاد تفرقه بین طبقه کارگری هم هست که صرفظ از ملیت تحت استثمار این طبقه است. هیچ مرکز کارگری نیست که شاهد تفرقه اندازی کارفرما و سرمایه دار تحت نام ملت و قوم نباشد، که وجود این تفرقه تنها راه ضمانت صیانت حاکمیت بورژوازی بر کارگر است.

دولت مستقل و آزاد خودمان!

گفته میشود این مبارزه برای رسیدن به دولت و کشور مستقل و آزاد خویش است. طبقه بورژوازی کرد مانند تمام بورژواهای عالم سراغ منطقه ویژه خویش است که در آن آزادانه و مستقل از بقیه مشغول استثمار نیروی کار و کارگر است. دقیقاً مانند دولت مستقل و آزاد بورژوازی در ایران و عراق و سوریه و ترکیه و تمام تمام ممالک همسایه. ولی مگر کارگر فارس و ترک و عرب و عجم در کدامین کشور مستقل و آزاد این مناطق یک لحظه خواب خوش دارد؟ دولت و حاکمیت آقایان خامنه ای و بشار اسد و صدام و اردوغان خیلی برای کارگر هم زبان خویش منفعت و زندگی و آزادی دارد تا مملکت زیر رهبری مسعود بارزانی و اوجلان و مصطفی هجری داشته باشد؟ نمونه کردستان عراق در سی سال گذشته بس نیست تا کارگر متوجه شود که جنبش ناسیونالیسم کرد چه دست پختی برایش دارد؟ جنبش ناسیونالیستی کمپ پ ک ک هم که چیزی جز شرکت در حاکمیت همین امروز اردوغان نیست، که از شانس بد پ ک ک هنوز مورد پذیرش قرار نگرفته است.

گفته میشود رسیدن به دولت و کشور مستقل کردی یک آرزوی دیرینه کرد است و که این جنبش، صرفه نظر از ماهیت احزاب رهبر و سازمانده آن، برای رسیدن به آن است. این حکم ضعیف تر از این است که در مخالفت با آن استدلال آورد. هیچ کارگر کرد زبانی صبح که بیدار میشود، به فکر کشور و دولت مستقل نیست، بلکه به فکر معیشت و رفاه و آسایش است، به فکر تحصیل بچه ها و مسکن و رفاه شان است، که هیچکدام این آرزوها با تشکیل دولت و کشور مستقل تامین شدنی نیست، همانطوریکه در کشورهای دیگر نبوده است.

بورژوازی کرد مانند تمام بورژواهای دنیا، تاریخاً آرزو و خواست خویش را به آرزو و خواست میلیونی مردم هم تبدیل کرده است، ولی برای کارگر بعداز دوره طولانی فریب زیر این پرچم و خواست، بس است. تمام بورژواهای دنیا مردمان متعلق به طبقات اجتماعی را به اسم ملت زیر دست خود دارند تا بگویند نماینده ملت اند. بورژوازی کرد هم مانند تمام آنها خود و جنبش خود را به اسم منافع عموم اسم گذاری کرده است. کارگر آگاه و کمونیست ها تصمیم شان پایان دادن به این حقه بازی های سیاسی طبقه سرمایه دار است.

خطرات جنبش ملی یا ناسیونالیستی کرد

گفته میشود که ما با جنبش ملی کرد خصومت داریم. این اتهام صد در صد مورد پذیرش ماست. ما میخوایم سر به تن این جنبش نباشد. ما میخوایم کارگر و انسان زحمتکش به جای افتادن در چاه اردوغان ها و خامنه ای های کرد، مسیر مستقل خویش را برای رهایی از تمام ستم ها و استثمار در پیش بگیرد. اما بگذارید بگوییم که خصومت ما با این جنبش، در این دوره به دلیل نقش مخرب تر این جنبش، بیش از همیشه است.

اگر وجود و حضور ناسیونالیسم کرد تاریخاً منوط به اختلافات دول منطقه بوده است و بس، این دوره وارد مرحله دیگری از این حضور خویش شده است.

اگر در دوران های قبل اختلافات مرزی ترکیه و سوریه یا ایران و عراق دلیلی برای خرید جنبش ملی کرد توسط دول متخاصم برای استفاده در منازعات موجودشان بود، این دوره شاهد کشمکش جهانی و منطقه ای برای تجدید تقسیم جهانیم. در این دوره، قدرت های جهانی و منطقه ای، به جای رودررویی مستقیم، از نیروهای نیابتی برای فشار بر هم استفاده میکنند. منطقه خاورمیانه یک مرکز اصلی این کشمکش جهانی قدرت هاست. به همین دلیل ناسیونالیسم کرد پر مشتری ترین دوره خویش را برای فروش نیرو هایش به دول مختلف میگذراند. همین موجب شده که خود ناسیونالیست های کرد هم به نسبت مستقیم کمپ های درگیر جهانی در منطقه، در کمپ این و آن دولت و قدرت قرار بگیرند.

سرچشمه خصومت های موجود بین احزاب کمپ پ ک ک و مسعود بارزانی مربوط است به تعلق تک تک آنها به یکی از بلوک های منطقه ای درگیر در خاورمیانه.

این واقعیت در شرایطی است که ایران شاهد تحولات عمیق به نفع کنار زدن جمهوری اسلامی از طریق طبقه کارگر و مردمان به جان آمده است. در متن این تحولات، دول منطقه از عربستان و اسرائیل گرفته تا امریکا و بلوک غرب مشغول پارگیری برای دخالت در سرنوختی جمهوری اسلامی و شکل دادن به حاکمیت مورد علاقه خویش اند. ناسیونالیسم کرد امروز در متن این تحول دو دسته است. بلوک پ ک ک در کنار جمهوری اسلامی مخالفت خود با سرنوختی این سیستم را علناً بیان میکند. بلوک مسعود بارزانی هم که احزاب جناح راست ناسیونالیسم کرد را با خود دارد، همراه عربستان و اسرائیل و البته دولت ترامپ، مشغول دخالت از زاویه منافع خویش در بحران سیاسی ایران اند.

این تمام خطر نیست!

خطر اصلی دسته جمعی این احزاب و گروهها و باندها که اساساً توسط مصطفی هجری و عنصر تبهکاری مانند عبدالله مهدی هدایت میشوند، تقسیم جامعه و قدرت سیاسی بر مبنای قومی و خونی و قبیله ای است. طبق نقشه اینها ایران آینده باید تقسیم بندی قومی و ملی شده و حاکمیت سیاسی بر همین مبنا باشد. علیرغم تما ادعاهای دروغینی که اخیراً در بلوک قوم پرستان رنگارنگ با اسم حقه بازانه آزادی و برابری اعلام داده شده است، قرار است ایران آینده یک جامعه متکی بر تقسیمات قومی باشد که اسمش را فدرالیسم گذاشته اند.

طبق پروژه اینها، تمام این جامعه باید تقسیم بندی قومی شده و بر این مبنا دست حاکمیت های قوم پرست داده شود. برای این کار باید هویت قومی تک تک مناطق معلوم شود. این یعنی بخش اعظم کشور باید وارد یک کشمکش خونین برای این تقسیم بندی شود. از مناطق آذربایجان و کردستان گرفته تا شرق و جنوب کشور و مناطق مرکزی باید بر مبنای هویت قومی تقسیم بندی و صاحب حاکمیت قومی منطقه خویش شوند. رقابت سر اینکه کدام منطقه از آن کدامین قوم و ملیت است، مدتهاست شروع شده است. ناسیونالیست های قوم

کارگران جهان متحد شوید

ناسیونالیسم، جنبش کردستان و...

پرست کرد که سابقه و تجربه و امکانات بیشتری از هم جنسان قومی خویش در بقیه مناطق دارند، از همین حالا بخش های وسیعی از کشور را به نام خویش ثبت کرده اند که از غرب کشور یعنی از استان های آذربایجان غربی و شرقی گرفته تا مناطق جنوبی نزدیک به خلیج فارس را در بر میگیرد.
نهادهای قومی متعلق به این سنت هر از گاهی تغییرات قومی و دموگرافیک منطقه ای را در دنیای مجازی به اطلاع هم میرسانند. طبق برآورد اینها، امروز شهر ارومیه یکی از شهرهای اصلی کردستان است!

گروهها قومی عرب و بلوچ هم در جنوب مشغول همین بازی اند. خطر نقش ناسیونالیسم قومی کرد اینجا برجسته میشود که بدون آنها، بقیه قوم پرستان منتسب به ملیت های دیگر ضعیف تر و نحیف تر از اینی اند که توان تخریب سیاسی و به خون کشیدن جامعه را داشته باشند. نتیجتاً اولین شروع کار خونین تقسیم بندی قومی از مناطق کردنشین شروع میشود. دقیقاً مانند شروع تقسیم بندی قومی بین آذربایجان و ارمنستان. اولین شروع کار از شهر باکو توسط گروههای قومی آذری با حمله به محله های ارمنی نشین و آتش زدن خانه و کاشانه شان شروع شد. تقسم بندی قومی تمام دو کشور را فراگرفت و فرجام آن مرزهای قومی دو جمهوری را تعیین کرد که در متن آن چه خونریی هایی که نشد. این تجربه را در اروپای شرقی در کل بالکان دیدیم.

در مقابل افشاگری کمونیست ها و مردمان شرافتمند، حاکمیت فدرالی آلمان به عنوان نمونه مسالمت آمیز دولت فدرالی ذکر میشود!

دولت فدرال آلمان قومی نیست، همانطوریکه تقسیم بندی امریکا به ایالات متعدد قومی نیست. اصلاً هیچ تقسیم بندی قومی در غرب مبنای حاکمیت نیست. کشورهایی هم که برای نمونه مانند بلژیک از چندین ملیت تشکیل شده اند، نه در متن سناریوی سیاه و خانه خرابی مردم و کشتار و پاکسازی قومی در متن تخصصات جهانی و نه در دوران جنگ های نیابتی امروز، که در دوران شکل گیری جامعه مدرن بورژوایی و در متن کشمکش های دوران خود بوده است. ناسیونالیست های کرد و البته بقیه قوم پرستانی که در ایران امروز پرچم تقسیمات قومی و حاکمیت قومی برافراشته اند، در متن تحولات سیاسی پرحرارت امروز جامعه، هرکدام ابزار دولت و قدرتی در جهان و منطقه اند. نقشه آن دولت های ارباب این گروههای قومی هم، تا جایی که به از میدان به در کردن جمهوری اسلامی از قدرت و یا تضعیف آن برمیکردد، مشابه طرح ناتو در بالکان است. سیطره ناتو بر آن منطقه بعداز پاکسازی های وسیع قومی به واقعیت تبدیل شد. نقشه دولی مانند عربستان و اسرائیل و در راس آنها ترامپ، که راهنما و آقای گروههای قومی اند هم همین است. تفاوت اینجاست که اگر در بالکان نیروهای قومی و نژادپرست در متن اختلافات و کشمکش ها سر بلند کردند، قومی ها و فدرالیست ها و فاشیست های اینجا از از سال ها قبل سازمان یافته و دوران سیاست امریکایی رژیم چنگ سابق را هم در تجربه و به عنوان سرمایه سیاسی خود دارند. نه فقط این، امروز هنوز هیچی نشده، اینها تجربه به کشت دادن واحدهای نظامی خود در خدمت جنگ نیابتی بین ایران و عربستان را هم دارند.

نمونه فدرالیسم اینها، به جای آلمان و امریکا و بلژیک و کانادا، در همسایگی ما در عراق سالهای گذشته است، که تصویر واقعی فدرالیسم فدرالی اینها را هم نشان ما میدند. فدرالیسم عراق هم مانند بالکان، میدان جنگ شیعه و سنی و کرد و عرب بوده و تجربه تولد داعش و جانوران متنوع دینی و قومی را به خود دیده است. کسی که تصویری از حاکمیت مد نظر اینها میخواهد، عراق تازه ترین نمونه است.

و اما فرهنگ و کلتور و زبان و لباس و خوراک و کل آداب و رسوم جد و آبادی و اصیل و کردی "خودمان"

در اینمورد شخصا کم نوشته ام. اما به احترام دوست قدیمی ام هم که باشد مختصر با هم یک

نگاهی به این همه انبار عهد عتیق و اصل و نسب "کردی" بیاندازیم؛

دوست من مدعی شده که به این لیست بی احترامی کرده ایم.

به عنوان مقدمه بگویم که هر فرهنگی مهر جامعه دوران خویش را برخود دارد. نه لباس کرد و نه خوراک و پوشاک کرد همانی است که قرن قبلی بود، نه وسیله نقلیه کرد امروز عرابه است. مسکن کرد هم نه کوخ دامنه کوه که مدرن ترین ساختمان های با دیزاین امروزی در قلب شهرهای امروزاند. محل تجارت هم نه مابین روستاهای همجوار که بین ممالک منطقه و از نزدیک ترین شان شانگهای درچین و توکیو در ژاپن است. به این دوست و هر کس که چنین افکاری در سر دارد میگویم اگر زمان تغییر کرده و زندگی و زمانه زیر و رو شده است، دست بردن به عتیقه های فرهنگی و هنری و لباس و پوشاکی که شایسته هیچ عزیزتان نمی دانید را چرا برای کارگر و زحمتکش امروز تجویز میکنید؟ چرا لباس سنتی دوران ماقبل سرمایه داری که هنوز به یمن فقر به موزه نرفته را پرچم سیاسی می کنید؟ شورباو پیاز و لپه "کردی" را وقتی خودت به عزیزانت روا نمیدارید چرا برای کارگر و زحمتکش امروزی می پرزید؟

رسم زن به زن و مردانگی مرد در خانه و ناموس پرستی دوران جاهلیت بشر را چرا هنوز شایسته فرهنگ مردم در این عصر میدانید؟ مگر نه این است که هر آنچه شما کردی می نامید با زندگی شایسته انسان امروز بیگانه اند؟ واقعیت این است که هرکدام از عناصر فرهنگ که امروزی و مدرن اند، منشا کردی و فارسی و عربی و ترکی ندارند. دقیقاً مانند تلویزیون و لباس شویی و هر وسیله دیگر زندگی، که اساساً از غرب آمده اند ولی امروز حتی نه غربی که جهانی اند. برابری زن و مرد، احترام به کودک، حق تشکل و بیان و پوشش و هزار و یک مورد دیگر نه کردی و فارسی و ترکی که جزو حقوق حاشا ناپذیر جهانی اند. در کردستان درست مانند تمام جوامع دیگر، هر آنچه که محصول دوران امروز است، مهر تمام بشر را بر خود دارد. و هر آنچه که محلی و منطقه ای و از قدیم بوده است، دقیقاً مانند عرابه، مانند گاری، مانند لباس و پوشاک و رسم و رسوم قبایل دسته جمعی به موزه منتقل شده اند.

سوال این است که چرا وقتی به مناطق استبداد زده شرقی برمیرسیم، هویت قومی و فرهنگ دوران ماقبل مدرن هنوز دستمایه سیاست کاری های نیروهای ملی و قومی محلی است؟ و سوال این است که چرا عهد عتیقی ترین عناصر فرهنگی و تعصبات ملی و قومی هویت ناسیونالیسم کرد اند؟ پاسخ ساده است؛ به این دلیل که ناسیونالیسم کرد هیچ مطالبه متری و مثبت به حال زندگی را در برنامه ندارد. صاف و ساده هدف فقط کردی کردن حاکمیت و از این طریق نشاندن بورژوای کرد به جای بورژوای ترک و فارس و عرب است. در این تغییر هیچ و مطلقاً هیچ تغییر مثبتی در زندگی هدف این تغییر نیست. نه فقط این بلکه صاف و ساده به کارگر و زحمتکش کرد زبان میگوید که حقوق جهانشمول انسان نه سهم آنها که زندگی در شرایط بردگی کردانه شایسته آنهاست.

شوربای گوجه و لپه و نخود چرا هویت ناسیونالیسم کردی میشود؟ چرا لباس عهد عتیق و آداب و رسوم آبا و اجدادی و سنن پوسیده ضد زن پرچم کردابندی میشود؟ به این دلیل ساده که ناسیونالیسم کرد هیچ عنصر انسانی مدرن برای بشریت ندارد.

در نبود هیچ عنصر مثبتی در پروژه اینها، خود را زیر عنوان فرهنگ و کلتور و ناموس و لباس و آداب و رسوم اجدادی قایم میکنند و خطاب به عقب افتاده ترین قشر جامعه مدعی میشوند که ما نکهبان هویت و فرهنگ و رسم و هست و نیست تاریخی کرد هستیم. محصول سیاسی این پروژه عقب راندن سیاسی فرهنگی انسان فریب خورده اینها فرسخ ها به عقب است.

یک هدف دیگر این نوع تبلیغات، تحریک قومی و تحریک تعصبات عقب مانده است. هدف اینها تحریک عنصر نا آگاه حول مثلاً لباس و عناصر فرهنگی و سنن قبیله ای عهد عتیق است. بیخودی نیست امثال صدام حسین و ملک حسین هر وقت

قصد تحریک و عوامفریبی و تولید تعصب قبیله ای داشتند، جامانه به سر در جمع ملت ظاهر میشوند، کاری که مسعود بارزانی هم از آنها یاد گرفته است. برای نوشتن همین مطلب سراغ ماتریال می گشتم، سری به وبسایت باند تبهکار زحمتکشان زدم. دیدم عبدالله مهتدی در حال پیام نوروز یک جامانه به گردن انداخته و میزی که پشت آن ایستاده بود را هم با یک جامانه دیگر تزیین کرده بود. عبدالله در تمام زندگی خود احتمالاً عکسی با جامانه نداشته باشد، اما امروز میخواهد جامانه جای صلیب مسیحی ها را برای عنصر ناسیونالیست و فاشیست کرد بگیرد و به عنوان پرچم قومی علم شود. در دنیای واقعی، لباس تا زمانی که به پرچم سیاسی یک جنبش برای تحریک و بالا آوردن تعصبات کور یا به ابزار سرکوب و بگیر و ببند تبدیل نشده است، یک پوشش است و نوع آن هم به هیچ کسی مربوط نیست. در دنیای واقعی، ما مشکلی با هیچ لباس محلی هیچ بنی بشری، هرچند کهنه و عتیق، نداریم. اما زمانی که لباس محلی به پرچم سیاسی و به سمبل یک جنبش ارتقا پیدا میکند دیگر پوشش نیست و درست مثل حجاب اسلامی علامت و سمبل ارتجاع سیاسی شده است.

نکته جالب اینجاست که متوجه شویم که هیچ بخشی و مطلقاً هیچ بخشی از این عناصر فرهنگی، ویژگی کردی ندارند. جامانه را قبایل متعدد عرب و مردمانی در شرق استفاده کرده و هنوز اینجا و آنجا کسانی بر سر میگذارند که احتمالاً اسم کردستان را هم نشنیده اند. نتیجتاً همین جامانه پیشمرگ کرد میتواند جامانه صدام حسین و ملک حسین اردن و آن دیگری هم باشد. عناصر لباس مردانه که بخشا سمبل کردابندی میشود، همان اندازه کردی است که کت و شلوار فارسی یا ترکی است. کوا یا که واه، کلمه ای است که مشابه آن در زبان های مختلف منجمله در غرب هم هست. سوندی ها به آن کوایی یا که وایی میگویند و برای کت بکار می برند. پانتولن یا پاتول کردی را هم میشود در زبان های متعدد غربی پیدا کرد. پانتولین و پانتول را اگر علاقمندید گوگل کنید ببینید به چند زبان غربی همین کلمات و عناوین را برای لباس دارند. چاکت در کردی هم همان جاکت در انگلیسی است... در همین سوئد که محل سکونت تعداد زیادی هوادار لباس کردی هست، دسته جمعی میتوانند سری به موزه های تاریخ بزنند و مشابه لباس های کردی را در گذشته زندگی ماقبل مدرن این جامعه رویت کنند. شلوار کردی یا پاتول را همین امروز در شرق، میشود در کنار شلوار افغانی و پاکستانی و بلوچی گذاشت. رنگ سفید و ظرافت آن بر تن مردمان مناطق گرم، برای مقابله با گرمای آفتاب است، همانطوریکه در مناطق سرد مانند کردستان قدیم ترها، عین همان لباس رنگ تیره و ضخیم است که هدف تامین گرمای لازم برای بدن است. در خوراک هم غذای فقیرانه کردی نیست و هرچا محرومیت هست، چیزی در مایه شوربا لپه هست. در میان عناصر فرهنگی، ناموس به عنوان یک عنصر تعصب و کشتار ایدا کردی نیست. متعلق به تمام جهان صاحب تعصبات دوران جهالت بشر است. اما باخاطر کاربرد ضد انسانی اش، توسط اسلام و ناسیونالیسم و جنبش های ضد انسانی مشابه حمایت میشود. تعصب قومی و قبیله ای هم ویژگی کردی ندارد و عناصر فرهنگی و سیاسی در اقصانقاط جهان از آن برای ایجاد تنفر و خصومت بین مردمان مختلف استفاده میشود.

حضور جنبش زنان و کارگری و مبارزه مدرن بخش های مختلف جنبش ملی اند؟

این ادعا واقعیت ندارد. جنبش کارگری در کردستان یک جنبش علیه طبقه ای است که کارگر را استثمار میکند. جنبش ملی یا ناسیونالیسم کرد مانند تمام ناسیونالیست های جهان امروز دشمن شماره یک طبقه کارگر است، چون ملی گرایی یک جنبش بورژوایی است و تنها و تنها سرمایه داران را نمایندگی میکند. جنبش رهایی زن و ناسیونالیسم هم با هم هیچ نزدیکی ندارند. ناموس پرستی و عنصر ضد زن نهفته در فرهنگ و ادبیات و شعر و موسیقی و زبان کردی به حدی غلظت دشمنی با آزادی و رهایی زن را در متن خود دارد که نمیتواند هیچ درجه از ازادگی زن را حمایت کند. امتحان خصومت ناسیونالیسم کردی با منافع و شخصیت و حرمت و عزت زن به حدی بالاست که تست آن از هر کاری ساده تر است.

کمونیست ۲۳۸

مرد تیپیک این سنت را در نظر بگیرید که کسی بی ناموش می نامد. فکر نمیکنید طرف بدون سوال و جواب و در آن یک لحظه مورد تعرض و خشونت جسمی و کلامی است؟ البته این عنصر ارتجاعی ویژه ناسیونالیسم کردی نیست، تمام ناسیونالیسم شرقزده همین عقبگرایی ضد انسانی را در قلب خود دارد.

نه جنبش برای آزادی زن و نه فقط جنبش کارگری بلکه هر جنبشی که ذره ای رنگ انسانی دارد، با ناسیونالیسم بیگانه است. و اگر ناسیونالیسم به هر دلیلی از آن دم بزند باید متوجه بود که به آن تحمیل شده است. مثلاً همین ناسیونالیسمی که در جنگ علیه کومه له کمونیست مدعی بود که کردستان اصلاً طبقه کارگر ندارد، حالا مطالبه آزادی تشکل کارگری البته از نوع اتحادیه و نه شورایش را دارد. علت بدون چون و چرا تحمیل این جنبش به ارتجاع ناسیونالیستی است. همانطور که اسلامیون حاکم بر ایران زیر فشار حضور سیاسی طبقه کارگر در انقلاب 57به دفاع از مستضعف تظاهر میکنند، ناسیونالیسم کرد هم البته چند دهه بعداز اسلامیون حضور و وجود کارگر به عنوان طبقه را پذیرفته است.

در کردستان بله پیشمرگ جزو سنت ناسیونالیستی است، هرچند در دوره ای ما کمونیست ها هم به اشتباه و دنباله روی از ناسیونالیست ها این عنوان را برای خود برگزیدیم و علیرغم نقش بسیار تاریخی در سیاست و زندگی آن دوره، ده سال با همین عنوان اما در نقش نیروی کمونیست افتخار کسب کردیم. خارج از آن، پیشمرگ و پیشمرگابندی هیچ عنصر مثبتی برای مبارزه مردم برای رهایی از هیچ ستم و تبعیضی ندارد. بشماریم، اگر احزاب ناسیونالیست و فاشیست هیچ مطالبه مترقی برای بشر ندارند، عنصر مسلح آنها چرا دارد؟ مگر نه این است که همین امروز پیشمرگ حاکم در کردستان عراق ابزار سرکوب و خشونت خونین علیه جامعه و زحمتکش و کارگر است؟ چرا عنصر مسلح عبدالله مهتدی ماهیت سیاسی غیرتبهکارانه دارد؟ چرا پیشمرگ مصطفی هجری چیزی بیش تر از ماموریت های عربستان سعودی در جنگ نیابتی، برای رهایی انسان رنجدیده دارد؟ بله پیشمرگ و اردوگاههای نظامی اینها و سازش و معامله و خرید و فروش سیاسی بین احزاب اینها و دول منطقه بخش های اصلی جنبش ناسیونالیستی اند. به اینها ثروت جمع کردن و پول جارو کردن مسئولین را هم اضافه کنید، تبلیغات کردانه را هم اضافه کنید، سرو ته جنبش ناسیونالیستی مشخص میشود. بقیه که در جامعه مثبت و انسانی اند، متعلق به مردم آزاده و شرافتمندی است که برای رهایی خود از جهنم موجود مبارزه میکنند، دقیقاً مانند تمام مردمان دنیا، که به ناسیونالیسم و کرداپه تی نامربوط اند...

...اند

دشمن کیست؟

ظاهرا در مسیر کسب استقلال و تشکیل دولت کردی کمونیست ها تنها مانع اند!

بیانید در تاریخ تقلای سیاسی در کردستان دوره به دوره مرور کنیم؛ تاریخاً و هر دوره ای، کدام نیروهای سیاسی محصول تقلای اجتماعی برای رفع ستم ملی را دست مایه معاملات سیاسی خویش کردن و زحمات پشت سر به فروش رفته است؟ مگر نه این است که هر دوره ای، ناسیونالیسم کرد بر دولتی و قدرتی در منطقه تکیه کرده و روز آخر در یک معامله موجبات جارو کردن همه تلاش ها را فراهم کرده است؟ در تمام این دوره ها مگر فقط ناسیونالیست ها به دشمن شماره یک تبدیل نشده اند؟ مگر همین ها در سرسپردگی به دولت های ایران و عراق و ترکیه و سوریه و امریکا و روسیه دست را نباخته اند؟ مگر همین امروز ناسیونالیست های کرد در کنار قدرت های رقیب در منطقه، هوادار جارو کردن خونین رقیای کردشان در بلوک مقابل نیستند؟ کرکوک را چه نیرویی تحویل دولت عراق و جمهوری اسلامی داد؟ کدام نیرو مناطق ایزدی های کردستان عراق را تحویل داعش داد و هزاران نفر زن را به بردگی آنها سپرد؟ نمونه های دشمنی آشکار ناسیونالیسم کرد به همین مردم را شما از من بیشتر اطلاع ندارید؟ اگر چنین است، چرا ما کمونیست ها به عنوان دشمن انگشت نما میشویم؟

←

ناسیونالیسم، جنبش کردستان و ...

خود شماها بشمارید، جایی کمونیست ها مانع استقلال و تشکیل دولت کردی شده اند؟ شما بگوید تا به امروز کسی از ناسیونالیسم کرد به اندازه منصور حکمت بدون شرط و شروط مدافع استقلال کردستان بوده است؟ و مگر کمونیست های کارگری در کردستان عراق توسط دادگاه جلال طالبانی به اتهام دفاع از استقلالی دادگاهی نشدند؟

ادعا شده که مسیری که ما طی میکنیم به راهی میرود که مفتی زاده و توده و فدایی رفت! انصافا تما اینها در تمام دوران ها از متحدین نزدیک ناسیونالیست های کرد نبوده اند؟ بروید تاریخ احادها و نزدیکی های حزب اصلی ناسیونالیسم کرد، حزب دمکرات کردستان با اینها را مرور کنید. همین امروز بخشی از فدایی جزو ائتلاف ناسیونالیست های کرد پرو امریکاست. در طول سالیان طولانی اکثریت فدایی متحد حزب دمکرات و بقیه ناسیونالیست های مشابه بوده است. توده ای ها برای دوره ای طولانی رهبری اینها را در دست داشتند. راه کارگر هم که از همین خانواده است، مگر در جنگ دمکرات علیه کومه له با دمکرات هم جبهه نبود؟ مفتی زاده ها مگر متحدین همین امروز بخشی از ناسیونالیست های کرد نیستند؟ و مگر خواننده ناسیونالیست کرد-سمبل هنری ناسیونالیسم کرد- ناصر رزازی با احترام و عزت از مفتی زاده ها نمی گوید؟ ...

توهین به احزاب و شخصیت های کرد؟

دوست قدیمی من می گوید از طرف ما به این لیست "محترم" توهین شده است! این ادعا یک شاهکار تمام عیار است. منظور از توهین همین نوع افشاگری و انتقاد است که در سنت ناسیونالیستی محکوم است. مگر یک هدف جنگ دمکرات علیه ما کمونیست ها در کومه له قدیم ممنوعیت انتقاد و افشاگری نبود؟

جالب تر اینکه بخشی از همین احزاب، تاریخی از کمونیست کشی و جنگ نامقدس ملی علیه ما کمونیست ها در کارنامه سیاه خود دارند. اینها همان هایی اند که در تجاوز جنسی به جنازه رفقای زن ما هم رحم نکردند و هیچگاه نه تنها به روی خود نیاوردند بلکه مرتب به عنوان نقل مجالس به عنوان افتخار برای هم میگویند. بخشی هم که اخیرا از چپ بریده و به جناح فاشیستی آن تعلق پیدا کرده اند، تازه معلوم میشود که در همین سالهای اخیر مرتب مشغول طرح ترور کمونیست ها و چپ ها در کردستان بوده اند. خارج از صفوف ما، لیستی طولانی از شخصیت های ازاده علیه این طرح های تروریستی باند تبهکار مهتدی بسپج شدند. در متن این فضا، بخشی از دوستان و رفقای هم سنگر سابق ما هم که تازگی وارد بلوک سیاسی رقیب شده اند، به جای اخطار ایست به دوستان تروریست و تبهکارشان، ما را خطاب قرار داده اند که به احزاب و شخصیت های کرد توهین کرده ایم! در مقابل این اعتراض باید عرض کنم که یک هدف دائم ما افشای ماهیت ناسیونالیست ها، فاشیست ها و بویژه باندهای تبهکاری است که با اتیکت سیاسی مشغول خدمت اند. اینها که به همین سادگی طرح ترور ما کمونیست های با تجربه را میریزند، در مقابل فعال کمونیست و رهبر کارگری در شهرها به آسانی دست به اسلحه و ترور می برند. مگر نه این است که اینها در اختلافات درونی هم اسلحه و چاقو همیشه یک ابزار دم دست بوده و همدیگر را خونی و روانه بیمارستان کرده اند؟

داده اند، و سابقه ای که در تاریخ پشت سر دارند، فعالیت سیاسی و کار کمونیستی در کردستان امنیت ندارد. حزب دمکرات کردستان در همدستی با کارفرما، سلیمان محمدی کادر سازمانده مبارزه در کوره پزخانه های بوکان را در دل اعتصابات کارگری به جرم سازماندهی کارگران ترور کرد. تبهکاران مهتدی هم که تازه راه افتاده اند، در صورت توانایی، پا میگیرند.

خلاصه کنم؟

اسیونالیسم کرد علیرغم هر ماهیتی که دارد، در غیبت اختلافات منطقه ای جنازه ای مرده است. در متن اختلافات قدرتهای منطقه ای هم چیزی جز خدمتکار این و آن به قیمت دلار نیست. تقسیم کل اردوی ناسیونالیسم کرد به دور دو بلوک رقیب منطقه ای، یک به رهبری پ ک ک و دیگری به رهبری مسعود بارزانی، به همه ما میگوید که مسیر حرکت آینده اینها از همان جنس گذشته شان است. تفاوت اینجاست که اگر در دوره های قدیم تر معامله با یک دولت منطقه ای تمام شاهکارشان بود، امروز معامله پشت معامله و فروش این منطقه و آن منطقه به این و آن روتین فعالیت شان است. در پایان شاهکارهای اینها، این فقط دولت های منطقه اند که برنده اند و سهم قربانی دادن های مردم کردستان زیر رهبری اینها ها چیزی جز شکست و پشیمانی و ناامیدی نبوده است. عنصر جنگ های نیابتی شدن و روشن کردن خصومت های قومی خونین عناصر جدید در تقلاهای ضد مردمی اینهاست. انسان شرافتمند دلسوز حتی برای تشکیل دولت کردی و رفع ستم ملی، اگر ریگی به کفش نداشته باشد، باید مثل ما کمونیست ها فعال جaro کردن اینها از زندگی مردم و افشاگر نقش مخرب و ارتجاعی اینها در مسیر مبارزه و اعتراض علیه ستم ملی باشد. مردم شرافتمند در کردستان شایسته سیاست انسانی ترند. همانطوریکه در زندگی شایسته فرهنگ مدرن ترند. رفاه و آسایش حق مسلم این مردم است و رسیدن به این حق و حقوق، در کنار جaro کردن حاکمیت های ارتجاع بورژوازی در منطقه، بدون طرد کردن ناسیونالیسم کرد ممکن نیست

لینک پاسخ من به ناصر رزازی، منتشر شده در سال 2003 که پاسخ مفصل تر سوالات کاک سلطان را در خود دارد:

<http://www.wpiran.org/02-iskra/iskra181z.pdf>

مجموعه مقالات در کتاب "کردستان، دو جنبش و دو فرهنگ"، انتشار 2004. در نقد فرهنگ جنبش ناسیونالیسم کرد،

<http://hekmatist.com/ket.pdf>

متن کردی یادداشت انتقادی کاک سلطان خسروی:

نایا، جهولانهوی کوردستانی نیران، خهباتیکی ناسیونالیستی کویره؟ یا خواستیکی حق تهلانیهیه؟

باشه نهگر به قهولی هیندیک بو چون نهی جولانهویه ناسیونالیستی و ناسیونالیسم سهمه بو کومهلگا، چون نهی بهشه له نیران له سالی ۱۳۵۸ بو به مهرکهزی شورش و نهجزابی چهپ و راست پهناپان بو نهوی هینا دژی کوماری نیسلامی؟

به زاهیریش هر به قه و بالایان هملدهکوت!! نهی خهلهکیان وک قارهمان دادنها و دیمان کوت: کوردستان سنگر انقلاب ایران است.

باشه خو خهباتی رزگاری خوازی خهلهکی کورد، نه هر شهیکه له سهر میلهتانی تر، نه داگیر کهره، نه قودرهتیکئی نابوری وائ ههیه که پی بهلین نه مپریالیسته و نهگر نازاد و سهر به خو بی، خهتهری داگیر کردنی دنیاو چهوسانهی خهلهک وکریکارانی ههیه.

همومان دهزانین که نهی جولانهویه خهباتیکه بو

و دئ هینانی ناوتهکانی میلهتیک که بو سهر به خوئی و نهجاتی له ژیر ستهمی دوژمنانی و ههپونی ولاتی خوئی وک ههمو میلهتانی دیکه نهی دنیا به تیدکوشی که به نازادی بژی و تهعیشی له هیچ خاکیک، هیچ میلهتیک دیکه نهکردوه.

من تیناگم نهی ههمو بهرنگاری و نههانت کردنه به کولتوری، به لییاسی، به شورباو لهپه، به هلهپهرکهی، به نهروزی، به حیزب و ریکخراوی، به تاکی سیاسی بوژو، !! نهی براستی نهی ترسه له و میلهته و له دروست بونی ولاتی کوردی که نیوی کوردستان بی چهی؟ باشه نهگر نهی ولاته نهونده ترسناکه، بو ریکخراوه غهیره کوردکان ههمو فهعالیهتیان و نهندامهکانیان و کهرسی شهریان که هیزی نیسانی بی، هر له ولاته ترسناکه تهمنین دهکن؟ باشه نهی چونه لهم کوردستانه ترسناک و ناسیونالیسته، زورترین جولانهوی مهندی (ژنان، ژینگه، کریکاری، بهرنگاری له دژی کوماری نیسلامی، پینشمهراگایتهی، شیعرو نهی، هلهپهرکی ژن و پیناو دهست له دهستی نهی وپیکهوه، نا کوتن به کوماری نیسلامی) ههمو له جنگلستانه دا که نیووه لهی دهترسین ساز دهی!! نهی خوئی له خویدا له گهل هیچ مهنتتیک نا گونجی که به سهم باخچه بچینی گول بهر هم بهینی. له ههمو نهوانه درناکتر نهوی که به شیک له هاورثانی رابردی خومان به نیوی مبارزه دژی

س. خ

۲۰۱۹/۳/۱۴

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و

تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما

بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی

نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت فاضی گروید و یا از آن برید.

(هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از

این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را

از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی

است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشأ آن را نمیداند

و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی

است که همه آن را بفشی از پیکر و وجود فویش میپندارند. اما

نسل ما این شانس را دارد که در زمان میات فود بطور روزمره

شاهد فلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا

میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس

کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش

دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است.

ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی

فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل

نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی

های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد.

ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس،

این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند .

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

طبقات از نظر سیاسی و سنت اجتماعی یک روزه راه چند ده ساله را میبیمایند. از انقلابات ۱۸۴۸ تا کمون پاریس؛ از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر و از انقلاب آلمان تا انقلاب ۵۷ ایران این واقعیت مشترک و عیان است. ایضا به همین دلیل است که در تاریخ مارکسیسم بسیاری از متون مارکسیستی از جدل های همین مقاطع تاثیر گرفته است و یا اساسا در این رابطه با این مقاطع نوشته شده اند. هجدهم برومر لویی بناپارت، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، خطبایه اتحادیه کمونیست ها، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، تز های آوریل، دولت و انقلاب، چپ روی بیماری کودکی کمونیسم، آناتومی لیبرالیسم چپ، دولت در دوره های انقلابی، حزب و قدرت سیاسی تنها نمونه هایی از این ادبیات هستند.

تجربه مشخص تر خود ما انقلاب ۵۷ ایران است. جامعه دچار تحول انقلابی شد انقلابی به جریان افتاد که سوسیالیستی نبود و سوالی که در مقابل ما قرار گرفت این بود که کمونیست ها با این تحرک یا با این تحول انقلابی چگونه باید برخورد کنند و چپ و راست درست در تمام عمق جامعه حول پاسخ به همین سوال صف آرایی کردند.

همین مسئله در تحولات کردستان بعد از حمله جمهوری اسلامی نیز دوباره موضوعیت پیدا میکند. در مقابل حمله جمهوری اسلامی یک تحرک وسیع و همه جانبه اجتماعی، سیاسی در جامعه شکل میگیرد که نه تنها سوسیالیستی یا کمونیستی نیست بلکه بسیاری از ارزش ها و افق های خود را از سنت ناسیونالیستی کرد میگیرد.

سوال چه در خود کردستان (برای نیرو هائی مانند هسته اولیه کومه‌له) و چه در خارج کردستان برای سایر نیرو های چپ این میشود که چه تاکتیک و چه سیاستی را باید در قبال این تحرک خاص در پیش گرفت؟ در پاسخ به این سوال بخشی به تلاش برای سازمان دادن این مقاومت پرداختند، بخشی، مانند وحدت کمونیستی لسلا، در اندازه گیری سوسیالیستی بودن یا نبودن این جنبش گیر کردند و معطل ایستادند تا شاید انقلاب سوسیالیستی نوبت اش بشود تا آنها بتوانند دخالت کنند و بالاخره بعضی دیگر در ادامه روش های به اصطلاح کلاسیک سر از اگونومیسم در آوردند و در دنیای واقعی طبقه کارگر و مردم را به بورژوازی کرد و ناسیونالیسم سپردند.

امروز هم که جامعه وارد یک دوره بحران انقلابی میشود همین سوال مجددا در مقابل ما قرار گرفته است. طبقه پاسخ همه جانبه به این مسئله در ظرفیت جلسه امروز نیست. به سهم خود تلاش میکنم طی سلسله بحث هایی که اعلام کرده ایم لسلا تصویر کامل تری از پاسخ به این سوال را مطرح کنم. جلسه امروز در واقع پیش درآمد متدیگ یا روش شناسانه بر این مجموعه بحث ها است.

امروز هم به اعتقاد من صف کمونیسم و صف اپورتونیسیم، صف طبقه کارگر و طبقه بورژوا و صف جنبش سوسیالیستی و جنبش های بورژوازی در تئوری و در تاکتیک درست همین جا از هم جدا میشوند. معلوم میشود که مستقل از هر قافیه پردازی چپ یا راست، یک نیروی سیاسی چه راهی را در مقابل جامعه قرار میدهد. آیا راه انقلاب سوسیالیستی را در مقابل جامعه قرار میدهند و یا راهی را طرح میکنند که طبقه کارگر و مردم انقلابی را به پیاده نظام تحقق افق ها، آرمان های این یا آن جنبش بورژوازی تبدیل مینماید.

تحرک سیاسی موجود در حزب کمونیست کارگری ایران، که در سخنرانی آتی به آن خواهیم پرداخت، هم در نهایت حول همین مسئله دهان باز کرد. پشت زیر پا گذاشتن قرار ها و موازین تشکیلاتی، توطئه گری، محفل بازی و کل اپورتونیسیم تشکیلاتی از جانب رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، همین اختلاف سیاسی واقعی وجود داشت. اختلافی که از تغییر اوضاع سیاسی ایران ناشی میشد.

تاکید من این است که پشت اختلافات درون حزب کمونیست کارگری اختلاف حول مسئله "کمونیستها و انقلاب" قرار دارد. اختلافی که احزاب کمونیست را همیشه در چنین شرایطی به

تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش های طبقاتی مختلف راه حل های خود برای جامعه بحران زده را صریح تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گنج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی که محصول نفوذ سنت ها، افق ها و جنبش طبقات دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی، تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش های طبقاتی مختلف راه حل های خود برای جامعه بحران زده را صریح تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گنج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی که محصول نفوذ سنت ها، افق ها و جنبش طبقات دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی، تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش های طبقاتی مختلف راه حل های خود برای جامعه بحران زده را صریح تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گنج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی که محصول نفوذ سنت ها، افق ها و جنبش طبقات دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی، تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.



۲ - ب - حکمت و لیبرالیسم چپ

۹. توضیحات

مقدمه

رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با انقلاباتی که در جامعه شکل میگیرد اساسی ترین مسئله در مارکسیسم است. اگر قرار است مارکسیسم ابزار تغییر باشد و نه تفسیر، آنوقت مهمترین و تعیین کننده ترین مقطع تغییر، دوره های انقلابی است. ماهیت جریانات مدعی مارکسیسم و کمونیسم را درست حول همین مسئله میتوان تشخیص داد. سیاست در رابطه با دوره های انقلابی بطور کلی و خود انقلابی که شکل میگیرد نه تنها فاصله میان مارکسیسم و اپورتونیسیم، نه تنها فاصله میان جنبش های اجتماعی مختلف و متضاد بلکه به فاصله میان انقلاب و ضد انقلاب تبدیل میشود. در این دوره مسئله این است که طبقه کارگر و کمونیست ها برخورد شان به انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چگونه سیاست شان را در رابطه با هر انقلاب تنظیم میکنند و به یک انقلاب معین چگونه برخورد میکنند؟ چه پرچمی را بر میدارند و اصولا یک انقلاب را چگونه ارزیابی میکنند؟

برای این موقعیت ها یک تاکتیک عام و واحد وجود ندارد. اگر وجود داشت آنوقت اصولا تاکتیک لازم نبود. به عکس پیچیدگی اساسی این دوره ها است که تفاوت مارکسیسم، لنینیسم و خط حکمت را از دنباله روی از اوضاع و تسلیم وضع موجود شدن برجسته میکند.

گفتیم که در شرایطی که جامعه دچار تلاطم انقلابی میشود سیاست کمونیست ها و طبقه کارگر اهمیت بلاواسطه عملی و سرنوشت ساز مینماید. روشن است که ما تلاش داریم انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را سازمان بدهیم. اما، و این، یک امای مهم است، نه تنها همه انقلاباتی که در جامعه اتفاق می افتند انقلابی سوسیالیستی نیستند بلکه به عکس، بجز انقلاب اکتبر که کمونیست ها آن را سازمان داده اند، در سایر اوقات، جامعه، طبقه کارگر و کمونیست ها با دوره های انقلابی و یا با انقلاباتی روبرو شده اند که حول پرولتاریا و بورژوازی پلاریزه نشده اند و محصول کار مستقیم کمونیست ها نبوده اند. خود انقلاب اکتبر را هم باید در رابطه با انقلاب فوریه روسیه فهمید و به این اعتبار شامل این حکم میشود. در دنیای واقعی اکثریت قریب به اتفاق انقلابات انعکاس تلاش طبقات و جنبش های مختلف به مسائلی است که هنوز این جنبش ها میتوانند، به هر اعتبار پاسخی برای آن ارائه دهند و در نتیجه صف جنبش ها و طبقات هنوز در آن تفکیک نشده باقی میمانند.

سوال این است که در چنین تلاطم انقلابی ای طبقه کارگر چه باید بکند؟ کمونیستها باید چه تاکتیک هایی را در مقابل جامعه قرار دهند؟ از چه خواست هایی حمایت کنند؟ از چه خواست هایی حمایت نکنند؟ چه کاری را سازمان بدهند و چه کاری را سازمان ندهند؟ در مقابل چه بایستند و در مقابل چه نایستند؟

اگر در دوره های غیر انقلابی مسئله انقلاب و سیاست کمابیش یک مسئله تئوریک است. در دوره های انقلابی یا در دوره هایی که بحران انقلابی در حال شکل گیری است و همه این مشخصات مجرد، متعین میشوند. در نتیجه ارزیابی های تئوریک متفاوت به نتیجه گیری های تاکتیکی متفاوت روز منجر میشوند. در چنین مقاطعی افق جنبش های مختلف بیش از همیشه در مقابل هم می ایستند و تلاش میکنند جامعه را به پذیرش پرچم خود جلب کنند و در واقع پرچم خود را به پرچم پیروزی انقلاب تبدیل کنند. به همین دلیل در دوره انقلابی، جامعه و

کمونیست ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

کوروش مدرسی

مقدمه کمونیست ماهانه: مبحثی که از نظر شما میگذرد متن کتبی سخنرانی کوروش مدرسی در انجمن مارکس- حکمت در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) است. کوروش مدرسی در این بحث به مسائل و مند برخورد کمونیستها به انقلاب و اهدافی که دنبال میکنند، مبنای آنها در تعیین تاکتیک، رابطه و نگاه آنها به انقلابات همگانی و چگونگی استفاده و تعیین تاکتیک در برخورد به آنها در خدمت انقلاب کارگری خواهد پرداخت. در این نوشته همزمان به برخورد مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت به پدیده انقلاب و برخورد کمونیستها به آن و به تجربه انقلابات گذشته و مند آنها در برخورد به آن اشاره خواهد شد. این مبحث و سوالاتی که نویسنده از دیدگاه مارکسیستی تلاش میکند به آن جواب دهد، امروز نیز و خصوصا در دوره اخیر و در دل تحولات یکی دو سال گذشته بار دیگر بطور جدی روی میز همه احزاب سیاسی جدی قرار گرفته است و کمونیستها بدون درک روشن از این مسئله و رابطه خود با این تحولات و برخورد خود به انواع انقلابات و مند درست در تعیین تاکتیک و سیاست به دنباله رو اتفاقات تبدیل خواهند شد. ما این نوشته را در کمونیست منتشر میکنیم و توجه همه کمونیستها و فعالین کمونیست طبقه کارگر را به آن جلب میکنیم.

کمونیست ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

تاریخچه: این متن ادیت و تلخیص شده سخنرانی در انجمن مارکس - حکمت لندن در روز شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۴ (۱۶ ژوئیه ۲۰۰۵) است. فایل صوتی این سخنرانی در سایت انجمن مارکس - حکمت و همچنین در سایت کوروش مدرسی در دسترس هستند.

فهرست

۱. مقدمه
۲. چند برداشت یا تحریف "خودبخودی"
 - ۱ - لنین و مرحله بندی انقلاب
 - ۲ - انقلاب دموکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه
 - ۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دموکراتیک انقلابی
۳. مفروضات:
۴. خصوصیت بعضا تخصصی این بحث و ضرورت نقل قول های مفصل
۵. فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر

- ۱ - انقلاب و شرایط انقلابی
- ۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر کدام انقلاب؟
- ۶ - فصل ۲ - مارکس و انگلس: از مانیفست کمونیست تا انقلابات ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸
- ۷ - فصل ۳ - لنین - سوسیال دموکراسی روسیه، منشویسم و بلشویسم
- ۸ - فصل ۴ - منصور حکمت و انقلاب ۱۳۵۷ ایران
- ۱ - الف - حکمت و یوپولیسم در انقلاب ۵۷

و در واقع به خط تروتسکی چرخید. از نظر این بینش "تز های اوریل" به معنی کنار گذاشتن بحث "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان"، انقلاب دموکراتیک، بحث های دو تاکتیک، یا بحث های مربوط به دولت موقت انقلابی است. تاریخ نگاران آکادمیک، تروتسکیست ها، چپ رادیکال اروپا که بعد از تجربیات استالین و بعد از فروریختن بلوک شرق "حسن نظری" به لوگزامبورگ و تروتسکی پیدا کرده اند و همینطور بعضا چپ نو و مکتب فرانکفورت و آن بخش از چپ سنتی ایران که بعد از شکست انقلاب ۵۷ رسماً یا عملاً به نفی لنینیسم رسید این ایده ها را تکرار میکنند. البته نباید عجیب باشد که متوجه شویم که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری هم درست همین "سوتفاهم سنتی" را در مورد لنین دارد و آنرا به تفاوت قائل شدن میان دیدگاه "انقلاب مرحله ای" منصور حکمت در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و برنامه حزب کمونیست ایران از یک طرف و عدم اشاره به "مرحله انقلاب" در برنامه حزب کمونیست کارگری از طرف دیگر تعمیم داده است. اثبات نادرستی این دیدگاه یکی از محور های اساسی بحث من در سال ۲۰۰۰ در باره انقلاب روسیه و در روشن کردن تمایز میان بلشویسم و لنینیسم بود.

۲ - انقلاب دموکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه

گفته میشود که مبنای تاکتیک های لنین تا سال آوریل ۱۹۱۷ و انقلابی که آن را دموکراتیک مینامید از خصلت غیر سرمایه دارانه بودن جامعه روسیه ناشی میشود. حال که جامعه ما سرمایه داری است این نسخه های لنین کاربردی در جامعه امروز ما ندارد. این یک تحریف جا افتاده است که در تمایز با لنینیسم آن را بلشویسم خوانده ام. [۱۲] این تحریف پیش فرض سوسیالیسم اردوگاهی چینی و روسی، لیبرالیسم چپ تروتسکیستی و البته پوپولیست های خودمان هم بوده و هست. بر اساس این پیش فرض هدف شرکت در انقلاب های غیر سوسیالیستی در کشورهایی که هنوز در آنها "سرمایه داری غالب نیست"، رفع موانع رشد سرمایه دارانه جامعه است و نه حل معضل ذهنی طبقه کارگر و مردم زحمتکش. این برداشت، موافق هر طرف از معادله سوسیالیستی یا دموکراتیک که باشید برداشت مشترک پوپولیسم ایران و سنت تروتسکیستی ایران (مثلاً وحدت کمونیستی) در دوره انقلاب ۵۷ بود و یک برداشت تئوریک منسویکی است که به آن خواهیم پرداخت. این برداشتی است که هنوز در میان چپ متعلق به کمونیسم بورژوازی دست بالا را دارد.

۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دموکراتیک انقلابی

"بد فهمی" دیگری که البته از همان "تصاویر" بالا عمیقاً تأثیر گرفته است و به صفوف حزب کمونیست کارگری بر میگردد این است که گفته میشود اینکه در برنامه دنیای بهتر نامی از "جمهوری انقلابی" برده نشده است دال بر این است که منصور حکمت بدون یک نقد رو باز و صریح بحث خود در دفاع از جمهوری انقلابی و کل جدل خود علیه لیبرالیسم چپ در این زمینه را پس گرفته است. ایده باز هم این است که همانطور که لنین که در "تز های اوریل" بحث های دو تاکتیک را زیر چلکی پس گرفت، منصور حکمت هم با بحث کمونیسم کارگری و برنامه دنیای بهتر کل بحث های دوره حزب کمونیست ایران در مورد جمهوری انقلابی، بحث در باره جمهوری انقلابی در نوشته "دولت در دوره های انقلابی"، و دفاعیه او از ین بحث در جدل با لیبرالیسم چپ که با پرچم "انقلاب سوسیالیستی است" به میدان آمده بود را کنار گذاشته است. این برداشت در واقع نسخه خانگی همان "سوتفاهم" های بند های قبلی است.

به اعتقاد من این برداشت ها به لحاظ فاکت غلط و از نظر تئوریک بسیار سطحی و غیر مارکسیستی هستند. این برداشت ها از نظر فکری متعلق به سیستمی هستند که همیشه در مقابل نتیجه گیری های پراوتیک مارکس و بخصوص

لنین ایستاده است و به همین اعتبار هیچگاه متوجه نکته محوری در خط منصور حکمت هم نشد.

در ادامه بحث بعضا به همین مسائل بر خواهم گشت و این مشاهدات را مستدل خواهم کرد.

مفروضات

در بحث امروز دانسته هائی را باید فرض بگیریم. کسی که به این بحث گوش میدهد یا بعداً به آن مراجعه میکند بداند که چه موضوعاتی را اینجا تکرار نمی کنیم یا به آنها نمی پردازم.

نظرم را راجع به انقلاب سوسیالیستی، قیام، طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی، حزب و قدرت سیاسی، تجربه انقلاب روسیه، جنبش های اجتماعی و رابطه شان با احزاب و طبقات را جا های دیگری نسبتاً به تفصیل توضیح داده ام و اینجا فرصت تکرار آنها را ندارم. اگر در سوال جواب بعد از ارائه سخنرانی پرداختن به این مسائل لازم شد به تناسب فرصت به آنها خواهیم پرداخت. خواننده یا شنونده بعدی این مباحث اگر لازم بداند ناچار است به نوشته ها و سخنرانی های قبلی رجوع کند. اما کماکان تأکید بر بعضی از این مفروضات شاید مفید باشد.

۱ - اینجا در مورد ضرورت سوسیالیسم بحث نمیکنم. فرض بر این است که شنونده یا خواننده این بحث ضرورت سوسیالیسم را قبول دارد و فکر میکند که طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی بکند. در نتیجه بخشی از چپ، بخصوص چپی که از دهه نود بیرون آمد و به این نتیجه رسید که کلاً سوسیالیسم عملی نیست یا وقتش نیست و باید فعلاً تنها برای رفرم مبارزه کرد و وضعیت معیشت کارگران و بهداشت را بهبود داد یا باید فرهنگ های مختلف را با هم آشتی داد و غیره مخاطب این بحث گرفته نشده اند.

بحث را از این حکم شروع میکنیم که طبقه کارگر نیازمند انقلاب سوسیالیستی است. بردگان جهان امروز ناچار اند برای رهائی از قید بردگی قیام کنند. همان طور که شکست اسپارتاکوس نمیتواند مبنای برای قبول بردگی از جانب بردگان قرار گیرد، شکست انقلاب اکبر، کمیت طبقه کارگر و یا هر کاستی ای در تئوری مارکس نمیتواند مبنای عدم تلاش طبقه کارگر برای یک انقلاب سوسیالیستی فوری و همین امروز باشد. کمونیسم و تلاش برای انقلاب سوسیالیستی قبل از اینکه یک مکتب باشد یک جریان اجتماعی همزاد جامعه سرمایه داری است و این جامعه از آن گریزی ندارد. در این رابطه میتوانیم به بخش دوم بحث انقلاب روسیه مرجع کنید. [۱۳]

۲ - طبقه کارگر نمیتواند در چهار چوب دولت بورژوازی تغییر بنیادی به وجود بیاورد. بر عکس روابط بورژوازی که در متن جامعه فتودالی رشد کرد، روابط سوسیالیستی نمیتواند در بطن جامعه بورژوازی رشد کند. این را سوسیالیست های تخیلی نظیر اوئن و دیگران امتحان کردند و موسسات اشتراکی شان ورشکست شدند. پیش شرط انقلاب سوسیالیستی این است که طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این جمع بندی مارکس و انگلس از تجربه کمون پاریس است و این نکته ای است که بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری حکمتیست از آن شروع میکند، میگوید:

1 "در ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری یعنی جمهوری سوسیالیستی و تحقق برنامه "یک دنیای بهتر" مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این هدف است.

2 حزب کمونیست کارگری- حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد. [۱۴]

3 همین حکم بدیهی مارکسیستی مورد اعتراض حمید تقوایی قرار گرفته است. گویا طبق این حکم ما میخواهیم انقلاب سوسیالیستی را عقب بیندازیم. البته برای کسی که با سرنگونی

جمهوری اسلامی به "مشروطه اش میرسد" و این سرنگونی را همان انقلاب سوسیالیستی میداند چنین برداشتی از مارکس بسیار طبیعی است. از نظر تئوریک بحث حمید تقوایی تماماً بی سر و ته و مبتنی بر سطحی گری مطلق تئوریک است. بحث ما یک تز پایه ای مارکسیستی است، این حکم پایه ای ماست که انقلاب سوسیالیستی را وقتی میتوان کرد که طبقه کارگر قدرت را گرفته باشد. جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جنبش سوسیالیستی یکی نیستند.

4 ۳ - از نظر ما تصرف قدرت توسط طبقه کارگر به این معنی است که حزب سیاسی طبقه کارگر قدرت را بگیرد. طبقه کارگر تنها با یک حزب کمونیستی میتواند قدرت را بگیرد. در بحث حزب و قدرت سیاسی نظرم در این مورد را به تفصیل توضیح داده ام. [۱۵]

5 خصوصیت بعضا تخصصی این بحث و ضرورت نقل قول های مفصل

6 امروز فرم ارائه بحث با فرم ارائه بحث های تا کنونی در انجمن مارکس و انجمن مارکس - حکمت تفاوت دارد. قبلاً در بحث بیشتر معطوف به سخنان خود سخنران بود و نقل قول های زیادی مطرح نمیشد. در بحث امروز من ناچارم مکرر به بحث های مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت رجوع دهم و بخش هائی از گفته ها و نوشته های آنها را اینجا نقل کنم. امیدوارم بحث خسته کننده نباشد و دقت تان را از دست ندهید.

7 فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر

8 ۱ - انقلاب و شرایط انقلابی

9 قبل از پرداختن به رابطه طبقه کارگر و انقلاب باید ابتدا دو مفهوم که اینجا مورد استفاده من است را از هم جدا کنم. اول شرایط یا بحران انقلابی است، و دوم انقلاب به عنوان یک عمل مشخص خیزش برای سرنگونی دولت حاکم از جانب توده مردم.

10 الف - اوضاعی که به آن شرایط، بحران و یا تلاطم انقلابی گفته میشود را میتوان به شیوه های مختلف تعریف کرد. اما مضمون اساسی این تعریف ها این است که قدرت دولت توسط

اعتراض توده ای به مصاف طلبیده شده است و **سرنوشت قدرت سیاسی** نامعلوم است. شرایط انقلابی تنها اشاره به نفس وجود اعتراض و درجه گستردگی آن ندارد. ممکن است در شرایطی اعتراضات بسیار گسترده و حتی خشن و قهر آمیز در جامعه وجود داشته باشد بدون اینکه شرایط انقلابی باشد و یا جامعه در یک بحران انقلابی به سر برسد. **وجود شرایط انقلابی اشاره به این واقعیت دارد که مسئله قدرت سیاسی دولت به چالش کشیده شده است** و دولت بی ثبات جلوه میکند. لنین میگوید وقتی که "بالائی ها نمیتوانند حکومت شان را اعمال کنند" و پائینی ها هم "نمیخواهند این حکومت را قبول کنند". اما در همان حال یک تعادل قوای موقت میان اعتراض توده ای و دولت وجود دارد.

11 **دوران بحران انقلابی بنا به تعریف موقت است.** بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلاکلیفی بسر ببرد.

12 به اعتقاد من شکل گیری شرایط انقلابی در جامعه مستقیماً محصول فعالیت احزاب نیست یعنی چنین شرایط انقلابی در یک جامعه مستقیماً به اراده، نقشه و یا طرح یک حزب سیاسی بستگی ندارد. شکل گیری اوضاع انقلابی در جامعه به فاکتور های بسیار پیچیده و متنوعی بستگی دارد که خارج از حیطه تأثیر گذاری بلاواسطه احزاب سیاسی قرار میگیرند. از جمله این فاکتور ها باید به تاریخ، سنت اعتراضی و سنت های سیاسی در یک جامعه، جغرافیا، وضعیت اقتصادی جامعه، اوضاع جهان، جنگ، صلح، اقتصاد دنیا، اتفاقات و کشمکش های موجود در جامعه و منطقه غیره اشاره کرد. این فاکتور ها در کنار هم و در مقاطع خاصی جامعه را به تلاطم سیاسی ای دچار میکند که در آن دولت در مقابل اعتراض توده ای بی ثبات میشود. تأکید میکنم که در شرایط انقلابی این

اعتراض مردم است که عامل بی ثباتی است نه عواملی دیگر مانند دعوا های داخلی رژیم یا خطر کودتا و غیره. در اوضاع انقلابی مردم در میدان هستند و قدرت دولت را ناپییده میگیرند، دولت را به چالش میبلند گرچه هنوز نمیتواند آن را سرنگون کنند. دولت هم نمیتواند مردم را به عادی کردن اوضاع و رفتن سر کار و زندگی عادی مجبور کند. در شکل گیری اوضاع انقلابی احزاب سیاسی یکی از فاکتور های (و نه فاکتور تعیین کننده) هستند.

13 بعکس شرایط انقلابی که شکل گیری آن خارج از محدوده عمل مستقیم احزاب سیاسی است تبدیل شرایط انقلابی به انقلاب یعنی تلاش مستقیم برای سرنگونی دولت توسط مردم معترض، اینکه این انقلاب منجر به سرنگونی دولت میشود یا نه و بالاخره اینکه این انقلاب به چه سیستم یا نظام حکومتی منجر میشود موضوعاتی هستند که مستقیماً به پراوتیک احزاب سیاسی مربوط میشوند. به عبارت دیگر اینکه آیا شرایط انقلابی معینی به یک انقلاب تبدیل میشود و آیا این انقلاب پیروز میشود یا نه همگی به نقش احزاب سیاسی یعنی به نقش عنصر ذهنی، عنصر آگاه و عنصر دخالتگر بستگی پیدا میکند. احزاب و سنت های سیاسی عامل اصلی شکل دادن به تاریخ در این دوره ها هستند.

14 در بحث " جبر یا اختیار؟ منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ" شلدر انجمن مارکس- حکمت مفاهیمی مانند جبر و اختیار و عنصر عینی و عنصر ذهنی در تبیین مارکسیستی جامعه مورد بحث قرار دادیم. اینجا بطور خلاصه باید بگویم که منظور من از عنصر ذهنی، عنصر یا عامل فاعل تغییر در جامعه، عنصر تغییر دهنده و آن کسی که میتواند جامعه را تغییر دهد است. هرچه بیرون از این عنصر ذهنی قرار بگیرد در محدوده داده یا شرایط عینی است.

15 در نتیجه برای طبقه کارگر، جامعه سرمایه داری شرایط عینی یا ابژکتیوی است که انقلاب سوسیالیستی را ممکن میکند. اما وضعیت یا موقعیت ذهنی طبقه کارگر عینی فاعل این انقلاب عامل ذهنی یا سوژکتیو است. وقتی به حزب نگاه میکنید، حزب عنصر ذهنی یا سوژکتیو است و بقیه شرایط بیرون عوامل ابژکتیو میشوند.

16 دایره و محدوده عمل عنصر ذهنی را چارچوب عمومی امکاناتی که شرایط عینی یا ابژکتیو فراهم آورده است تعیین میکند. جامعه سرمایه داری شرایط ابژکتیو برای انقلاب پرولتاری را بوجود آورده است و انجام این انقلاب منوط به آماده بودن عامل ذهنی یعنی خود طبقه کارگر است. امروز هر چقدر هم شما بخواهید نمیتوانید جامعه را به بردگی یا به یک شیوه تولید من در آوردی عبور دهید. این ممکن نیست. شرایط عینی آن وجود ندارد.

17 به هر حال، بحث من این است، اینکه آیا دولت سرنگون میشود، آیا مردم قدرت را میگیرند، و اینکه بعداً چه بر سر این قدرت می آید فاکتور هایی هستند که عامل ذهنی و بویژه احزاب سیاسی در آن تأثیر بلاواسطه و تعیین کننده ای دارند. مثلاً در تبدیل بحران انقلابی ای که در ایران جریان است به یک انقلاب سوسیالیستی ما یکی از فاکتور های اصلی و تعیین کننده آن هستیم.

ب - انقلاب بدون پسوند و پیشوند از نظر من یعنی تلاش مستقیم مردم برای سرنگونی دولت است که ممکن است پیروز شود یا شکست بخورد. وقتی میگوئیم جانی انقلاب شد منظور این است که مردم به خیابان ها ریختند و تلاش کردند تا دولت را سرنگون کنند. اینکه این انقلاب پیروز میشود یا نه و اینکه در نتیجه این انقلاب چه پرچمی به قدرت میرسد موضوع دیگری است. به این اعتبار قیام یک مقطع از یک انقلاب است.

در همین راستا وقتی میگوئیم که انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتفاق افتاد به این معنی است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

کمونیست ها و ...

به هر صورت سوال چه در ۱۸۴۸، چه در انقلاب روسیه، چه در انقلاب ۵۷ ایران این بود، و در یک انقلاب همگانی دیگر در ایران این خواهد بود، که سیاست طبقه کارگر در قبال این انقلابات چگونه باید باشد؟

مانیفست، در همان فصل چهارم، این سیاست را، در آن زمان، چنین بیان می کند :

"خلاصه کمونیست ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی میکنند.

آنها در تمام این جنبش ها مسأله مربوط به مالکیت را، مستقل از درجه ی توسعه ی آن در آن مقطع، به عنوان مساله اصلی پیش می کنند.

سرانجام، آنها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشور ها میکوشند.

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که اهدافشان تنها از طریق واژگون ساختن قهر آمیز همه نظام اجتماعی موجود قابل دست یابی است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند. ولی جهانی را برای فتح دارند."L۱ L۲

مانیفست میگوید کمونیست ها و کارگران در این انقلابات و یا جنبش های انقلابی دخالت میکنند. اما این دخالت به زیر پرچم افق بورژوائی این انقلابات یا جنبش ها نیست. طبقه کارگر سیاست و افق خود را دارد: تبدیل این انقلاب به تخته ی پرش به انقلاب سوسیالیستی (انقلاب مداوم). کمونیست ها و طبقه کارگر این افق را نه تنها از کسی پنهان نمیکند بلکه، برای اتحاد و آگاهی کل پرولتاریا و جلب وسیع ترین توده ها اصرار خواهند کرد که مسئله مالکیت و سرمایه داری کلید قضیه است و پیروزی انقلاب، از نظر طبقه کارگر سرنگونی نظام سرمایه داری است.

مانیفست نه مدافع عزلت گرائی است و نه مدافع تسلیم به محدودیت های آرمان و افق بورژوائی (دمکراتیک) انقلاب. هر دو روی این برخورد، عزلت گرائی و تسلیم به افق بورژوائی جنبش وجود داشتند و هنوز دارند. اولی را امروز بیشتر در قالب اکونومیسم در جنبش کارگری پیدا میکنیم و دومی را در قالب منشویسم، سوسیال دمکراسی، کمونیسم اردوگاهی و پوپولیسم.

اولی میگوید دفاع از آزادی های سیاسی، دفاع از جدائی مذهب از دولت، دفاع از برابری حق زن و مرد و مبارزه با ستم بر زنان، مبارزه برای حق و کودک، مبارزه علیه خرافات مذهبی، مبارزه برای سرنگونی کل نظام و رهائی بشریت و غیره و غیره ربط بلاواسطه ای با طبقه کارگر ندارد و یا عاجل نیست و فعلا میتواند به نفع مبارزه اقتصادی کارگر کنار گذاشته شوند. دومی طبقه کارگر را در افق بورژوائی جنبش: استقلال، تقسیم اراضی، مبارزه با امپریالیسم، مبارزه ملی، مبارزه برای آزادی های سیاسی و فرهنگی، سرنگونی و ... محدود میکند، مبارزه برای سوسیالیسم را به "مرحله" آتی انقلاب و یا روال خودبخودی حواله می دهد. این ها را در انقلاب روسیه، انقلاب ۵۷ ایران، در جنبش علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی، در انقلاب کوبا، در انقلاب چین، و در بسیاری از جنبش های دیگر می بینیم. در بحث "لنینیسم ، منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷- 1۹۲۷"L۱L۲"تلیه تفصیل بیشتر به نوع روسی آن پرداخته شده است.

با خاتمه ی انقلابات ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹، در سال ۱۸۵۰ مارکس و انگلس، از جانب "جامعه ی کمونیست L۱"، انقلابات ۱۸۴۸ و نقش کمونیست ها در آن، که در آن زمان اقلیت کوچکی بودند، را در خطابییه کمیته مرکزی به جامعه ی کمونیست جمعبندی میکنند .خطابییه با این جمع بندی عمومی شروع میکند که :

"در دوسال انقلابی ۴۹-۱۸۴۸ جامعه [کمونیست] خود را به دو شیوه به اثبات رسانده است؛ اول، اینکه اعضای اش همه جا قدرتمند در جنبش شرکت کردند، در مطبوعات ، در سنگر ها و در میدان های نبرد، در صف مقدم تنها طبقه ی

قاطعانه انقلابی، پرولتاریا، ایستادند. بعلاوه جامعه [کمونیست] خود را به این شیوه به اثبات رساند که معلوم شد تبیین آن [جامعه ی کمونیست] از جنبش، آنطور که در اعلامیه های کنگره و کمیته مرکزی در ۱۹۴۷ و همچنین در مانیفست کمونیست بیان شده، تنها درک درست است، انتظارات بیان شده در این اسناد کاملا متحقق گردیدند و تبیین شرایط اجتماعی معاصر، که قبلاً به صورت مخفی توسط جامعه [کمونیست] تبلیغ میشد، اکنون ورد زبان همه است و علناً در بازارها موعظه میشوند."L۱ L۲

سپس ادامه میدهد :

"برادران، ما در همان اوائل ۱۸۴۸ به شما گفتیم که لیبرال بورژوا های آلمانی بزودی به قدرت میرسند و بلافاصله قدرت تازه به دست آمده ی خود را علیه کارگران بکار خواهند گرفت."L۱ L۲

خطابییه سپس نسبت به نقش خرده بورژوازی هشدار میدهد که :

"...نقش خیانت آمیزی که لیبرال بورژواهای آلمان در ۱۸۴۸ علیه مردم بازی کردند، در انقلاب آتی توسط خرده بورژواهای دمکرات، که در حال حاضر همان موقعیت لیبرال بورژواها قبل از ۱۹۸۴ را در اپوزیسیون اشغال میکنند، بر عهده گرفته خواهد شد. این حزب، حزب دمکرات، که برای کارگران بسیار خطرناک تر از لیبرال های قبلی است ، از سه عنصر تشکیل میشود :

۱ – از پیشرفته ترین بخش های بورژوازی بزرگ که هدف سرنگونی فوری و کامل فودالیسم و خودکامگی را دنبال میکند. این جناح توسط سازشکاران سابق برلین، مقاومت کنندگان علیه مالیات، نمایندگی میشود.

۲ – از خره بورژوا های مشروطه خواه - دمکرات، که هدف اصلی آنها در جنبش قبل استقرار یک دولت فدرال کمابیش دمکراتیک؛ همانطور که توسط نمایندگان شان، چپ در مجلس فرانکفورت و بعدا توسط پارلمان شتوتگارد، و خودشان در کمپین برای "قانون اساسی رایش" مطالبه میشد.

۳ – از خرده بورژواهای جمهوری خواه، که ایدآل آنها یک جمهوری فدرال آلمان به شیوه سویس است، و اکنون خود را سرخ و سوسیال دمکرات می خوانند زیرا آرزوی زاهدانه الغاء فشار سرمایه ی بزرگ بر سرمایه ی کوچک و فشار بورژوای بزرگ بر بورژوای کوچک را در سر می پروراندند.

...

حزب دمکراتیک خرده بورژاها در آلمان بسیار قوی است؛ این حزب نه تنها شامل اکثریت بزرگ بورژواهای ساکن شهرها، افراد خرد در صنایع و تجارت و صنعت گران ماهر است؛ بلکه طرفداران اش در میان دهقانان و پرولتاریای روستا، تا جایی که هنوز پشتیبانی پرولتاریای مستقل شهری را نیافته، بسیار است.

رابطه ی حزب انقلابی کارگران با دمکرات های خرده بورژوا چنین است: همراهی با آن ها علیه جناحی که هدف سرنگونی اش را دارند، مخالف با آن ها در هرچه که توسط آن تحکیم موقعیت خود در جهت منافع خود را دنبال کنند.

به دور از آرزوی پرولتارهای انقلابی برای انقلابی کردن همه جامعه، خرده بورژواهای دمکرات تشنه تغییرات اجتماعی ای هستند که بوسیله ی آنها جامعه ی موجود حتی المقنور برای خود قابل تحمل تر و راحت تر کنند. بنابراین آنان بیش از هر چیز خواستار کم کردن هزینه های دولتی از طریق کاهش بوروکراسی و انتقال بخش اعظم مالیات ها به زمین داران و بورژواهای بزرگ هستند."L۱ "...L۲

خطابییه موقعیت بعد از انقلاب را مد نظر میگیرد و می گوید

"...بنابراین سوالی که مطرح میشود این است که برخورد پرولتاریا و بطور اخص جامعه [کمونیست] [در شرایط زیر] چه خواهد بود :

۱ – در دوره ادامه ی شرایط کنونی که دمکرات های خرده بورژوا نیز تحت ستم هستند؛

۲ – در مبارزه ی انقلابی بعدی، که به آنها دست بالا میدهد؛

۳ – بعد از این مبارزه، در طی دوره ی غلبه بر طبقات سرنگون شده و پرولتاریا

۱ – در لحظه ی حاضر، هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا ستم می بینند، آنها [خرده بورژواها] اتحاد عمومی و آشتی را برای پرولتاریا موعظه می کنند، آنها برای تشکیل یک

حزب اپوزیسیون بزرگ، که همه ی سایه روشن های عقاید مختلف را در حزب دمکراتیک در بر می گیرد، به سوی پرولتاریا دست دراز می کنند؛ به عبارت دیگر، تقلاً می کنند تا کارگران را در یک سازمان حزبی که قافییه یافی های عمومی سوسیال – دمکراتیک بر آن غالب است که منافع ویژه شان پشت آنها پنهان شده و مطالبات ویژه پرولتاریا در خدمت صلح محبوب امکان طرح ندارند، گرفتار کنند. ...بنابراین این اتحاد باید به قاطعانه ترین شکل رد شود . بجای اینکه مجدداً در نقش لهله کشان بورژوا دمکرات غرق شوند، کارگران، و مهمتر از هر چیز جامعه [کمونیست]، باید، در کنار دمکرات های رسمی، خود یک حزب مستقل کارگران، علنی و مخفی، را تشکیل دهند و برای تبدیل هر یک از بخش های خود آلتلبه کانون و مرکز انجمن های کارگری تلاش کنند که در آنها نظرات و منافع پرولتاریا، مستقل از نفوذ بورژواها، به بحث گذاشته میشود."L۱ L۲

خطابییه سپس به آمادگی سازمانی و سیاسی پرولتاریا می پردازد و می گوید :

"۲ – اما برای مخالفت قدرتمند و تهدید آمیز با این حزب، که خیانت اش به کارگران از همان ساعت اول پیروزی شروع میشود، کارگران باید مسلح و سازمان یافته گردند. همه ی پرولتاریا با تفنگ، تفنگ های سر پُر (muskets) ، توپ و مهمات باید فوراً مسلح شوند، باید در مقابل احیای گارد های شهروندان ، به شیوه قدیم، علیه کارگران مقاومت شود. اما اگر ممانعت از تشکیل گارد های شهروندان L۱ممکن نباشد ، کارگران باید سعی کنند که خود مستقلاً به عنوان گارد پرولتزی، که فرماندهان توسط آنها انتخاب میشود، خود را سازمان دهند..."L۱ L۲

بالاخره مارکس و انگلس خطابییه را با این عبارات به پایان میبرند :

"اما آنها (کارگران آلمان) خود باید بیشترین تلاش را برای پیروزی نهائی به نمایند. این یعنی با روشن کردن ذهن خود نسبت به اینکه چه چیز منافع طبقاتی شان است، با شرکت در ایجاد هرچه سریعتر یک حزب مستقل و با اینکه اجازه ندهند حتی یک لحظه فریب عبارت پردازی های فریب کارانه ی خرده بورژواهای دمکرات را بخورند که آنان از سازمان مستقل حزب پرولتاریا در باز میدارد. غریو نبرد آنها باید این باشد: انقلاب مداوم" L۱L۲

بطور خلاصه مارکس و انگلس ،چه در مانیفست و چه در خطابییه، پاسخ سوالی که در ابتدای این فصل مطرح کردیم چنین میدهند :

هدف پرولتاریا انقلاب سوسیالیستی است. نه در فردای دور بلکه همین امروز. اما اگر انقلابی در بگیرد که سوسیالیستی نیست هدف پرولتاریا انقلاب مداوم و یا تبدیل انقلاب غیر سوسیالیستی به تخته پرش بلاواسطه به انقلاب سوسیالیستی است. طبقه کارگر هیچ گاه متحد بورژوازی، خرده بورژوازی، یا اقشار و طبقات دیگر نیست. ممکن است در یک انقلاب همگانی در کنار آنها قرار گیرد اما برای آماده کردن پرولتاریا برای این انقلاب مداوم اولاً با تاکید دائم بر تفاوتش با این جریانات و طبقات امر آگاه کردن طبقه کارگر و مبارزه با تبلیغات فریب کارانه بورژوائی پیش می برد و ثانیاً خود را فعالانه، تا حد آمادگی نظامی، برای مقابله ی آتی با بورژوازی و خرده بورژوازی آماده می کند. پرولتاریا با انواع و اقسام بورژوای وجه مشترکی ندارد که بر طبق آن باهم جبهه درست کنند، ائتلاف بوجود آورند، وحدت عمل کنند و پروژه مشترکی را به سرانجام برسانند. پرولتاریا و خرده بورژوازی، و حتی بورژوازی، ممکن است در دوره های مختلف

علیه یک دولت اشتراک هدف داشته باشند، مانند آزادی های سیاسی و غیره، اما این به راه مشترک ختم نمی شود. اشتراکات هرچه که باشد سیر انقلاب طبقه کارگر را به مقابله قهر آمیز با همه ی این جریانات می کشد. ذره ای توهم هم منفعت بودن برای صف طبقه کارگر مهلک است. بورژوازی هیچگاه حاضر به اتحاد با پرولتاریا بر اساس منافع طبقه کارگر نخواهد بود. تنها راه اتحاد برای آنها کوتاه آمدن طبقه کارگر از اهداف اساسی خود و تن دادن به صلح در چارچوب خواست های نیم بند "دمکراتیک"، یا به عبارت دیگر پلاتنفرم جریانات بورژوائی است.

فصل ۳ -لنین – سوسیال دمکراسی روسیه، منشویسم و بلشویسم

بعد از انقلابات ۱۸۴۸، فضای انقلابی در سال ۱۸۷۱، اینبار اساسا در فرانسه، به دنبال شکست ماجراجویی های لوئی بناپارت، بالا می گیرد که قیام کارگران و زحمتکشان پاریس و تشکیل کمون پاریس را به دنبال دارد. کمون پاریس خصلت مخلوط انقلاب همگانی را نداشت. بیش از هر چیز یک طغیان و یا قیام توده ی فرودست شهری بود علیه سرمایه داری.

اما انقلاب بعدی، در اروپا، انقلاب روسیه است که "معضل" انقلاب همگانی ۱۸۴۸ را در ابعاد بسیار وسیع تر و همه جانبه تری در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد و لنین، مانند همیشه، منطق مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ را میگیرد و بشکل خلاقانه ای بکار میبرد. ایده های، آن زمان "بدیع"، "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، "دولت موقت انقلابی" با یک پلاتنفرم غیر سوسیالیستی، که نتنها طبقه کارگر میبایست در آن شرکت میکرد بلکه میبایست تلاش کند که در راس آن قرار گیرد. این ها ایده های لنین بودند که البته قیل از هر کس توسط منشویک ها و سوسیال دمکراسی اروپای غربی ظاهرا از چپ مورد حمله و نقد قرار گرفتند. L۱L۲

روسیه کشوری است که سرمایه داری در آن با تاخیر، نسبت به اروپای غربی، شکل گرفته و رشد میکند. در اوائل قرن بیست، روسیه گرچه دارای صنایع بزرگی است و شهر های صنعتی و طبقه کارگر صنعتی در حال رشدی دارد، اما بخش اعظم جمعیت این کشور نه تنها ساکن روستا ها هستند بلکه در قالب سیستم "سرواژ" در بند روابط تولیدی فئودالی، در عقب مانده ترین شکل آن، گرفتار بودند.

اعتراض علیه نظام حاکم در قالب جنبش های مختلف (افق های مختلف) که انعکاس مطالبات بخش های مختلف جامعه بود در جامعه جریان داشت. این جنبش ها را در سطح عمومی به دو بخش میتوان تفکیک کرد: جنبش های بورژوائی و جنبش سوسیالیستی. جنبش های بورژوائی مطالباتی را دنبال میکردند که نه تنها فی نفسه با نظام سرمایه داری تناقضی نداشتند بلکه تسهیل کننده رشد آن بودند. جنبش دهقانان علیه فئودالیسم که بخش اعظم جامعه روسیه را به حرکت در می آورد در ماهیت تلاش برای تغییر مناسبات تولیدی از فئودالی به سرمایه داری، چه در قالب اوهام دهقانی و چه در قالب زمین داری بزرگ، بود. این خواست بعلاوه خواست بستر اصلی جنبش بورژوازی بزرگ روسیه، برای کوتاه کردن دست فئودال ها از زمین و از نیروی کار اسیر شده در روستا، نیز بود. بعلاوه جنبش علیه خودکامگی و فساد تزاریسم و برای مشروط کردن قدرت دولتی، چه در قالب سلطنت مشروطه و چه در قالب جمهوری، یک خواست همگانی بود. تامین حکومت قانون، تامین آزادی های سیاسی و غیره همه در در این چارچوب می گنجید. از طرف دیگر طبقه کارگر، که سوسیال دمکرات ها در آن نفوذ غالب را داشتند، آرزو و خواست سوسیالیسم، به اعتباری، را در دل می پروراند. تپش تب انقلابی در سال ۱۹۰۵ تپش یک جنبش همگانی علیه تزاریسم بود که در آن هنوز جنبش سوسیالیستی دست بالا و یا نقش فائقه را نداشت. این اوضاع شباهت زیادی با انقلابات ۱۸۴۸ داشت، که قبلا به آن اشاره کردیم. در روسیه، با توجه به سلطه فئودالیسم این جنبه همگانی حتی از جوامع اروپای غربی در ۱۸۴۸ عمیق تر و خود آگاهی و گسست طبقاتی کم عمق تر بود.

در نتیجه تبدیل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به تخته ←

کمونیست ها و ...

پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی هم ضروری تر و هم پیچیده تر بود. جهش به انقلاب سوسیالیستی نیازمند گذار از یک دوره انقلابی با تضمین وسیع ترین آزادی های سیاسی، هم برای آمادگی ذهنی و عملی طبقه کارگر و هم برای قطبی کردن جامعه حول خواست سوسیالیسم و جلب بخش اعظم زحمتکشان، خرده بورژوازی و دهقانان فقیر و کارگران روستا به زیر پرچم طبقه کارگر بود. در یک نگاه عمومی انقلاب و جامعه روسیه می بایست از همان پروسه ای که مارکس و انگلس برای انقلاب ۱۸۴۸ متصور بودند عبور می کرد. جدال لنین در این سال ها را تبها بر این متن میتوان فهمید.

سوسیال دمکرات ها، چه بلشویک و چه منشویک، در خصلت بورژوانی جنبش همگانی و انقلابی که در حال شکل گیری بود توافق داشتند. اما در نتیجه گیری از این مشاهده به نتایج تاکتیکی کاملا متفاوتی می رسیدند.

لنین بحث خود را اساساً در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" ^[۱۳] «کلبه شکل سیستماتیک مطرح میکند و سپس در مجموعه ای از مقالات کوتاه آن را تکمیل میکند. ^[۱۴]

اینجا باز هم برای تعقیب بحث ناچار باید به نقل قول های کمابیش طولانی از لنین به پردازیم.

لنین "دو تاکتیک ... " را با نگاه عمیق مارکسیسم دخالت گر و نه نظاره گر به تحولات سیاسی، بخصوص انقلاب شروع میکند. "بحث بر سر تغییر است و نه تفسیر "جوهر مارکسیسم بطور کلی و لنینیسم بطور اخص است. لنین چنین شروع می کند :

"شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسأله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحّت آموزش سوسیال دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا به آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مُهر و نشان پرولتری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بلکه در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و نا استواری، نیمه کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج گذاریم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملا موجود توده‌های کارگر از این شعارها، کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمانها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاند)، تبلیغ (اُرتناسیون) و سازماندهی، تماما متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرا می‌گیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعد موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی‌المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدبینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های بورژوایی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و متشکل می‌گردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است، لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسأله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

...

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دمکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای

است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناک تر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود.^[۱۵] ^[۱۶]

تفاوت مارکس با هگل این است که هگل قدرت و حاکمیت را روی پای خود و انعکاس ایده های سوپژکتیو (خزد و غیره) می فهمد. مارکس از قدرت به دولت و از دولت به طبقه و از آنجا به مناسبات طبقاتی ابژکتیو جامعه میرسد. لنین هم همین است. اگر برای بخش اعظم سوسیال دمکراسی آن زمان خواست های طبقه کارگر "مطالباتی" است که کارگر برای آن مبارزه میکند تا در یک معاد سوسیالیستی قدرت را بدست آورد، برای لنین خواست های طبقه کارگر، بویژه در دوره ی انقلابی، بلاواسطه به قدرت اعمال آن خواست ها و چگونگی تحقق آنها مربوط میشود و حلقه ی این ارتباط دولت است نه ایفای نقش اپوزیسیون. فشار از بالا و پائین برای تحقق خواست های طبقه کارگر در قالب انقلابی که در حال شکل گیری است. لنین از مارکس و انگلس ۱۸۴۸ فراتر می‌رود. در ۱۸۴۸ مارکس و انگلس حزب طبقه کارگر را در یک جدال دائم بر سر پیروز شدن تصویر میکنند. لنین در ۱۹۰۵ ایده دست بردن به قدرت و تشکیل یک دولت موقت انقلابی، برای فیصله دادن قدرت به نفع طبقه کارگر، به دمکراتیک ترین شیوه ممکن، را پیش می کشد. میگوید برای پیروز شدن باید قدرت پیروز شدن را داشت. برات مستقر شدن باید قدرت مستقر کردن را داشت، برای تحقق خواست ها باید قدرت متحقق کردن آنها را داشت و حلقه قدرت، بویژه در دوره انقلابی، دولت است.

لنین می نویسد :

"حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود به‌نماید مسأله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش میاید. برای اینکه جواب کاملی به این مسأله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً **اهمیت** حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و بطور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا؛ ثانیاً **روش** خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق **شرکت سوسیال دمکراسی** را در این حکومت؛ رابعاً شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دمکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد، اصولی، واضح و پا بر جا خواهد بود.^[۱۷] ^[۱۸]

سپس به قطعنامه کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات روسیه، که توسط بلشویک ها برگزار گردید، در این باره می پردازد :

"حال ببینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه این مسائل را چگونه حل مینماید. اینک متن کامل آن :

؟قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت

با توجه به اینکه :

۱ (خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دمکراتیک را ایجاب مینماید؛

۲ (استقرار جمهوری دمکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم، که **ارگان آن حکومت انقلابی موقت** خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس مؤسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

۳ (این انقلاب دمکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی‌المقدور قسمت بیشتری از پیروزی های دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت مینماید؛

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مقرر می‌دارد :

الف) ضروری است تصور روشنی درباره محتمل‌ترین سیر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواستهای فوری سیاسی و اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود - در بین طبقه کارگر اشاعه یابد.

ب) با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیر ممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت بمنظور مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاشهای ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز میباشد؛

ج) شرط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دمکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت **هم دشمن آشتی** ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید بمنظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزی های انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دمکراسی را در بین وسیع‌ترین اقشار پرولتاریا ترویج نمود.^[۱۹] ^[۲۰]

قطعنامه کنگره سوم تاکید می کند که هدف طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی است. اما انقلاب در حال وقوع سوسیالیستی نیست. یک انقلاب همگانی، دمکراتیک، است. هدف طبقه کارگر تبدیل انقلاب موجود به تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی، به انقلابی ترین و دمکراتیک ترین شیوه ممکن، است. این امر بدون پلاریزه شدن فضای سیاسی جامعه حول جدال میان افق سوسیالیستی و افق بورژوانی جامعه و جلب وسیع ترین توده زحمتکش به گرد این افق ممکن نیست.

ایده دولت موقت انقلابی و شرکت پرولتاریا در آن از دید منشویک ها و بستر اصلی سوسیال دمکراسی اروپا، کفر آلود بود. آنها ایده لنین را شریک کردن پرولتاریا در دولت بورژوانی، آلوده کردن طبقه کارگر، اعلام کردند. هدف طبقه کارگر سوسیالیسم بود و تا هنگامی که اوضاع جامعه طبقه کارگر را به قدرت سوق نداده است، از نظر آنها نقش احزاب کارگری ایفای نقش اپوزیسیون و فشار از پائین به دولت حاصل از انقلاب بود، که از نظر آنها یک دولت بورژوانی میبود.

لنین در توضیح مساله دولت موقت انقلابی مینویسد :

.."صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسأله فرضاً "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبت نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسأله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابتدا چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسأله ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا به میان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی میباشد.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم "آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر" این موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر "هدفهای نهایی سوسیالیسم" روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در برنامه حزبی ما اشعار شده است، لازمه اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری

کمونیست ۲۳۸

دمکراتیک در قطعنامه کنگره به حُکم منطوق و از لحاظ اصولی، ضروری است زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی تمام همش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. ... ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمیکند. **برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم باشد" تنها دادن نام مؤسسان به مجلس کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی "تأسیس کردن" را نیز داشته باشد.** قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری "مجلس مؤسسان" اکتفا ننموده بلکه انچنان شرایط مادی را به آن اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. ... زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه خواه است، بطوری که ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آن را تبدیل به عبارتی پوچ میکند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و انهم حکومتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بیطرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعایی آنقدر بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ...مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلا تفویض مجلس نماید؛ فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر بر ضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه تمایلات را داشته باشد. بنابراین قطعنامه کنگره یگانه شعار دمکراتیک صحیح و کاملا پیگیر را بدست میدهد.^[۲۱] ^[۲۲]

و ادامه میدهد

"سپس سؤال میشود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح میکند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی "دمکرات" درباره مسأله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار مینماید، ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجراست و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی بجلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

به این طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی و منشاء و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاخی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دمکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی کند.^[۲۳] ^[۲۴]

لنین درباره ی خصلت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میگوید :

مارکسیست ها مسلماً معتقدند که انقلاب روسیه " جنبه بورژوایی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، بخودی خود نه تنها

^[1]

موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده مینمایند ... اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دموکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت "دمکراتیک همگانی" فعلی ناشی میگردد.^[۱] ^[۲]

سپس ادامه میدهد :

"ولی به هیچ رو از اینجا چنین بر نمیآید که انقلاب **دمکراتیک** (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ رو از اینجا چنین برنمیآید که انقلاب دمکراتیک، نمیتواند هم به شکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک "منورالفکر" باشد و هم به شکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نویسگرایی‌ها^[۳] مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوایی را از اساس غلط درک میکنند. و دائما این فکر از استدلال های آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوایی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطراتر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوایی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوایی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود.^[۱] ^[۲]

سپس ادامه میدهد :

"معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" چیست؟ ... ما مارکسیست ها به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دمکرات های انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته **کلماتی** از قبیل "انقلاب"، یا "انقلاب کبیر روسیه" گردیم. ما باید این موضوع را دقیقا پیش خود حلایجی نماییم که آن نیروهای اجتماعی واقعا موجودی که در مقابل "تزاریسیم" قرار گرفته‌اند (تزاریسیم نیروی کاملا موجودی است و برای همه کاملا قابل درک است) و به نیل "پیروزی قطعی" بر آن قادرند کدامند. چنین نیرویی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و "انجمنی" که از پی هواداران آسوباژندیه میروند باشد. ما میبینیم که آنها اساسا طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسیم نیستند؛ مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریسیم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضا از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد. "پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم" عبارت است از **استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان**. نویسگرایی‌های ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانی است "وپریود" به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید و نه اینکه به ارگانهای مختلفی که از "طرق علنی" و "مسالمت‌آمیز" ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیزی دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دمکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک

سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بفع دهقانان عملی نماید، دمکراتیسیم بیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد.^[۱] ^[۲]

"پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند به این طریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند به این طریق که توده عناصر نیمه پرولتر اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نویسگرایی‌ها در تمام استدلال ها و قطعنامه‌های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند.^[۱] ^[۲]

نظر و دخالتگری لنین در شکل دادن به انقلاب، در جهت انقلاب کارگری، باید روشن باشد. اما شاید بد نباشد که به مقاله ای که لنین در تکمیل بحث نوشت نیز نگاهی بیندازیم. این نگاه بویژه برای کسانی که در جریان جدل های داخلی حزب کمونیست کارگری بر سر تاکتیک در قبال "جنبش سرنگونی" از نظر ما و "انقلاب" بی نام نشان از جانب تقوایی و شرکا در گرفت مفید باشد. این جدال البته بعدا به جدل میان حزب حکمتیست با جریان پوپولیسم راست تشکل یافته در حزب کمونیست کارگری تبدیل گردید. جالب است که تقوایی و شرکا بخوانده و نشنیده و صرفا از روی غریزه طبقاتی درست همان استدلالات و حتی جملاتی را تکرار کردند و می کنند که بحث دولت موقت انقلابی کنین با آنها روبرو شد.

لنین در نوشته "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی"^[۱] ^[۲] البته استدلالات بعدی منشویک ها (نو ایسگرائی ها) که اساسا در جزوه "دو دیکتاتوری" نوشته مارتینف فروموله شده است میپردازد. لنین ابتدا مجددا صورت مساله را، که در "دو تاکتیک..." به آن پرداخته و ما در بالا به آن اشاره کردیم، تکرار میکند و مینویسد :

"سرنگون باد استبداد! - این را همه قبول دارند، نه فقط همه سوسیال دمکرات ها، بلکه همه دمکرات ها، حتی همه لیبرال ها - اگر قرار باشد اظهارات جاری‌شان را باور کنیم. اما معنای این شعار چیست؟ این سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامه عمل بپوشد؟ چه کسی قرار است مجلس مؤسسان را فرا خواند؟ ... مجلس مؤسسائی که خواست حق رای همگانی، مستقیم و برابر را نیز برآورده سازد. پشتوانه واقعی آزاد بودن و بیانگر منافع ملت بودن انتخابات چنین مجلسی کدامست؟

کسی که نتواند پاسخ روشن و قاطعی به این سؤالها بدهد معنای شعار "سرنگون باد استبداد!" را نمیفهمد. این سوالات ناگزیر ما را به مساله دولت موقت انقلابی می کشاند. فهم این نکته دشوار نیست که انتخابات واقعا آزاد و مردمی برای مجلس مؤسسان، تضمین صد در صد حق رای واقعا همگانی، برابر و مستقیم با رای مخفی، در رژیم استبدادی نه تنها نا محتمل، بلکه عملا غیر ممکن است. و اگر ما در طرح خواست عملی سرنگونی فوری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم، باید تصور روشنی در این باره در ذهن داشته باشیم که **دقیقا چه دولت دیگری را** میخواهیم جانشین دولتی سازیم که قرار است سرنگون شود. به عبارت دیگر، فکر میکنیم برخورد سوسیال دمکرات ها به [مساله] دولت موقت انقلابی چگونه باید باشد؟^[۱] ^[۲]

لنین سپس به استدلال منشویک ها (مارتینف) می پردازد و می نویسد :

"مارتینف از همان آغاز جزوه‌اش می کوشد ما را از دور نمای شومی بدینگونه بترساند: چنانچه یک سازمان سوسیال دمکراتیک نیرومند و انقلابی بتواند 'قیام مسلحانه عمومی مردم' علیه استبداد را 'زمان' بندی کرده، به اجرا در آورد، آنچنانکه لنین خویش را میدید، [در آن صورت] 'آیا واضح نیست که اراده عمومی مردم در فردای انقلاب دقیقا همین حزب را بعنوان دولت موقت منصوب

خواهد نمود؟ آیا واضح نیست که مردم سرنوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقا فقط به این حزب خواهند سپرد و نه هیچ حزب دیگری!^[۱]

این باور نکردنی است. اما حقیقت دارد. مورخ آتی سوسیال دموکراسی روسیه ناگزیر این را با حیرت و شگفتی ثبت خواهد کرد که درست در آغاز انقلاب روسیه ژیروندیست‌های سوسیال دموکراسی میکوشند پرولتاریای انقلابی را از چنین دورنمایی بترسانند! ... و این هم، طبعا، بدون نقل قول! آوردن از مارکس و انگلس انجام نمیگیرد. ... اینک نوبت انگلس رسیده است که باید به نفع دنباله رو - ایسم شهادت دروغ بدهد. انگلس در 'جنگ دهقانی در آلمان' می نویسد: 'بدترین مصیبتی که ممکن است گریبانگیر رهبر یک حزب افراطی گردد آنست که وی در دورانی مجبور به در دست گرفتن دولت شود که جنبش هنوز به بلوغ لازم برای سلطه طبقه‌ای که او نمایندگی اش را بر عهده دارد، و برای تحقق تدابیری که آن سلطه طلب میکند، نرسیده باشد! تنها کافیست که این جمله آغازین را از قطعه بلندی که مارتینف نقل میکند بدقت خواند تا به وضوح دید دنباله‌رو ما چگونه گفته نویسنده را تحریف کرده است. انگلس سخن از دولتی میگوید که **لازمه سلطه یک طبقه است**. آیا این روشن نیست؟ بنابراین، اگر این گفته را در مورد پرولتاریا بکار ببریم معنایش دولتی خواهد بود که **لازمه سلطه پرولتاریاست**، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا برای به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی. مارتینف قادر به درک این معنا نیست و دولت موقت انقلابی در دوره سرنگونی استبداد را با سلطه ضروری پرولتاریا در دوره سرنگونی بورژوازی اشتباه میگیرد. او دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان را با دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر اشتباه میگیرد. با این وجود، ادامه قطعه نقل شده نظر انگلس را باز هم روشنتر میسازد. او میگوید رهبر حزب افراطی مجبور خواهد بود 'منافع طبقه بیگانه‌ای را به پیش ببرد و به طبقه خویش **وعده و اطمینان خاطرهایی مبنی بر اینکه منافع آن طبقه بیگانه منافع خود اوست، تحویل دهد**. هر آنکس که خود را را در چنین موقعیت کاذبی بیابد گمگشته‌ای بی بازگشت است!'

عبارات تأکید دار بروشنی نشان میدهند که هشدار انگلس در مقابل موقعیت کاذبی است که عجز یک رهبر از درک منافع واقعی طبقه "خویش" و محتوای طبقاتی واقعی انقلاب ناشی میشود. بمنظور روشنتر ساختن این نکته برای ذهن هوشیار مارتینف، به تشریح مثال ساده‌ای میپردازیم. وقتی نارودنایا ولیا، بر این باور که نماینده منافع "کار" هستند، بخود و دیگران اطمینان خاطر میدهند که ۹۰ درصد دهقانان در مجلس مؤسسان آینده روسیه سوسیالیست خواهند بود، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدهند که به فنای حتمی سیاسی‌شان منجر میشد. چرا که این "وعده و اطمینان خاطرها" با واقعیت عینی مابینت داشت. در واقع این منافع بورژوا-دمکرات ها، یعنی "منافع طبقه بیگانه" بود که آنان به پیش میبردند. مارتینف گرانقدر، آیا اینک روزنه نوری نمی بنید که بروی تان گشوده شده باشد؟ وقتی "انقلابیون سوسیالیست" [اس-آر‌ها] اصلاحات ارضی‌ای را که ناگزیر باید در روسیه بوقوع بپیوندند "سوسیالیزاسیون"، "انتقال زمین به مردم" و بعنوان "آغاز برابری در حقوق ارضی" معرفی میکنند، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدهند که میبایست به فنای حتمی سیاسی‌شان بیانجامد. زیرا درست همان اصلاحاتی که اینان در پی‌اش هستند، در عمل، سلطه طبقه بیگانه، سلطه بورژوازی دهقانی را بیار خواهد آورد، و بدین ترتیب هر چه بسط انقلاب سریعتر صورت پذیرد، واقعیت خود حرف ها، وعده‌ها و اطمینان خاطرهای آنان را سریعتر مردود خواهد ساخت. آیا مارتینف گرانقدر هنوز هم از درک نکته عاجزند؟ آیا ایشان هنوز هم نمیتوانند بفهمند که جوهر اندیشه انگلس در آنست که عدم درک وظایف تاریخی واقعی انقلاب حاصلش مرگ است، و هنوز هم نمیتواند بفهمد که، بنابراین، این پیروان نارودنایا ولیا و "انقلابیون سوسیالیست" هستند که مصداق گفته انگلس‌اند؟^[۱]

لنین اتکای مارتینف به نقل قول از انگلس که گویا بحث انگلس در باره ی حزب کارگری است که "زود تر از موعد مقرر" به قدرت رسیده است، را رد میکند و نشان میدهد که اتفاقا بحث انگلس درباره سوسیالیست های دهقانی و پوپولیست هائی

است که اصلاحات بورژوائی را در قالب سوسیالیستی تحویل جامعه میدهند و مثلا اصلاحات ارضی یا سایر اصلاحات بورژوائی را با عنوان سوسیالیزاسیون تحویل می دهند است. حزبی که مضمون طبقاتی (بورژوائی) یک انقلاب یا تحول همگانی را نمی فهمد و هرچه پیش آید را سوسیالیسم میخواند خود را نیز قربانی خواهد نمود. لنین چنین ادامه میدهد :

"انگلس خطر درک نکردن خصلت **غیر پرولتری** انقلاب از جانب رهبران پرولتاریا را گوشزد میکند، حال آنکه مارتینف حکیم ما از آن این خطر را استنتاج میکند که رهبران پرولتاریا، که با برنامه‌هایشان، تاکتیک‌هایشان (یعنی با تمامی ترویج و تهییج‌شان)، و با تشکل شان خود را از دمکرات های انقلابی متمایز ساخته‌اند، در تأسیس جمهوری دمکراتیک نقشی برجسته و مؤثر بر عهده گیرند. انگلس خطر را در این مبیند که رهبر خصلت شبه سوسیالیستی انقلاب را با خصلت واقعی و دمکراتیک آن اشتباه بگیرد، در حالیکه مارتینف حکیم ما از این گفته او این خطر را استنتاج میکند که پرولتاریا به همراه دهقانان، ممکن است در تأسیس جمهوری دمکراتیک، یعنی آخرین شکل سلطه بورژوائی و بهترین شکل آن برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی، آگاهانه به اعمال دیکتاتوری بپردازد. انگلس خطر را در موقعیت کاذب و فریبکارانه نا همخوانی حرف با عمل، وعده سلطه یک طبقه را دادن و در واقع سلطه طبقه دیگری را تأمین کردن مبیند. انگلس فنای حتمی سیاسی متعاقب چنین موقعیت کاذبی را مبیند، حال آنکه مارتینف حکیم ما این خطر را نتیجه میگیرد که هواخواهان بورژوای دموکراسی اجازه ایجاد یک جمهوری واقعا دمکراتیک را به پرولتاریا و دهقانان نخواهند داد. مارتینف حکیم ما مادام‌العمر نخواهد توانست بفهمد که چنین فنانی، فنا شدن رهبر پرولتاریا، فنا شدن هزاران پرولتر در مبارزه شان برای یک جمهوری حقیقتاً دمکراتیک، ممکن است فنانی فیزیکی باشد، اما با اینهمه فنانی سیاسی نیست. بر عکس، این پیروزی سیاسی عظیم برای پرولتاریا خواهد بود. موفقیت عظیمی خواهد بود در کسب هژمونی‌اش در مبارزه برای آزادی. انگلس سخن از فنای سیاسی کسی میگوید که ناآگاهانه از مسیر طبقه خویش منحرف شده و به مسیر طبقه‌ای بیگانه در میغلطد. حال آنکه مارتینف حکیم ما، که با احترامی آمیخته به ترس از انگلس نقل قول میکند، سخن از فنای کسی میگوید که در امتداد راه مطمئن طبقه خویش به پیش میتازد.^[۱] ^[۲]

خط بحث انقلاب دمکراتیک با سوسیالیستی، رد اصولی شرکت پرولتاریا در یک دولت غیر سوسیالیستی در دوران یک انقلاب همگانی علامت مادرزاد همه پوپولیست ها بوده و هست و همانطور که بعداً خواهیم دید در انقلاب ۵۷ ایران در شکل بسیار کم‌دی-تراژیکی تکرار میشود. لنین استدلال مارتینف را دنبال میکند و می گوید :

"تفاوت بین دو دیدگاه سوسیال دموکراسی انقلابی و دنباله‌رو- ایسم با وضوح خیره کننده‌ای پیداست. مارتینف و ایسگرای جدید به وظیفه‌ای که بر عهده پرولتاریا، و بهمراه آن دهقانان، قرار گرفته است - وظیفه انجام رادیکال‌ترین انقلاب دمکراتیک - تن در نمیدهد. آنان به رهبری این انقلاب توسط سوسیال دمکرات ها تن در نمیدهند و به این ترتیب منافع پرولتاریا را، هر چند ناخواسته، تسلیم دست بورژوا-دمکرات ها میسازند. مارتینف از این ایده صحیح مارکس که ما باید نه یک حزب حکومتی بلکه یک حزب اپوزیسیون آتی تدارک ببینیم، چنین نتیجه میگیرد که ما باید در قبال انقلاب کنونی یک اپوزیسیون دنباله‌رو- ایست تشکیل دهیم. اینست همه درایت سیاسی او از ابتدا تا انتها. خط استدلال وی، که ما بخواننده قویاً توصیه میکنیم درباره‌اش تعمق کند به قرار زیر است :

'پرولتاریا، تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی نکرده است، نمیتواند به قدرت سیاسی، چه کل و چه بخشی از آن، دست یابد. اینست آن حکم بی چون و چرایی که ما از ژورسیسم اپورتونیستی متمایز میکنم! (مارتینف همان کتاب، صفحه ۵۸) - و ما اضافه میکنیم: حکمی که بطور قطع ثابت میکند مارتینف گرانقدر نمیتواند بفهمد اصل مساله بر سر چیست. خط کردن شرکت پرولتاریا در دولتی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی ایستاده است با شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، معنایی

کمونیست‌ها و ...

جز عدم درک اقتضاح‌آمیز مطلب ندارد. این مثل خلط کردن شرکت میلران در کابینه گالیفه جنایتکار است با شرکت وارلن در کمون که حافظ و مدافع جمهوری بود.^[۱]

و بحث را چنین جمع‌بندی می‌کند :

"آشفته فکری مارتینف از کجاست؟ از آنجا که او انقلاب دمکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی عوضی می‌گیرد؛ از آنجا که او نقش قشر واسط مابین "بورژوازی" و "پرولتاریا" (توده خرده بورژوازی فقیر شهر و روستا، نیمه "پرولترها" ، و نیمه مالکین) را نادیده می‌گیرد؛ و از آنجا که او از درک معنای واقعی برنامه حداقل ما عاجز است. مارتینف شنیده است که می‌گویند برازنده یک سوسیالیست نیست که وارد یک کابینه بورژوازی شود (هنگامی که پرولتاریا در حال مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی باشد)، اما او عجله دارد معنای آن را چنین "بفهمد" که ما نیابست با بورژوا دمکراتهای انقلابی در انقلاب دمکراتیک و در دیکتاتوری‌ای که برای انجام چنین انقلابی اساسی است، شرکت جوییم. مارتینف برنامه حداقل ما را خوانده، اما این حقیقت را در نیافته است که تمایز دقیقی که این برنامه بین تحولات قابل اجرا در یک جامعه بورژوازی و تحولات سوسیالیستی قائل می‌شود، معرفت نظری و کتابی صرف نیست، بلکه از حیاتی‌ترین و عملی‌ترین معنا و اهمیت برخوردار است؛ او این حقیقت را دریافته است که در یک دوره انقلابی این برنامه باید بلافاصله محک بخورد و بعمل در آمد. او ملتفت این نکته نشده که رد ایده دیکتاتوری انقلابی -دمکراتیک در دوره سقوط استبداد، معادل است با چشم‌پوشی از اجرای برنامه حداقل ما. کفایت بیابیم تمامی تحولات اقتصادی و سیاسی فرموله شده در این برنامه را مورد بررسی قرار دهیم: خواست جمهوری، خواست تسلیح مردم، خواست جدایی کلیسا از دولت، خواست آزادیهای دمکراتیک کامل، و خواست اصلاحات اقتصادی تعیین کننده.

آیا روشن نیست که حصول این تحولات در یک جامعه بورژوازی بدون وجود دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک طبقات پایین ممکن نیست؟ آیا روشن نیست که در اینجا نه پرولتاریای تنها، در تمایز از "بورژوازی"، که اینجا مورد اشاره است، بلکه "طبقات پایین" نیروی محرکه فعال هر انقلاب دمکراتیک هستند؟ این طبقات عبارتند از پرولتاریا **یاضافه** دهها میلیون شهری و روستایی فقیر که شرایط زیست‌شان خرده بورژوازی است. کوچکترین شکی نیست که بسیاری از نمایندگان این توده‌ها به بورژوازی تعلق دارند. لیکن در این مورد در استقرار کامل دمکراسی به نفع این توده‌هاست، و اینکه هر قدر این توده‌ها آگاتر شوند، مبارزشان برای استقرار کامل دمکراسی اجتناب‌ناپذیرتر می‌شود، شک باز هم کمتری هست. طبعاً یک سوسیال‌دمکرات هرگز ماهیت سیاسی و اقتصادی دوگانه توده‌های خرده بورژوازی شهر و روستا را فراموش نخواهند کرد؛ او هرگز نیاز به سازمان طبقاتی مجزا و مستقل پرولتاریا، سازمانی که برای سوسیالیسم مبارزه کند را از یاد نخواهد برد. اما این را هم فراموش نخواهد کرد که این توده‌ها همانگونه که از گذشته، از آینده، همانگونه که از تعصب، از قوه تشخیص برخوردارند، قوه تشخیصی که آنان را مجبور به پیشروی بسوی دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک می‌کند. او فراموش نخواهد کرد که آگاهی فقط از کتاب بدست نمی‌آید. و حتی از کتاب، آنقدر که از پیشروی خود انقلاب که چشم مردم را باز می‌کند و به آنان درس سیاسی می‌دهد، بدست نمی‌آید. در چنین شرایطی، بر تئوری‌ای که ایده دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک را رد می‌کند، نامی جز توجیه فلسفی عقب‌ماندگی سیاسی نمیتوان گذاشت.

سوسیال‌دمکرات انقلابی با تحقیر بر سینه این تئوری دست رد خواهد زد. او در آستانه انقلاب خود را به ذکر اینکه چه خواهد شد اگر "اوضاع بدتر از بدتر شود" ، محدود خواهد کرد. بلکه علاوه بر آن، امکان نتیجه‌ای بهتر را نیز نشان خواهد داد، سوسیال‌دمکرات انقلابی این رؤیا را خواهد داشت - اگر بیمایهٔ آب از سرگذشته‌ای نباشد ناچار است این رؤیا را پیش رو داشته باشد -که، پس از تجربه عظیم اروپا، پس از غلیان بی سابقه انرژوی در میان طبقه کارگر روسیه، ما

موفق خواهیم شد مشعلی انقلابی که راه توده‌های ناآگاه و ستمدیده را روشنتر از همیشه روشن کند فرا راهشان بیفزوزیم؛ موفق خواهیم شد مثل حالا ایستاده بر شانه‌های چند نسل انقلابی اروپا به تمامی تحولات دمکراتیک، به کل برنامه حداقل مان، با جامعیتی بی‌همانند در گذشته، جامه تحقق ببوشانیم. موفق خواهیم شد که از انقلاب روسیه نه جنبشی چند ماهه بلکه جنبشی چند ساله بسازیم؛ جنبشی که نتیجه‌اش نه گرفتن چند امتیاز حفر از مراجع قدرت، بلکه سرنگونی کامل آن انوقت ... دامنه آتش انقلاب به اروپا خواهد کشید، کارگر اروپایی که زیر یوغ ارتجاع بورژوازی در شرایط سخت و طاقت‌فرسای بسر میبرد، بنوبه خود به پا خواهد خواست و بما نشان خواهد داد که "چطور میشود"؛ آنگاه اعتلای انقلابی در اروپا متقابلاً بر روسیه تأثیر خواهد گذاشت و دوران انقلابی چند ساله‌ای را به عصری از چندین دهه انقلابی مبدل خواهد کرد؛ آنگاه — اما برای گفتن اینکه "آنگاه" چه خواهیم کرد وقت بسیار است، و آنهم نه از این کنج لعنتی انزوا در ژنو، بلکه در میتینگ‌های چندین هزار نفری کارگران در خیابانهای مسکو و پترزبورگ، در جلسات آزاد روستا با شرکت "موژیک‌ها"ی روسیه.^[۱]

لنین علاوه بر نظرات بستر اصلی منشویک‌ها، به نظرات بینابینی میان خود و منشویک‌های چپ (اساساً تروتسکی) میپردازد و در مورد نظرات پاوروس **ا**نتملی نویسد :

"اما با آنکه این شعارهای یک سوسیال‌دمکرات انقلابی پشت کرده به دنبالمروان [پارووس] را گرامی میداریم، نمی‌توانیم از چند لغزشی که پارووس مرتکب شده است در شگفت نشویم. و اگر این خطاهای جزئی را متذکر می‌شویم نه از سر خرده‌گیری، بلکه به مصداق آن است که هر که عقلش بیش دردش بیشتر. در حال حاضر خطرناک‌ترین چیز برای پارووس آنست که با بی‌ملاحظگی خود موضع درستش را در معرض بی‌اعتباری قرار دهد. از جمله کم‌اهمیت‌ترین بی‌ملاحظگی‌های او میتوان در این جمله از پیشگفتار بر جزوه تروتسکی یافت: "اگر می‌خواهیم پرولتاریای انقلابی را از سایر جریانات سیاسی مجزا نگاهداریم، باید بیاموزیم که خود را از نظر ایدئولوژیک در رأس جنبش انقلابی قرار دهیم (این درست است)، باید بیاموزیم که انقلابی‌تر از همه باشیم ." این غلط است؛ ... ارائه مطلب از جانب پارووس بقدر کافی کنکرت نیست. چرا که او جریانهای انقلابی روسیه را در کلیت خود در نظر نمی‌گیرد. جریان‌هایی که وجودشان در دوران انقلاب دمکراتیک اجتناب‌ناپذیر بوده و طبعاً وجود طبقات **هنوز متمایز و لایه لایه نشده در جامعه در چنین دورانی را منعکس میکنند. در چنین دورانی کاملاً طبیعی است که برنامه‌های دمکراتیک در لافه‌ای از ایده‌های سوسیالیستی مبهم و حتی ارتجاعی پردیویشی شده با عبارات انقلابی، بیجیده شود. ...در چنین شرایطی، ما، یعنی سوسیال‌دمکرات‌ها، هرگز نمیتوانیم شعار "انقلابی‌تر از همه باشیم" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دمکراتی بریده از پایگاه طبقاتی خویش، با دمکراتی که گذشته و مردهٔ عبارات زیبا و دلپذیر است و مدام جمله‌ها و شعارهای مبتذل (بخصوص در موضوعات ارضی) ردیف می‌کند، همسری کنیم. برعکس، ما همیشه ناقد چنین انقلابی بودنی خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی وقایع بزرگ بصورت ایده‌آل در آمده‌را افشا خواهیم کرد؛ ما نیاز به یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در درون طبقات را حتی در داغ‌ترین موقعیت‌های انقلاب آموزش خواهیم داد.^[۱]**

لنین بر روشنی از تاکید بر تفاوت‌ها با جریانات بورژوازی در دوره ی انقلابی حرف میزند و نه از سازش با آنها. همان‌طور که اشاره کردیم تشخیص خصلت یک انقلاب همگانی (دمکراتیک) درست برای تشخیص همین تفاوت‌ها است.

لنین مجدداً به تفاوت دولت موقت انقلابی، حتی با رهبری پرولتاریا، با یک دولت سوسیالیستی بر می‌گردد و می‌گوید :

"این اظهارات پارووس مبنی بر اینکه "دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دمکراسی

کارگری خواهد بود"، اینکه "چنانچه سوسیال‌دمکراتها در رأس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه باشند، این دولت یک دولت سوسیال-دمکرات خواهد بود"، اینکه دولت موقت سوسیال‌دمکرات، "دولتی یکپارچه سوسیال‌دمکرات" خواهد بود، نیز، به همان دلیل، به همان اندازه نادرست است. این غیر ممکن است؛ مگر آنکه صحبت از دوره‌های گذرای باشد که در آنها بخت یار است، و نه از دیکتاتوری انقلابی‌ای که دوامی دارد و قابلیتی برای آنکه اثری از خود در تاریخ باقی گذارد. این غیر ممکن است؛ زیرا تنها دیکتاتوری انقلابی مورد حمایت اکثریت وسیع مردم است که میتواند اصلاً دوامی داشته باشد (طبعاً نه بطور مطلق بلکه بطور نسبی) در حالی که پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل میدهد. پرولتاریای روسیه تنها در صورتی میتواند اکثریتی عظیم بشود که با توده نیمه پرولترها، نیمه مالکین، یعنی با توده فقیر خرده بورژوازی شهر و روستا در هم آمیزد. چنین ترکیبی از پایگاه اجتماعی آن دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک ممکن و مطلوب، طبعاً بر ترکیب دولت انقلابی اثر خواهد گذاشت و ناگزیر به شرکت یا حتی تفوق ناهمگون‌ترین نمایندگان دمکراسی انقلابی در داخل آن، خواهد انجامید.^[۱]

سپس به مکانیسم باز تولید انقلابی‌گری خرده بورژوازی در جامعه روسیه میپردازد و مینویسد :

"اگر اینک آن تروتسکی پُرچانه، مینویسد که "یک پدر گاپون فقط یکبار میتواند ظهور کند"، که "جایی برای یک گاپون دوم نیست"، فقط به این خاطر چنین چیزهایی را چنین سهل و ساده مینویسد که یک پرگویی توخالی است. اگر در روسیه جایی برای گاپون دوم نباشد، برای یک انقلاب دمکراتیک حقیقتاً "عظیم" و بفرجام رسیده هم جایی نخواهد بود. [انقلاب] برای عظیم شدن، برای زنده کردن سالهای ۹۳-۱۷۸۹، و نه سالهای ۵۰- ۱۸۴۸، و برای فراتر رفتن از آن سالها، میباید توده‌های وسیع را به زندگی فعال، به تلاش‌های قهرمانانه، به "خلاقیت تاریخی بنیادی" بکشاند؛ باید آنان را بر پا دارد تا از ورطه هولناک جهالت، ستم‌کشیدگی بی‌همانند، عقب‌ماندگی باور نکردنی و خرفتی بی حد و حصر به در آیند، این انقلاب از هم اکنون توده‌ها را بر میخیزاند؛ دولت خود با مقاومت مذبحخانه‌اش این پروسه را تسهیل میکند. اما طبعاً صحبتی از یک آگاهی سیاسی پخته و بلوغ یافته، از آگاهی سیاسی سوسیال‌دمکراتیک این توده‌ها یا رهبران پُر شمار "خودی" محبوب‌شان یا رهبران "موژیک‌شان، نمیتواند در میان باشد. اینان نمیتوانند بدون آنکه نخست چند آزمون انقلابی را با موفقیت از سر بگذرانند، بلافاصله سوسیال‌دمکرات بشوند؛ و نه بخاطر جهالت‌شان (انقلاب، تکرار می‌کنیم، با سرعتی شگفت‌آور روشنگری میکند)، بلکه به این خاطر که موقعیت طبقاتی‌شان پرولتری نیست، به این خاطر که منطق عینی تکامل تاریخی در حال حاضر نه وظایف یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه وظایف یک انقلاب دمکراتیک را در مقابل‌شان قرار میدهد.

پرولتاریای انقلابی با حداکثر توان، و با یکتار افکندن دنبالمرو- ایسم حقیر برخی و عبارات انقلابی برخی دیگر در این انقلاب؛ شرکت خواهد کرد. پرولتاریای انقلابی قاطعیت و آگاهی را در گردباد سرگیجه‌آور وقایع وارد خواهد کرد و بیباکانه و استوار، در حالی که از دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک هراسی ندارد، بلکه مشتاقانه آن را طلب میکند، - در حالی که برای جمهوری و برای آزادیهای کامل در یک جمهوری می‌جنگد، در حالی که برای اصلاحات اقتصادی اساسی می‌جنگد، به پیش خواهد رفت تا برای خود رزمگاهی واقعاً وسیع، رزمگاهی در شان قرن بیستم خلق کند تا در آن مبارزه برای سوسیالیسم را به پیش بَرَد.^[۱]

بحث‌های لنین در مورد خصلت دمکراتیک انقلاب روسیه، "دولت موقت انقلابی" و "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، بعدها از جانب سوسیالیسم اردوگاهی و بویژه شوروی تبدیل به قائل شدن به "مرحله انقلاب دمکراتیک"، که ناظر بر عدم رشد نیروهای مولده است، "دولت‌های خلق"، به عنوان یک شکل پایدار حکومت و غیره تبدیل شد.

بحث دولت انقلابی و دیکتاتوری دمکراتیک

کمونیست ۲۳۸

کارگران و دهقانان معطوف به یک دوره ی گذار، "دولت در یک دوره ی انقلابی"^[۱]است که به جز تحقق خواست‌های برنامه حداقل طبقه کارگر (مطالباتی که در چارچوب مناسبات بورژوازی قابل تحقق هستند) مبنائی ندارد. دولت موقت و دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان یک دولت در دوره های انقلابی است که نه اقتصاد بلکه سیاست مبنای زندگی آن را تشکیل میدهد و این سیاست برای طبقه کارگر بسیج توده اعظم پرولتاریای صنعتی برای انقلاب سوسیالیستی و جذب توده عظیم کارگر و زحمتکش و تهیدستان شهری و روستائی به گرد پرچم طبقه کارگر است. یعنی ایفای همان تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی. کسی که تفاوت خصلت انقلاب‌های همگانی با یک انقلاب سوسیالیستی را نمیداند، کسی که تشخیص خصلت یک انقلاب یا خیزش توده‌ای را به بعد از رخ دادن آن منوط میکند جز دنباله‌روی از حوادث سرانجامی ندارد.^[۱]

کسی که خصلت دمکراتیک یک تحول، خیزش و یا انقلاب را نمی‌بیند تفاوت پرولتاریا و جنبش پرولتری را با جنبش بورژوازی نمی‌بیند. انگشت گذاشتن روی خصلت دمکراتیک یک انقلاب یا جنبش نه اوانس دادن به آن است و نه باز کردن راه برای سازش با بورژوازی. به عکس این کار باز کردن راه برای نشان دادن دائم تفاوت پرولتاریا یا همه‌اقتشاری که حتی انقلابی عمل میکنند است. کسی که بر این تفاوت تاکید نمی‌کند پرولتاریا را برای جنگ آینده، آنطور که مانیفست میگوید، آنگونه که مارکس و انگلس در خطابه شان درباره انقلاب ۱۸۴۸ بر آن تاکید میکنند و لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مورد تاکید قرار میدهد، نه تنها آماده نمی‌کند بلکه دست بسته به سلاخی میبرد.

وقتی کسی توده‌ای که به خیابان آمده و ضد جمهوری اسلامی میدهد، آزادی می‌خواهد، حق زن را طلب می‌کند و غیره سوسیالیست معرفی کند، یک آزادی خواهی همگنای را سوسیالیسم معرفی میکند، درست در شرایطی که باید تفاوت سوسیالیسم را با این حرکات روشن کند، به چشم طبقه کارگر خاک می‌پاشد. انگشت گذاشتن روی خصلت **غیر سوسیالیستی** یک جنبش برای برجسته کردن تمایز خود است. به عکس سوسیالیستی و انقلاب خواندن هر حرکت غیر انقلابی و غیر سوسیالیستی، سوسیالیسم را در لجن زار آرمان‌های خرده بورژوازی دفن میکند. و کسی که برای حرکت آگاهانه و نقشه‌مند از یک انقلاب یا خیزش دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی نقشه ندارد بنا به تعریف جزو بازندگان حرفه‌ای تاریخ است.

فصل ۴ – منصور حکمت و انقلاب ۱۳۵۷ ایران

الف – حکمت و یویولیسیم در انقلاب ۵۷

انقلاب ۱۳۵۷ ایران بار دیگر "معضل" سیاست طبقه کارگر در قبال یک انقلاب دمکراتیک را به جلو صحنه سیاست چپ در ایران کشید. جامعه ی ایران یک جامعه سرمایه داری بود که شاهد یک انقلاب همگانی علیه حکومت سلطنتی با شعارهای عمومی و طبعاً نامتعینی مانند آزادی، کوتاه کردن دست امپریالیست‌ها و غیره گردید. در این انقلاب پرولتاریای صنعتی (بویژه نفت)، بزیر پرچم همین شعار ها، نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد.^[۱]

بحث در مورد خصلت انقلاب و سیاست پرولتاریا در قبال آن، بویژه بعد از قیام، بالا گرفت و تجزیه چپ حول دو ارزیابی از این انقلاب و در نتیجه دو سیاست متمایز از آن منجر شد.

به جز دو جریان ("اتحادیه کمونیست‌ها" و "سازمان زحمتکشان کردستان ایران – کومه‌له") که ایران را هنوز نیمه فنودال-نیمه مستعمره میدانستند، بقیه جریانات چپ (بویژه جریاناتی که با نام "خط سما"^[۱]شناخته می‌شدند) ، ایران را "سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم" فرض میکردند. محور اساسی برداشت اینها از سرمایه‌داری وابسته این بود که این سرمایه‌داری، نه یک سرمایه‌داری "متعارف" بلکه سیستمی بود که "بورژوازی ملی" را هم تحت ستم قرار میداد. در نتیجه از نظر آنها "بورژوازی ملی"، هرچند "ناپیکیر"، در "صف خلق" قرار داشت و انقلاب ۵۷ خود یک انقلاب خلقی (یک مفهوم کشدار

^[1]

کمونیت ها و ...

مانویستی از انقلاب دمکراتیک) شناخته میشد. شعار محوری چپ رادیکال "زنده باد جمهوری دمکراتیک خلق" با یا بدون پسوند به رهبری طبقه کارگر بود. از دید چپ "جمهوری دمکراتیک خلق" شاهد یک دوره تاریخی برای رشد نیروهای مولده بود که در آن انقلاب سوسیالیستی به آینده ای نا معین حواله میشد. اینکه هدف "جمهوری دمکراتیک انقلابی" چیست و روابط تولیدی در آن کدام هستند طیفی از نظرات متناقض، از الغای نظام سرمایه داری تا یک نظام سرمایه داری ملی و خلقی، را در بر میگرفت، که به آنها اشاره خواهد شد. این برخورد البته طی سال های اولیه بعد از قیام (در فاصله سال های ۵۷ تا ۶۱) تغییراتی در جهت التقاطی شدن بیشتر را شاهد بود. ^[ش]

پیش تر به مبنای سیاست طبقه کارگر در یک انقلاب دمکراتیک (همگانی) از نظر مارکس، انگلس (در انقلابات ۱۸۴۸) و لنین (در انقلاب ۱۹۰۵ و بعدا ۱۹۱۷، اشاره کردیم. از نظر مارکس، انگلس و لنین انقلاب دمکراتیک برای پرولتاریا تخته پرش به یک انقلاب سوسیالیستی بود. اما در فاصله ی انقلاب ۱۹۱۷ تا انقلاب ۵۷ ایران مارکسیسم و سیاست پرولتری، به یمن عروج ناسیونالیسم روس در شوروی، انقلاب ملی – دهقانی چین و عروج مائونیسم، تماماً معنی دیگری پیدا کرده بود. اگر منشویک ها رهبری انقلاب دمکراتیک توسط طبقه کارگر را آلوده کردن طبقه کارگر به سیاست بورژوازی و مخالف درجه تکامل نیرو های مآوده روس میدانستند، بلشویک ها، شوروی و بعدا چین، از لنینیسم اهمیت دخالتگری پرولتاریا را پذیرفته بودند اما این دخالتگری نه در خدمت تز انقلاب مداوم مارکس، انگلس و لنین بلکه در خدمت استقرار یک نظام سرمایه داری دولتی برای صنعتی کردن "میهن"، تکامل نیروهای مولده (تحت عناوینی مانند "جمهوری دمکراتیک خلق"، "راه رشد غیر سرمایه داری" و غیره) در یک دوره کمابیش طولانی بود. کمونیسم اردوگاهی، جنبش سوسیالیستی، طبقه کارگر و مارکسیسم را به وکلای مدافع نیروهای مآوده و تاریخ تبدیل کرده بود. اگر منشویک ها، به قول لنین، دنباله رو - ایسم را جار میزند، کمونیسم اردوگاهی کمونیسم را به حمال تاریخ و تخته پرش رشد مناسبات سرمایه داری تبدیل کرده بودند. البته نوع روسی و چینی آنها تبعیت از منافع رشد سرمایه داری در اردوگاه خود را عین سوسیالیسم میدانستند، که حزب توده نمونه برجسته ی آن بود.

صرف نظر از جنبه تئوریک قضیه، چپ ایران بخشی از جنبش ناسیونالیسم رفرمیست ایران بود که عمیقاً تحت تاثیر همه داده های اساسی بستر اصلی ناسیونالیسم ایران مانند، میهن پرستی، آرمان صنعتی کردن، رفاه و رفرم در چارچوب مناسبات تولیدی سرمایه داری قرار داشت.

نفس قبول سرمایه داری بودن ایران، به هر اعتباری، آنهم در متن یک انقلاب، چپ رادیکال ایران را به معضلات و بن بست های نه تنها تئوریک بلکه سیاسی کشاند، که در ادامه خود افول و از هم پاشیدگی آنان را تسهیل کرد. این چپ از یک طرف جامعه ایران را سرمایه داری میدانست از طرف دیگر انقلاب ۱۳۵۷ را یک انقلاب غیر سوسیالیستی با هدف یک دولت "دمکراتیک طراز نوین" یا جمهوری دمکراتیک خلق میدانست که قرار بود در آن نظام حاکم (سرمایه داری) سرنگون شود.

بر این متن یک مارکسیسم ارتدکس که منشا خود را نه از ریشه روس – و – قفقازی چپ سنتی ایران ^[ش] بلکه از قرانت کلاسیک تر مارکس در سال های دهه هفتاد میلادی در انگلیس میگرفت، پا به میدان سیاست ایران گذاشت. این جریان بعدا با نام "اتحاد مبارزان کمونیست" شناخته شد که تئوریسین آن منصور حکمت بود.

حکمت بحث مربوط به انقلاب دمکراتیک در ایران و جایگاه آن در سیاست طبقه کارگر را مستقیماً از بحث های مارکس و انگلس در انقلابات ۱۸۴۸ و بحث های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ و بعدا انقلاب ۱۹۱۷ بر گرفته بود و انعکاس بکار گیری روش مارکس، انگلس و لنین در انقلاب ۵۷ ایران بود.

در نتیجه جدل با این چپ دو بُعد یا دو وجه را بخود گرفت اول برداشت این چپ از سرمایه داری، مکانیسم بازار جهانی سرمایه که وابسته بودن سود بری همه اقشار و بخش های سرمایه به مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی را منعکس میکرد و طرف دیگر تصور این چپ از انقلاب سوسیالیستی و جایگاه انقلاب دمکراتیک در سیاست طبقه کارگر را در بر می گرفت. این اختلاف بر متن اوضاع انقلابی، جنگ ایران و عراق و پروسه سرکوب همه جانبه ی طبقه کارگر و هر صدای اعتراضی ابعاد بسیار دینامیک و بزرگ شده ای را می یافت.

حکمت در "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" ^[ش] - اولین نوشته ی او در رابطه با انقلاب ۵۷، در آذر ماه ۱۳۵۷، مبنای برخورد به این انقلاب را ترسیم میکند. این نوشته خود را در مقابل هر دو بُعد اختلاف، یعنی نفس سرمایه داری بودن ایران و رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی فرموله میکند.

این نوشته با این حکم شروع میکند :

"۱- نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری حقوق دمکراتیک در جامعه، ضرورت حیاتی بسیج طبقه کارگر ایران برای انقلاب سوسیالیستی است. از نقطه نظر منافع آنی و آتی طبقه کارگر، عمق، دامنه و محتوای عملی دموکراسی باید چنان باشد که بسیج مستقل و وسیع طبقه کارگر برای سوسیالیسم عملاً امکان پذیر گردد." ^[ش]

همین حکم اول با کل مبنای فکری چپ ایران تفاوت دارد. اینجا حکمت، به تبع مارکس، انگلس و لنین، جایگاه انقلاب دمکراتیک ایران را نه رشد نیرو های مآوده یا پیش برد تاریخ بلکه تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی اعلام میکند.

در ادامه "انقلاب ایران و ..." به تبیین معنی سرمایه داری بودن ایران میپردازد و می گوید :

"الف: وجه تولید حاکم در ایران به معنای عام سرمایه داری است و به معنای خاص تر سرمایه داری وابسته یا به عبارت دیگر سرمایه داری عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه است.

۱ -به معنای عام: تولید اجتماعی عمدتاً در چهارچوب رشد و بسط سرمایه انجام میپذیرد. تولید کالایی تعمیم یافته در کشور حاکم است، نیروی کار کالا شده است، کار مزدی شکل عمده اشتغال را تشکیل میدهد، تولید اضافه، به شکل ارزش اضافه عمدتاً از طریق تولید کالا به تملک صاحبان ابزار تولید یعنی سرمایه داران در میآید،...

۲ -به معنای خاص: سودآوری سرمایه (تولید ارزش و ارزش اضافه) در ایران متکی و مطابق کارکرد و نیازهای سرمایه انحصاری خارجی است.

۳- همه اقشار سرمایه در کشور در چهارچوب بالا (یعنی در رابطه با نیازها و شرایط ایجاد شده توسط سرمایه انحصاری) سودآوری میکنند.

۴ -سطح متوسط نرخ سود سرمایه در کشور، نظر به شرایط شدید استثمار امپریالیستی طبقه کارگر، بسیار بالاست و اقشار مختلف سرمایه در ایران دقیقاً به اعتبار سودآوری بالای حاصله از کارکرد نظام امپریالیستی در ایران به آن وابسته شده‌اند.

رقابت موجود میان سرمایه‌های مختلف (پدیدهٔ ذاتی هر نوع سرمایه‌داری) اِبدًا نافی اشتراک منافع کلیه اقشار سرمایه در حفظ نظام موجود نیست.

۵ - به این ترتیب وابستگی سودآوری سرمایه در ایران به کارکرد امپریالیسم، اساس وابستگی سرمایه‌داری ایران به امپریالیسم را تشکیل میدهد. **بروز مشخص** این وابستگی در سطح تولیدی به صورت مکان مشخصی است که اقتصاد ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه انحصاری یافته است. توسعه نیروهای تولیدی جامعه در چهارچوب نقش اقتصاد ایران در این تقسیم کار جهانی شکل میگیرد و حرکات آن در رابطه با نیازهای مشخص سرمایه‌داری امپریالیستی در هر مقطع

زمانی معین انجام میپذیرد.

ب: دیکتاتوری حاکم در ایران روبنای سیاسی ضروری سرمایه‌داری امپریالیسم در کشور ماست.

۱ -دیکتاتوری روبنای سیاسی ضروری سرمایه‌داری عصر امپریالیسم است (لنین)

این ضرورت از کارکرد درونی سرمایه‌داری انحصاری برخاسته و مستقیماً متوجه طبقه کارگر است، کارکرد عملی قانون فوق (یعنی رابطه ضروری امپریالیسم و دیکتاتوری) در شرایط مشخص تقسیم امپریالیستی کشورهای جهان به کشورهای متروپل و تحت سلطه، به این نحو است که از یک سو در کشور تحت سلطه دیکتاتوری خشن و عریان، سرکوبی و نفی کلیه حقوق دمکراتیک شرط لازم و گریز ناپذیر استثمار کار می‌گردد، و از سوی دیگر در کشور متروپل "دموکراسی بورژوایی" به دلیل ایجاد شرایط عینی مشخص توسط امپریالیسم (رشد اشرافیت کارگری بهره‌مند از فوق سود های امپریالیستی) و شرایط ذهنی ناشی از آن (نفوذ شدید ایدئولوژی بورژوایی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن) به حیات خود ادامه میدهد...

۲ -محتوای طبقاتی دیکتاتوری حاکم در ایران (بعنوان کشور سرمایه‌داری تحت سلطه) کاملاً بورژوایی است و هدف عمده ی آن سرکوب سیاسی هر چه قاطع تر طبقه کارگر در حال رشد ایران و ابقاء و تشدید استثمار این طبقه، از طریق برنامه‌های اقتصادی و سیاسی، در چهارچوب نظام سرمایه‌داری وابسته است. به این ترتیب این دیکتاتوری شرایط عام تشدید استثمار را برای همه اقشار سرمایه فراهم میسازد.

تمام اقشار سرمایه در این دیکتاتوری ذینفعند و حکومت سرمایه در ایران نمیتواند جز دیکتاتوری همه جانبه و عریان چیز دیگری باشد. در یک جمله، دیکتاتوری موجود در ایران در مبارزه طبقاتی بورژوازی و طبقه کارگر بعنوان ابزار ضروری سرکوب در خدمت تمام اقشار سرمایه عمل مینماید. ^[ش]

و نتیجه میگرد که :

"ج: حکومت بورژوازی در ایران نمیتواند دموکراتیک باشد.

حکومت بورژوازی (یعنی حکومت سرمایه‌داران) در ایران باید الزاماً از ضروریات رشد سرمایه‌داری (تولید و تجدید تولید سرمایه) در ایران تبعیت کند. در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران، تولید ارزش و ارزش اضافه، نرخ استثمار کار و نرخ سود در رابطه با کارکرد سرمایه انحصاری (در سطوح اقتصادی و سیاسی) تعیین شده و نیروهای مولده کشور در رابطه با نیازهای جهانی سرمایه انحصاری توسعه یافته‌اند. 'حفظ سرمایه و استقلال از امپریالیسم' (این تخیلی‌ترین ایده‌آلها در عصر امپریالیسم) الزاماً به معنای اقتادن نرخ سود سرمایه در ایران و بلااستفاده ماندن بخش اعظم نیروهای تولیدیی است که اکنون پایه فیزیکی کارکرد سرمایه را تشکیل میدهد. استقلال از امپریالیسم خلاف منطق سودآوری سرمایه در ایران است. و حتی در صورت تصور چنین شرایطی (یعنی در نظام سرمایه‌داری 'مستقل' ایران!) ابقاء نرخ سود در سطح بالای کنونی آن (شرایط امپریالیستی) مستلزم حمله شدید بورژوازی 'به استقلال رسیده' ایران به طبقه کارگر و زحمتکشان، رجعت آشکار عقب‌افتاده کار و تولید ارزش اضافه مطلق است که خود بار دیگر ضرورت دیکتاتوری عریان و سبعانه را برای بورژوازی آشکار خواهد کرد. قابل ذکر است که "بورژوازی ملی و مستقل" صرفاً میتواند بازتاب طبقاتی وجود 'سرمایه ملی و مستقل' باشد و فرض وجود این دومی در ایران از پایه پوچ و بی معنی است و تنها بیانگر عدم درک صحیح از سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی، میباشد. باید توجه کنیم که در شرایط کنونی انقلاب ایران خود بورژوازی، حتی لیبرال‌ترین آن نیز (از طریق ایدئولوگ‌ها و رهبران سیاسی خویش) ابدًا خواستار استقلال از امپریالیسم نیست. بنابراین در سطح عملی مسأله فوق به این صورت فرموله میشود که بورژوازی ایران نه میخواهد و نه میتواند از امپریالیسم مستقل باشد و در هر حالت محتاج ابقاء دیکتاتوری عریان است." ^[ش]

نوشته سپس به محتوای انقلاب دمکراتیک در ایران و سیاست طبقه کارگر در قبال آن میپردازد:

"۳ -انقلاب کنونی ایران، با وجود حاکمیت سرمایه، دقیقاً به اعتبار خصلت ضد امپریالیستی خود، انقلابی دموکراتیک است.

گفتیم که نظام حاکم در ایران سرمایه‌داری است. اما این سرمایه‌داری قرن نوزدهم نیست، بلکه سرمایه‌داری عصر امپریالیسم است که به قانونمندی عام آن در سطوح اقتصادی و سیاسی و کارکرد این قوانین در جامعه تحت سلطه ایران به اندازه کافی اشاره کردیم. استبداد عریان و استثمار شدید زحمتکشان ایران، بویژه طبقه کارگر، خصلت ذاتی این نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است. به این جهت، با وجود عمده بودن مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی ایران، انقلاب ایران بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی نیست بلکه انقلابی دموکراتیک است. چرا که :

الف: گفتیم که حل مسأله دموکراسی خود پیش‌شرط بسیج مستقل و وسیع طبقه کارگر برای سوسیالیسم است. کمونیستها نمیتوانند بدون در هم شکستن دیکتاتوری امپریالیستی حاکم طبقه کارگر را، با وجود رشد کمی آن، از شرایط ذهنی لازم (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی) برای حرکت به سوی سوسیالیسم برخوردار سازند.

ب: از سوی دیگر همین رابطه امپریالیستی حاکم، شرایط عینی وجود طبقات انقلابی دیگری را فراهم ساخته است (دهقانان، خرده بورژوازی در حال تجزیه شهری...) که در سرنگونی امپریالیسم و امحای استثمار شدید و دیکتاتوری خشن آن ذینفع هستند و بر علیه نظام موجود به شیوه‌های مبارزاتی انقلابی دست میزنند. لذا طبقه کارگر تنها طبقه‌ای نیست که در انقلاب کنونی ایران خواستار تحولات انقلابی است.

بنابراین انقلاب ایران دموکراتیک است چون نظام امپریالیستی حاکم در ایران تحت سلطه خود از نقطه نظر شرایط عینی (استثمار شدید اقتصادی و سرکوبی سبعانهٔ سیاسی طبقه کارگر و طبقات زحمتکش دیگر: دهقانان، خرده بورژوازی شهر...) و هم از نقطه نظر شرایط ذهنی (وجود طبقاتی در کنار طبقه کارگر - عمدتاً دهقانان - که بنابر شرایط عینی زندگی اجتماعی خود آمادگی پذیرش شیوه‌های انقلابی مبارزه بر علیه نظام موجود را دارا هستند) به انقلاب ایران محتوایی دموکراتیک بخشیده است. باید تأکید شود که در ایران، به خاطر حاکمیت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، طبقه کارگر ایران بیش از هر انقلاب دموکراتیک پیشین در جهان، نیروی عمده این انقلاب را تشکیل میدهد.

۴- انقلاب ایران در عین اینکه مستقیماً و بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی نیست، مستقیماً و بلاواسطه جزء لاینجزای انقلاب سوسیالیستی جهانی است.

الف: حل مسأله دموکراسی در جامعه بشیوهٔ انقلابی خود محتوای عملی ضروری حرکت به سوی سوسیالیسم را در ایران (کشور سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم) تشکیل میدهد. با وجود آنکه مبارزات انقلابی کنونی بر علیه سرمایه انحصاری (امپریالیستی) و در تحلیل نهایی در ماهیت خویش بر علیه نظام سرمایه‌داری است، با وجود آنکه طبقه کارگر نیروی عمدهٔ مبارزه بر علیه ارتجاع بورژوایی را تشکیل میدهد، انقلاب ایران در محتوای عملی خویش نمیتواند 'مستقیماً' و بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی باشد. خصلت میوزهٔ انقلاب ایران، عقب‌افتادگی نیروهای ذهنی انقلاب سوسیالیستی از شرایط عینی توسعه سرمایه‌داری و رشد کمی طبقه کارگر است. این عقب‌افتادگی ابدًا تصادفی نیست و دقیقاً از کارکرد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم ناشی شده است. امپریالیسم چیزی جز سرمایه‌داری در بالاترین مرحله مشخص تسلط سرمایه انحصاری نیست. همانطور که قبلاً نیز توضیح داده شد حرکت جهانی سرمایه انحصاری قانونمندی عام خود را در بسط شرایط خاص متفاوت در کشورهای مختلف آشکار میکند. تقسیم ناگزیر جهان به کشورهای تحت سلطه و متروپل مهمترین و تعیین کننده‌ترین نتیجه مشخص کارکرد امپریالیسم است. رشد سرمایه‌داری در کشورهای متروپل و تحت سلطه، شرایط عینی و

^[1]

کمونیست ها و ...

ذهنی متفاوتی ایجاد میکند. شرایطی که لاجرم برای کمونیستها وظایف عملی متفاوت و مشخصی را برای حصول سوسیالیسم در دستور روز قرار میدهد.

ب: در سطح اقتصادی امپریالیسم در کشور تحت سلطه شدیدترین شرایط استثمار را بر طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش اعمال میکند و در کشور متروپل، دقیقاً بر مبنای همین پروسه تولید فوق سود، پایه‌های مادی ایجاد اشرافیت کارگری - بخشی از طبقه کارگر که از این فوق سود بهره‌مند میشود- را ایجاد میکند.

در سطح سیاسی، در کشور تحت سلطه طبقات و اقتشار دیگر زحمتکش در کنار طبقه کارگر به مبارزه انقلابی کشیده میشوند و در کشور متروپل بخشی از خود طبقه کارگر - اشرافیت کارگری - خصلت انقلابی خود را از دست میدهد و به پایه مادی نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن بدل میگردد. امپریالیسم در کشور تحت سلطه عمدتاً با تکیه بر دیکتاتوری عریان و در کشور متروپل عمدتاً با تکیه بر رفرمیست ها، رویزونیست ها و اپورتونیست‌های سازشکار جنبش کارگری حاکمیت بورژوازی را تثبیت میکند.

ج: بنا بر این در عین اینکه محتوای عملی مبارزات کمونیستها در کشور تحت سلطه و متروپل الزاماً متفاوت است ، این تفاوت خود چیزی بجز بروز متفاوت مبارزه یگانه طبقه کارگر جهان بر علیه سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم نیست. به این معنا انقلاب دمکراتیک ایران مستقیماً و بلاواسطه جزء لاینجزای انقلاب سوسیالیستی جهان است :

۱ شکست امپریالیسم در ایران شرایط لازم حرکت نهایی طبقه کارگر ایران به سوی سوسیالیسم را به وجود میآورد.

۲ شکست امپریالیسم در ایران بر حاکمیت امپریالیسم بر دیگر خلق های جهان و کارگران انقلابی کشورهای متروپل ضربه‌ای قاطع میزند.

۳ -حذف ایران از حلقه جهانی استثمار سرمایه‌داری انحصاری اساس سودآوری نظام جهانی امپریالیستی را تضعیف کرده و با دامن زدن به بحران جهانی سرمایه‌داری به تزلزل پایه‌های مادی نفوذ ایدئولوژیک-سیاسی بورژوازی کشورهای متروپل در طبقه کارگر این کشورها کمک میکند و از این طریق به انقلابیون این کشورها امکان میدهد تا رفرمیسم، رویزونیسم و اپورتونیسم حاکم بر جنبش کارگری این کشورها را از ریشه بخشکانند.^[۱۷]^[۱۸]

و

"با توجه به آنچه گفته شد واضح است که تا زمانی که قدرت سیاسی در ایران در دست بورژوازی (هر 'بخشی' از آن) باقی بماند سلطه امپریالیسم بر کشور ما نفی نشده و لذا دموکراسی لازم برای بسیج طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم (تنها معنایی که پیروزی انقلاب میتواند برای طبقه کارگر داشته باشد) به دست نیاید. از طرف دیگر شکل مشخص ارگانهای سیاسی-مبارزاتی تضمین کننده این دموکراسی (حکومت موقت انقلابی، جمهوری دموکراتیک خلق، ارتش آزادیبخش، شوراهای مسلح کارگری-دهقانی و...) خود کاملاً به تناسب قوای اقتشار و طبقات انقلابی در این مبارزات، تاکتیک ها و شیوه‌های انقلابی که رشد مبارزات در مقابل انقلابیون قرار خواهد داد (قیام و جنگ توده‌ای علیه نیروهای اشغالگر و...)، درجه و نحوه دخالت قدرتهای امپریالیستی در سرکوبی انقلاب ایران و... بستگی داشته و لذا از هم‌اکنون دقیقاً قابل پیش‌بینی نیست. آنچه مسلم است صرفاً قدرت مستقل و متکی بخود کارگران و زحمتکشان مسلح، به رهبری کمونیستهای انقلابی ایران میتواند ضامن واقعی و عینی تثبیت و دفاع از دستاوردهای انقلاب دموکراتیک بوده و منشأ اصلی قدرت ارگانهای حکومت انقلابی را - به هر شکل که باشد - در مقابله با ارتجاع امپریالیستی تضمین کند.

باید تأکید کنیم که شعار برقراری جمهوری دموکراتیک خلق که با قاطعترین و جامعترین شکل شرایط لازم برای حفظ و دفاع از

دستاوردهای انقلاب را در بر میگیرد^[۱۵]

این نوشته چند ماه قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ نوشته شده و طبعاً پیامد های این قیام در آن مندرج نیست. بعلاوه در این نوشته از اشکال مختلف ارگان تضمین کننده پیروزی این انقلاب یعنی دولت موقت انقلابی، جمهوری دمکراتیک خلق، ارتش آزادیبخش و غیره، شعار جمهوری دمکراتیک خلق را انتخاب میکند که بعداً باروشن شدن برداشت چپ از این جمهوری، شعار جمهوری دمکراتیک انقلابی مورد تأکید قرار میگیرد. باید به یاد داشت که در این دوره خمینی دولت موقت را تشکیل داده بود.

به هر صورت ارگان تضمین کننده پیروزی انقلاب دمکراتیک بر اساس منافع طبقه کارگر هرچه که باشد این نوشته دو حکم اساسی را در بر دارد: ایران سرمایه داری است که علی رغم عدم تعارفی از مکانیسم های تولید سود سرمایه داری تبعیت میکند و به‌ناچار همه بخش های طبقه سرمای دار را در مقابل خود دارد و دوم اینکه حکومت ناشی از انقلاب دمکراتیک برای طبقه کارگر نه یک دوره تولید و توسعه تولید، دوره تشدید تضاد های، دوره پلاریزه شدن سیاسی میان افق سوسیالیستی طبقه کارگر و افق بورژوایی در جامعه است که طبقه کارگر میتواند بخش های مهمی از تپیدستان شهر و روستا را با خود همراه کند و تکلیف نهائی قدرت و نظام حاکم بر جامعه را روشن کند، یک دولت موقت، یک دولت در دوره انقلابی است. یعنی انقلاب دمکراتیک تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی است.

قیام بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی بناچار فضای سیاسی ایران را باز کرد که منجر به رشد جریانات چپ شد. وجود آزادی های سیاسی جدل علنی میان جریانات سیاسی را تسهیل کرد. در این دوره شاهد تغییراتی در نظرات جریانات چپ بود که از یک طرف تحت فشار مارکسیسم ارتدکسی که منصور حکمت آن را نمایندگی میکرد (مارکسیسم انقلابی) و از طرف دیگر فشار تحولات سیاسی جامعه تناقضات این چپ را هر روز برجسته تر میکرد و آنها را به یک پروسه لغزیدن مداوم، و البته التقاطی، از یک دیدگاه به دیدگاه دیگر میکشاند. دو جریان در چپ پوپولیست ایران، "راه کارگر"، به عنوان نماینده بخش راست و "رزمندگان" به عنوان نماینده بخش چپ پوپولیسم ایران مطرح بودند. این دو جدلی را بر سر خصلت انقلاب ایران و اهداف آن میان خود براه انداختند که محملی برای دخالت "اتحاد مبارزان کمونیست" و بخصوص منصور حکمت فراهم کرد.

نوشته ی "رزمندگان و راه کارگر: جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی"^[۱۹] «شلیکی از این نوشته ها است که رجوع به آن برخورد کمونیستی حکمت به انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را روشن تر میکند.

نوشته با این پاراگراف شروع میشود که :

"چندی است که 'رزمندگان' و 'راه کارگر' برسر مفهوم و محتوای 'سه شعار راه کارگر' به مجادله برخاسته‌اند. دو گروه، خود سوالات محوری این مجادله را چنین فرموله میکنند: اولاً 'چه طبقه‌ای باید در انقلاب ما نابود شود؟' و ثانیاً، 'چه سیستمی را باید از جا کند؟'، و ظاهراً هر دو بر سر اینکه این 'نظام سرمایه‌داری وابسته' است که باید در انقلاب دمکراتیک ما نابود شود به توافق میرسند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی 'بورژوازی بزرگ انحصاری' برای این منظور کافی است یا 'بورژوازی متوسط' هم باید نابود شود، ادامه مییابد.^[۲۰]

نوشته بعد از مروری کوتاه بر جدال این دو گروه، آنرا چنین خلاصه میکند :

...«بنابراین گرچه هر دو گروه همه جا از "نابودی سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب حاضر سخن میگویند، اما از آنجا که بدرست بر این عئیده‌اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است. گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که "وظیفه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است!" پذیرش این حکم ما را به یکی از دو تعبیر زیر از انقلاب حاضر میرساند :

۱) (انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است، و

۲) (انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است، اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران میباشد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم علیرغم درکی که از وابستگی سرمایه‌داری ایران داریم نابودی 'سرمایه‌داری وابسته' را با 'نابودی سرمایه‌داری' مترادف نگیریم، آنگاه تعریف و تعبیر سومی نیز میتوان از 'نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر' بدست داد :

۳) (شرط پیروزی انقلاب حاضر 'نابودی سرمایه‌داری وابسته' و جایگزین شدن آن بوسیله 'سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل' است. البته ما آگاهیم که رفقا (و بخصوص رفقای رزمندگان که مدت درازی است - چند ماه - که بورژوازی ملی را 'اسطوره' میدانند) از اینکه از نظرات آنان درباره یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند چنین استنتاجی شود سخت بخواهند آشفتم. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتمال مطرح کنیم. پایین‌تر خواهیم دید که آیا محتوای واقعی "انقلاب دمکراتیک پیروزمند" از دید هر دو گروه همین است یا خیر. ابتدا لازم است ببینیم کدامیک از تعبیر فوق با نظرات رفقا در باره انقلاب ایران در تطابق است.^[۲۱]

نوشته سپس به بررسی این دو شق می پردازد و میگوید :

"۱) (شق اول):'انقلاب ما بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد ."

این حکمی است که یک تروتسکیست منسجم و یک ایده‌آلیست پیگیر بر پایه 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر بی هیچ درنگ و تردیدی صادر میکند و باین ترتیب گریبان خود را از شر توضیح و توجیه تناقضاتی که اعتقاد به 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک' بیار میاورد، خلاص میسازد. اما واضح است که وصله تروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد. راه کارگر از همان ابتدا (فاشیسم، کابوس یا واقعیت، جزوه اول، ص ۲۹) اعلام میدارد که 'برای جلوگیری از سوء تفاهمات باید تأکید کنیم که از نظر ما در مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست، و رزمندگان پس از اینکه لزوم نابودی 'سیستم سرمایه‌داری وابسته' و نابودی کل طبقه بورژوازی را 'اثبات' میکند، بلافاصله میافزاید : 'اینجا نمیتوان فوراً فریاد کشید: ای داد! ای امان ! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج میکنند! نه! 'واقعاً شگفت انگیز است که یک کمونیست برای مرزبندی با تروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نکند! فریاد ما اینست که ای داد! ای امان! اینجا انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمیکند!)^[۲۲]
بهر حال وقتی رفقا با این حرارت با ایده سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرزبندی میکنند، ما هم میپذیریم که اولین تعبیری که ما از 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر' بدست دادیم هیچ قرابتی با نظرات دو گروه ندارد.^[۲۳]

حکمت تأکید میکند که رزمندگان و راه کارگر انقلاب جاری را سوسیالیستی نمیدانند. بعداً به جدل حکمت با تروتسکیست ها خواهیم پرداخت. فعلاً اجازه بدهید که به شق دوم به پردازیم :

"۲) (شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است و نابودی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی آن را تشکیل میدهد. این یک موضع التقاطی تمام عیار است، انقلاب را دمکراتیک ارزیابی میکند، اما وظیفه نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست، را برای آن تعریف مینماید. دمکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین معناست که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرکه آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی، خود را نه در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین غیر پرولترش (خرده بورژوازی، دهقانان و...) متجلی میسازد."(جمهوری دمکراتیک خلق"، "دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان" و...) به این ترتیب وظیفه نابودی سرمایه‌داری بمثابه یک وجه تولید بر عهده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آن و

کمونیست ۲۳۸

نیز از نظر محتوای سیاسی پیروزی‌اش، استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، اصولاً نمیتواند چنین وظیفه‌ای را در دستور خود داشته باشد. آرمان، آرمانی سوسیالیستی است (نابودی سرمایه‌داری)، اما نیروهای طبقاتی و نیز حکومتی که قرار است به آن تحقق بخشند، خلقی‌اند. این ایده التقاطی مضمون اصلی اندیشه رزمندگان و راه کارگر هر دو را تشکیل میدهد"^[۲۴]

نوشته بعد از نقل قول هائی از نشریات "راه کارگر" و "رزمندگان" میگوید :

"آنچه نقل کردیم جای هیچ شک و شبه‌ای باقی نمی‌گذارد که هر دو گروه اساس آموزش‌های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و پیش‌شرط های سیاسی و اقتصادی هر یک نفی میکنند. مارکسیسم از نابودی سرمایه داری تنها یک چیز را اراده میکند: سوسیالیسم، که پیش‌شرط سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است حکومتی که خود حاصل مبارزه طبقاتی پرولتاریا، بمثابه یک طبقه معین، بر علیه بورژوازی است، حال آنکه رزمندگان و راه کارگر به روشنی خواستار نابودی سرمایه داری (استقرار سوسیالیسم) از طریق یک انقلاب دمکراتیک‌اند! برقراری سوسیالیسم بوسیله جمهوری دمکراتیک خلق، بدون دیکتاتوری پرولتاریا! رفقا بی سر و صدا ضرورت "درهم شکستن دولت بورژوازی"، "تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا"، دیکتاتوری پرولتاریا" و... را از "مارکسیسم" خود حذف کرده‌اند ... و با تحریف پوپولیستی آن جایگزین شده است. و این نه "انطباق" مارکسیسم با شرایط مشخص جامعه ماست و نه هیچ "نوآوری و تعمیقی" در تئوری سوسیالیسم.^[۲۵]

سپس ادامه میدهد

"پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس و بیش از ۶۰ سال از انقلاب اکتبر، هنوز رفقای ما سودای نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی پیگیر، بدون دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، در سر میپوررانند. مارکسیسم هرگز ایده و آرمان سوسیالیسم را بخود منحصر ندانسته است، اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان داده است که این تنها مارکسیسم است، این تنها سوسیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسر میسازد. 'بشریت قرن‌ها و حتی هزاران سال رؤیای از بین بردن 'یکباره' همه انواع استثمار را داشته است، ولی این رؤیاها همچنان به صورت رؤیا باقی ماندند تا زمانی که میلیونها استثمار شده در سراسر جهان در یک مبارزه پیگیر، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه‌داری را در مسیر تکاملی که آن جامعه طبعاً میپیمود تغییر دهند. رؤیاهای سوسیالیستی تنها آنگاه به مبارزه سوسیالیستی بدل شد که سوسیالیسم علمی مارکس، اشتیاق تغییر جامعه را به مبارزه یک طبقه معین مرتبط ساخت. خارج از مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم یک عبارت تهی است یا یک رؤیای ساده لوحانه. (لنین، سوسیالیسم خرده بورژوانی و سوسیالیسم پرولتری^[۲۶])..."

رفقا این حکم پایه‌ای مارکسیسم را فراموش کرده‌اند که "سرمایه‌داری و امپریالیسم را نمیتوان به هیچ طریقی حتی از طریق "ایده‌آل‌ترین" تحولات دمکراتیک از بین برد، اینها تنها از طریق انقلاب اقتصادی میتوانند نابود گردند" (لنین، پاسخ به کی‌یفسکی) و این انقلاب اقتصادی، یعنی استقرار سوسیالیسم، یعنی نشاندن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله با سازمان دادن برنامه‌ریزی شده تولید اجتماعی... "که پیش‌شرط ضرور آن" دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا) "نقل از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه ^[۲۷] .(لو در اولین قدم در سطح مقولات برنامه‌ای، رفقا این بدیهیت مارکسیستی، این جزء لاینفک برنامه جنبش کمونیستی را از یاد برده‌اند، که نابودی سرمایه‌داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، منوط به دیکتاتوری پرولتاریا است. حکومت خلق (جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتوری دمکراتیک خلق و... (نمیتواند سرمایه‌داری را نابود کند و وعده سوسیالیسم

^[1]

کمونیست ها و ...

خلقی فریبی بیش نیست.^[۷]

در بخش دوم "رزمندگان و راه کارگر..." میخوانیم که

"رزمندگان و راه کارگر با دیدگاه‌های موجود خود ناگزیرند میان آن نوسان کنند، چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری و تزیه جهان از یکسو و تروتسکیسم از سوی دیگر، نیست؛ دوقطبی که با نفی نقش و مکان انقلاب دمکراتیک ما در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم، و با مخدوش کردن رابطه میان وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، عملاً به مانعی بر سر راه تحقق سوسیالیسم بدل میشوند. تحقق سوسیالیسم، بی آنکه پرولتاریای انقلابی ایران بخواهد و بتواند پیش‌شرط‌های آن را در انقلاب دمکراتیک حاضر فراهم سازد، غیر ممکن است. از نقطه نظر نتیجه نهائی، یعنی تحقق سوسیالیسم، آن سه جهانی که اصولاً با انکار وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر او را به عصای دست بورژوازی تبدیل میکند، و آن تروتسکیست که با انکار وظایف دمکراتیک او تنها راه رسیدن به سوسیالیسم را از پرولتاریا پوشیده نگاه میدارد، هر دو یک نقش دارند، هر دو موانعی هستند که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفته‌اند، موانعی که لنینیسم باید از سر راه پرولتاریا جاروبشان کند، و راه کارگر و رزمندگان اگر بخواهند در تنوری گاه این و گاه آن باشند، حداکثر می‌توانند در عمل گاه این مانع و گاه آن یکی را رفیع‌تر و حجیم‌تر سازند. هدف بلافصل رزمندگان و راه کارگر در انقلاب حاضر، یعنی "نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک" در بهترین حالت خود تکرار تنوری‌های باطل سوسیالیسم خلقی یا همان سوسیالیسم خرده بورژوازی است. و در حالت واقعی خود، یعنی آنچه واقعاً منظور رزمندگان و راه کارگر است، احیای "آرمان" سرمایه‌داری ملی و مستقل در ظاهری چپ است. مادام که پاندول استنتاجات راه کارگر و رزمندگان بر محور پوپولیسم نوسان میکند، محتوای مواضعشان، حتی اگر دست از سرمایه‌داری "ملی" بشویند و عاشقانه و بیتابانه سوسیالیسم را خواستار شوند، همواره راست خواهد ماند.^[۸]

نوشته سپس ارزیابی درست از انقلاب ایران و رابطه انقلاب سوسیالیستی با انقلاب دمکراتیک را چنین خلاصه میکند :

"به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمیتواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمیتواند نابودی سرمایه‌داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقتشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌ای انقلابی برای دستیابی به خواست های دمکراتیک خود دست به مبارزه میزنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کنونی ایران را در چهارچوبی دمکراتیک مشروط و محدود میسازد.^[۹]

سپس می افزاید

"ابتدا این نکته را تأکید کنیم که انقلاب دمکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا قیل از هر چیز به اعتبار اهداف و وظایف سیاسی‌اش اهمیت مییابد. و تحولات اقتصادی‌ای که میباید در این انقلاب صورت پذیرد در ارتباط با تأثیرات سیاسی خود برای پرولتاریا اهمیت مییابند. وظیفه یک انقلاب دمکراتیک، از نقطه نظر پرولتاریا، رفع موانع بسط مبارزه او برای سوسیالیسم است. این نکته چه درباره انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران را ندارد، و چه برای مثال در باره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که از نظر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در روسیه را داشت، صدق میکند. انقلابات دمکراتیک در کشورهای مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت وظیفه و قابلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند، اما زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم-لنینیسم همواره و همه جا در این تحولات اقتصادی تحقق شرایطی را جستجو میکنند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و برای سوسیالیسم

را سهلتر، بالندتر، آزادانه‌تر و بسط یافته‌تر سازد، چرا که پرولتاریا، همواره و همه جا، صرف نظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت، خواهان انقلاب بی‌وقفه است.

سوسیالیسم تنها هدفِ درخودِ پرولتاریا است و انقلابات دمکراتیک و ملی تحولات ضروری و عملی‌ای هستند که پرولتاریای انقلابی میباید به حکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه به ناگزیر مبارزه خود را برای سوسیالیسم از دل آن، در پرتو شرکت پیگیر در آن و بر اساس دستاوردهای آن سازماندهی کند. این را آموزگاران کبیر پرولتاریا بارها و بارها تأکید کرده‌اند. در مانیفست کمونیست - این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی - هنگام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۱۸۴۸ آلمان، مارکس و انگلس تصریح میکنند که پرولتاریا تا پیروزی انقلاب دمکراتیک دوشادوش بورژوازی دمکرات (در شرایط ۱۸۴۸ آلمان بورژوازی نیروئی ضد فئودال و دمکرات محسوب میشد) خواهد جنگید، و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک با سود جستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی انقلاب دمکراتیک مبارزه بر ضد بورژوازی را آغاز خواهد کرد.^[۱۰]

و سپس درست مانند مارکس، انگلس و لنین نتیجه میگیرد که :

"میبینیم که اساس کار در تعریف مطالبات حداقل، یا محتوای پیروزی انقلاب از دیدگاه پرولتاریا، حرکت از زاویه نیازهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تلاش در جهت رفع موانع انکشاف آزادانه آن تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است.^[۱۱]

"گفتیم که محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک ایجاد مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر پرولتاریا قیل از هر چیز در مطالبات حداقل به فشرده‌ترین شکل بیان میشود. از نظر اقتصادی، تحقق این مطالبات ابداً به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی "دیگر" نیست، بلکه صرفاً الگویی است که پرولتاریا بر اقتصاد بورژوازی تحمیل میکند و شرط و شروطی است که بر کارکرد این نظام میگذارد. اما به همین اعتبار، در عین این که مطالبات حداقل پرولتاریا از محدوده قوانین بنیادی نظام تولیدی کاپیتالیستی فراتر نمیروند، از امکانات عملی بورژوازی در آن مطمع و بخصوص از شرایط مطلوب تولید برای بورژوازی فراتر میروند. دخالت پرولتاریای انقلابی در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی بیکاران و نیز چند و چون موقعیت زحمتکشان غیر پرولتر، اساس مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسائل تولید و مبادله، تولید کالائی و خرید و فروش نیروی کار را نقض نمیکند، اما بی شک بر شرایط سودآوری و انباشت سرمایه محدودیتها و شروطی میگذارد.^[۱۲]

"اما این ابداً به این معنی نیست که پرولتاریای انقلابی در 'فردای' پیروزی انقلاب دمکراتیک، خود بلافاصله و به شیوه‌ای اراده‌گرایانه برنامه حداقل خویش را زیرپا گذاشته و اجرای برنامه حداکثر خود را در دستور میگذارد. ابداً. پرولتاریا نه تنها به برنامه حداقل خود وفادار میماند، بلکه دقیقاً همزمان و در کنار مبارزه برای تحقق و تضمین این مطالبات است که ضرورت فراتر رفتن از آن و پیگیری مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم را توضیح داده و تبلیغ خواهد کرد. تفاوت بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران، در شرایط حاکمیت پرولتاریا و متحدینش با هر بحران دیگر و از جمله بحران کنونی، در این است که در آن حالت پرولتاریای انقلابی میخاوه، میتواند و باید بار عواقب بحران را نه بر دوش توده‌های زحمتکش، بلکه بر دوش بورژوازی قرار دهد، دقیقاً به درجه‌ای که پرولتاریای انقلابی در تحقق مطالبات حداقل خود موفق شود، به همان درجه مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی و بسیج پرولتاریا برای سوسیالیسم فراهم خواهد آمد.^[۱۳]

و بالاخره بحث را چنین جمع‌بندی میکند :

"آنچه اثباتاً در مورد انقلاب بی‌وقفه و شرایط عینی و ذهنی آن (در پاسخ به پوپولیسم رزمندگان و راه کارگر) گفتیم را خلاصه کنیم :

۱ (پرولتاریای انقلابی هرگز به انقلاب دمکراتیک بمتابیه هدفی در خود نمینگرد و همواره خواهان تحول بی‌وقفه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲ (انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است که وظیفه آن رفع موانع بسط آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم است. ۳ (محتوای پیروزی این انقلاب عبارت از استقرار یک سیستم دمکراتیک سیاسی به رهبری پرولتاریا است که از نظر اقتصادی معادل است با نفی سلطه امپریالیسم و نیازهای انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه بر زیست اقتصادی و معیشت کارگران و زحمتکشان.

۴ (این شرایط نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" (و به این اعتبار "رفع موانع توسعه سرمایه‌داری") است، بلکه به معنای تحمیل مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای انکشاف آزادانه مبارزه طبقاتی، بر نظام موجود است.

۵ (تحمیل این شرایط بر سرمایه‌داری ایران توسط پرولتاریا و متحدینش، بحران اقتصادی نظام موجود را جدت بخشیده، قلب‌بندی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و ضرورت عینی بسط انقلاب حاضر را به یک انقلاب سوسیالیستی طرح میکند.

۶ (تنها حزبی مکی بر مواضع و برنامه لنینی، با درکی روشن از رابطه انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی در ایران (زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب بی‌وقفه) و مسلح به برنامه‌ای که چکیده این درک را در خود منعکس سازد، میتواند در رأس پرولتاریا و متحدین دمکراتش پیروزی انقلاب حاضر را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تضمین کرده و در رأس طبقه کارگر و زحمتکشانی که به او خواهند پیوست، مبارزه برای سوسیالیسم را سازماندهی و رهبری نماید.^[۱۴]

پ – حکمت و لیبرالیسم چپ

یکی از قطب بندی های مقابل پوپولیسم در ایران، طی دوران انقلاب ۵۷، را گروه یا سازمان "وحدت کمونیستی" تشکیل میداد که تا پیش از آن با نام "سازمان خاورمیانه جبهه ملی" ایران خود را معرفی می کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق توسط شاه، جریانات بستر اصلی بورژوازی ایران "جبهه ملی" و "حزب توده" شاهد انشعاباتی از چپ بودند. حزب توده "سازمان انقلابی حزب توده" را تحویل داد، که بعداً در جریان انقلاب ۵۷ مبنای "حزب رنجبران" بود، و از "جبهه ملی"، "وحدت کمونیستی" حاصل شد.^[۱۵] "وحدت کمونیستی" که ضدیت با استالین را از جبهه ملی به ارث برده بود، چارچوب تئوریک خود را در تروتسکیسم یافت. سیستم سیاسی و فکری "وحدت کمونیستی" ملقمه ای از افق ها و آرمان های روشنفکران و فلسفه بافان "جبهه ملی" و دیدگاه های، بعضاً معوج شده، تروتسکی بود. از فلسفه بافان جبهه ملی انفعال عملی و سیر و سیاحت در مفولات "انتلکی" را داشت و از تروتسکی قافیه بافی چپ. به هر صورت، "وحدت کمونیستی"، اختلاف خود با بقیه چپ را حول این ایده فرموله میکرد که سایر نیرو های چپ انقلاب ایران را دمکراتیک میدانند، در حالی که از نظر وحدت کمونیستی انقلاب ایران یک انقلاب سوسیالیستی است. یکی از محورهای بحث "وحدت کمونیستی" مربوط به انقلابات بدون هویت یا با هویت نامعلوم است. این محور امروز محور فکری بخش اعظم چپ ایران در مورد انقلاب در ایران است. اینها مدام در مورد انقلاب ایران بحث میکنند، هر اعتراض توده ای، از اعتراضات فراخوان داده شده توسط ناسیونالیست های کرد و فارس و عرب تا اعتراضات جنبش سبز را انقلاب معرفی میکنند، بودن اینکه یک کلمه در مورد خصلت این "انقلابات" و رابطه ی آنها با طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی کلمه ای حرف بزنند. بطور واقعی از نظر این چپ

سرنگونی جمهوری اسلامی یا رسیدن به فدرالیسم قومی اول و آخر همه انقلاب است.

منصور حکمت در نوشته ی "آناتومی لیبرالیسم چپ – در نقد وحدت کمونیستی"^[۱۶] "۷۰٪ تفصیل ابعاد فلسفی، اقتصادی و سیاسی نظرات این جریان را مورد کنکاش قرار میدهد. تمام بخش های این نوشته نمونه بسیار زنده بکارگیری مند فلسفی، اقتصادی و سیاسی مارکس، انگلس و لنین هستند که شایسته بررسی مفصل است، اما در چارچوب بحث کنونی ما خود را به بحث مربوط به رابطه انقلاب سوسیالیستی با انقلاب دمکراتیک و بطور اخص انقلاب ۱۳۵۷ ایران محدود میکنیم.

حکمت بحث را از اینجا شروع میکند که :

"وحدت کمونیستی تمایل زیادی دارد و جد و جهد بسیاری بخرج میدهد تا اختلاف خود را با ما اختلافی بر سر ارزیابی از 'خصلت' یا 'مرحله' انقلاب ایران جلوه دهد. انقلاب ایران دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟" این سؤال به روایت وحدت کمونیستی محور اختلاف است. پاسخ نیز از نظر این سازمان معلوم است؛ وحدت کمونیستی علی الظاهر آن جریانی است که معتقد است 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' حال آنکه گویا ما 'انقلاب ایران' را 'دموکراتیک دانسته ایم.^[۱۷]

سپس چنین ادامه میدهد

"اگر قدری در خود این سؤال دقیق شویم، برخی مسائل در همین بدو امر روشن میشود. این سؤال در چه متنی و در چه سطحی از تحلیل مطرح میشود، و چگونه باید فهمیده شود؟ انقلاب ایران دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ استنباطات احتمالی مختلف از این سؤال را در نظر بگیریم :

۱ - شاید این سؤال به یک انقلاب بالفعل، در جریان و قریب الوقوع، رجوع دارد. در واقع بخش اعظم اظهار نظر ها و جدل های جنبش چپ ایران نیز درباره خصلت، مرحله و وظایف 'انقلاب ایران' در دوره اخیر در سالهای ۵۶ و ۵۷، یعنی در آستانه و در اولین مراحل انقلاب ۵۷ در شرایط وجود عینی یک انقلاب در ایران صورت گرفته است. بنابراین چنین استنباطی از این سؤال بسیار رایج است. با چنین تعبیری، باید گفت که همه ما در جای خود از این سؤال که 'انقلاب ایران' یعنی انقلاب بالفعل و موجود سال ۵۷ در ایران چگونه انقلابی است، دموکراتیک یا سوسیالیستی، پاسخ دادیم. همه یعنی حتی خود وحدت کمونیستی هم، در آن مقطع آنقدر عقل سلیم در سر داشتند که انقلاب ۵۷ را انقلاب سوسیالیستی نخوانند (پائین تر خواهیم دید که وحدت کمونیستی بعلاوه از این 'امتیاز' نیز برخوردار بود که بنا بر متدولوژی خاص خویش در تبیین انقلاب، اساساً باید برای نامگذاری آن تا خاتمه و تعیین تکلیف قطعی آن صبر کند). بهرحال اگر اختلافی میان وحدت کمونیستی با 'لیگران' وجود داشت بر سر دموکراتیک یا سوسیالیستی نامیدن انقلاب ۵۷ نبود، بلکه در این بود که ... وحدت کمونیستی، از آنجا که معتقد بود 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' و از آنجا که میدید انقلاب جاری یک انقلاب سوسیالیستی نیست، گاه اساساً نفس انقلاب بودن این انقلاب را نیز به زیر سؤال میبرد... بهر رو وحدت کمونیستی انقلاب ۵۷ را انقلابی سوسیالیستی نخواند و در بهترین حالت آن را "انقلاب بی نام" و یا "انقلاب سیاسی" (همچنان بی نام) اطلاق نمود. به این ترتیب روشن است که این تعبیر از سؤال فوق راهی برای صدور ورقه هویت منحصر به فرد وحدت کمونیستی بعنوان پرچمدار تزی 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' نمیگشاید.

۲ - شاید این سؤال به انقلاب آتی در ایران رجوع میکند. شاید سؤال اینست: 'انقلاب آتی در ایران دموکراتیک خواهد بود یا سوسیالیستی؟' اگر سوال این باشد باز وحدت کمونیستی نمیتواند با تابلوی 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' صف خود را از دیگران متمایز کند، زیرا هیچ پیشگو و طالع بینی، تا چه رسد به یک مارکسیست ماتریالیست که آینده را تابعی از پراتیک امروز فردا هر دو میداند، نمیتواند تضمین کند که انقلاب آتی ایران (هر قدر کم یا زیاد با آن فاصله داشته باشیم) مجدداً یک 'انقلاب سیاسی'، 'بی نام' و غیره از نوع انقلاب ۵۷ از آب در نیاید. وحدت کمونیستی این را تشخیص میدهد و ما مطمئنیم در

کمونیست ها و ...

پاسخ به این تعبیر از سوال فوق نیز دست به صدور حکم سوسیالیستی بودن "انقلاب ایران" نخواهد زد. از سوی دیگر ما نیز، با تمام جایگاهی که یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند - بر اساس ارزیابی‌مان از سیر محتملتر وقایع - در استراتژی کنونی‌مان دارد، هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف، انقلابی 'دموکراتیک' نخواهیم و نمی‌خواهیم. ما بر سر تعیین جنسیت نوزادی که هنوز در مراحل جنینی اولیه است با کسی جدل اصولی نداریم. بنابراین این سوال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود نیز نمیتواند محور اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود.

۳ - و بالاخره شاید این سوال در مفهوم کلی تری به انقلاب اجتماعی در ایران باز میگردد. انقلاب اجتماعی ایران یک انقلاب سوسیالیستی است، وحدت کمونیستی محق است که این حکم را بدهد، اما مشکل بتواند مخالفت هیچ مارکسیستی را با آن برانگیزد. این ادعا که گویا این وحدت کمونیستی است که معتقد است که انقلابی که بنا بر شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی در ایران ضروری و ممکن است، انقلابی که پاسخگوی نیازهای تکامل

اجتماعی است و بالاخره انقلابی که باید طبقه کارگر و کمونیست‌ها برای آن تلاش کنند، انقلابی سوسیالیستی است، حال آنکه حزب کمونیست انقلاب "دموکراتیک" را جایگزین آن کرده است، ادعایی ریاکارانه است. مارکسیسم انقلابی ایران از ابتدا و همواره، چه بطور اثباتی و چه در جدل با جریان‌های پوپولیستی، بر اینکه تنها انقلاب اجتماعی (به مفهومی که مارکس به کار میبرد) ضروری و ممکن در ایران انقلابی سوسیالیستی است و بر اینکه تنها سوسیالیسم پاسخگوی اوضاع نابسامان توده‌های وسیع در جامعه سرمایه‌داری است، تأکید نموده است.^[۱۸]

در ادامه حکمت فرض میکند که برداشت او و "وحدت کمونیستی" از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی یکسان است، که البته در بخش‌های دیگر نوشته این فرض را رد میکند، مینویسد:

"اگر هدف نهایی را یکسان فرض کنیم، آنگاه اختلاف ما و وحدت کمونیستی اختلافی بر سر چگونگی تحقق این هدف نهایی خواهد بود، و این اختلاف میان برداشت مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری با برداشت لیبرال چپ است.

... ما به دفعات دورنمای خود را از این پروسه و متدولوژی برخوردارمان را به سیر عملی پیشرفت مبارزه طبقاتی در جهت انقلاب سوسیالیستی بیان کرده‌ایم ... ما معتقدیم شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی برای آنکه طبقه کارگر ایران بتواند در جریان یک بحران انقلابی دیکتاتوری طبقاتی خود را بر پا دارد آماده است ... آنچه مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران است، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است. مبارزه ما کمونیست‌ها تماماً معطوف به آماده سازی این عنصر ذهنی است. اما این پروسه آمادگی در خلاء و در خلوت انجام نمیشود، بلکه در جامعه‌ای صورت میگیرد که مکرراً دستخوش بحران سیاسی است، افشار و طبقات مختلف، به اشکال و درجات گوناگون، برای تحقق خواسته‌های خویش، برای تغییرات اقتصادی و سیاسی دست به مبارزه "غیرقانونی" میزنند، جنبش‌های متعددی، با خواسته‌های محدود غیر سوسیالیستی شکل میگیرند و پرولتاریا باید در دل یک مبارزه زنده و فعال سهل‌ترین و سریع‌ترین راه را برای تحقق انقلاب خویش هموار کند و ببیماید. در این میان، از نظر ما تا امروز، مبارزه برای یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند، به مثابه شکل ایده‌آل و محتمل وقوع مجموعه‌ای از تحولات اساساً سیاسی و بعضاً اقتصادی، که مناسبترین محیط اجتماعی را برای رشد و تقویت عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی فراهم میسازد، یکی از لحظات و ابعاد مبارزه ما برای تحقق انقلاب سوسیالیستی است.^[۱۹]

حکمت در ادامه بحث، بعد از نقد متد "وحدت کمونیستی"، در بخش "انفعال در انقلاب: انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب فلاسفاً" تئوری دسته بندی انقلاب از نظر "وحدت کمونیستی" میبردازد. "وحدت کمونیستی انقلابات را به سه دسته تقسیم

میکند: انقلاب آزادی بخش (ضد استعماری)، انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی. البته "وحدت کمونیستی" نمی‌تواند تعلق یک انقلاب معین به یکی از این دسته بندی‌ها را در آستانه و یا در ضمن این انقلاب معین را معلوم کند. تشخیص تعلق یک انقلاب معین به هر یک از این سه نوع را موکول به روشن شدن نتیجه این انقلاب است. حکمت مینویسد:

"ما اینجا با نمونه بارز ابتدائی ترین متدولوژی تحلیلی ایده‌آلیسم و مذهب، یعنی تله‌نولوژی (تفسیر و تعبیر پدیده‌ها بر حسب نتایج غائی آنها) روبرو هستیم. وحدت کمونیستی صراحتاً اظهار میکند که هر انقلاب را بر اساس نتایج آن تعریف و دسته بندی میکند. لاجرم در جهان مادی که نتایج پروسه‌ها پس از خود پروسه‌ها معلوم میشوند، برای دسته بندی (و فهم) انقلابات یا باید تا ظهور نتایج قطعی هر یک صبر نمود یا خود را به انقلاباتی مشغول کرد که در گذشته واقع شده اند و نتایج خود را به بار آورده اند. با این متدولوژی وحدت کمونیستی در همه حال یا تاریخ نگار است یا منتظر تاریخ نگاری، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند.

براستی اگر انقلاب را از روی نتایجش میشناسند، هنگامی که هنوز انقلابی به نتیجه نرسیده است چه پدیده‌ای است؟ اگر انقلابی شکست بخورد و به نتیجه نرسد چه؟ اگر انقلابی در نیمه راه متوقف بماند چطور؟ برای مثال اگر یک "انقلاب رهائی بخش"، یا یک انقلاب سیاسی برای خلع بد از این و یا آن حکومت و یا یک انقلاب برای کسب قدرت سیاسی به شکست بینجامد و یا صرفاً به بخشی از اهداف خود دست یابد، وحدت کمونیستی نامش را چه میگذارد؟ انقلاب بی‌نام؟ انقلابی که انقلاب نبود؟ آیا غیرممکن است انقلابی که اساساً برای استقرار حکومت کارگری در کشوری بر پا شده است در عمل حداکثر حکومت را به جناح دیگری از بورژوازی منتقل کند؟ آیا غیر ممکن است انقلابی در آن واحد هم علیه "سلطه جابرانه خارجی" و هم علیه آن طبقه و یا قشری از طبقه باشد که حکومت را در آن کشور بدست دارد، و در عمل تنها به یکی از این اهداف دست یابد؟ آیا تبدیل و یا عقب‌گرد و تکامل انقلابات به یکدیگر پدیده‌ای غیرممکن و یا حتی استثنائی است؟ قفسه‌های جامع و مانع وحدت کمونیستی جا را برای هیچ پیشروی و یا عقب‌گردی در پروسه انقلاب در یک جامعه باز نگذاشته است ... از این گذشته اولاً وحدت کمونیستی روشن نمیکند که چرا قفسه بندی انقلابات فقط ۳ طاقچه دارد و نه مثلاً ۴، ۵ و ۷ و یا بیشتر. اگر فردا در آفریقای جنوبی انقلابی بر پا شود که در عین به خون کشیده شدن و باقی گذاشتن قدرت در دست بورژوازی حاکم، رسمیت تبعیض نژادی را در سطح قوانین ملغی نماید، وحدت کمونیستی این انقلاب را روی کدام طاقچه میگذارد؟ یا اگر از سال سوم به بعد در یک چنین انقلابی کمونیست‌ها قادر شوند آن را به ایجاد تحولات جدی‌تری در جامعه آفریقای جنوبی سوق دهند، آنگاه سه سال اول این انقلاب در کدام قفسه و سالهای بعد آن کجا قرار خواهد گرفت؟ ثانیاً، آیا وحدت کمونیستی هیچگونه ابزاری برای پیش بینی "نتایج حاصله" این یا آن انقلاب معین که در شرف و یا در جریان وقوع است ندارد؟ اگر دارد، چرا برای دسته بندی انقلابات به "نتایج" چشم دوخته است و فی الحال با ابزار تحلیلی موجود خود، که به او قدرت پیش بینی میدهد، این انقلابات را تعریف و نامگذاری نمیکند و اگر ندارد، لطفاً به مارکسیست‌های عالم توضیح بدهد که بدون تشخیص خصوصیات و دامنه قابل پیش بینی یک انقلاب، سیاست خود را در آن چگونه تعیین میکند؟

تله‌نولوژی بنیاد انفعال عملی است. قوام گرفتن مذهب بر مبنای این متدولوژی نیز بی‌جهت نیست. اگر اصالت، حقانیت و یا موثر بودن هر عمل و اقدام تنها در آخرت و در انتهای پروسه قابل تشخیص است، اگر تحولات از یک حکمت غائی تبعیت میکنند که از ابتدا مهر خود را بر هر حرکت کوبیده است، اگر پراتیک انسانی، چه در زیست و چه در مبارزه، قابلیت جابجائی نتایج را ندارد و کردیورهای "جامع و مانع" زندگی و تاریخ، انسانها را به ناگزیر در هر موقعیت به انتهای اجتناب ناپذیر خود هدایت میکنند، آنگاه جایی برای اعمال اراده بشر بر مبنای شناخت و تحلیل قوانین حرکت پدیده‌های پیرامون خود و

حرکت نقشه مند برای سوق دادن تحولات اجتماعی به نتایج مطلوب، باقی نمی‌ماند. اگر انقلابی قرار است "رهایی بخش" باشد، اگر مهر "انقلاب رهائی بخش" بر پیشانی یک انقلاب کوفته شده است، و اگر - بزعم وحدت کمونیستی حتی در این عصر انقلابات پرولتری نیز - "انقلاب رهائی بخش" به مثابه "کل یک پروسه" از آغاز تا انجام از انقلاب سوسیالیستی مطلوب ما منفک و متمایز و به آن تبدیل ناپذیر است، آنگاه چه چاره‌ای جز تمکین به خصلت "رهایی بخش و ضد مستعمراتی" آن و یا کنار کشیدن و برای ظهور حضرت انقلاب سوسیالیستی دخیل بسنن برای ما میماند؟ این همان دو راه انفعال سیاسی است که در فرهنگ لیبرالی وحدت کمونیستی به ترتیب "شرکت فعالانه اما بدون رهبر شدن به خیال خود" و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نام گرفته است. به پراتیک وحدت کمونیستی بنگرید، او را همواره در یکی از این دو حالت ناگزیر خواهید یافت.^[۱۸]

در این بحث ما نظرات مارکس، انگلس، لنین و حکمت را در مورد کمونیست‌ها و انقلاب و بطور اخص در مورد انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و سیاست طبقه کارگر و کمونیست‌ها در قبال انقلابات همگانی - دموکراتیک و غیر سوسیالیستی، مورد بررسی قرار دادیم. تلاش کردیم تا نشان دهیم که از نظر همه این متفکرین طبقه کارگر در سرانجام یک تحول و یا انقلاب همگانی که فراتر از طبقه کارگر و زحمتکشان و تهیدستان جامعه، بخش‌های وسیعتری از جامعه را به مبارزه رادیکال، انقلابی و یا میلیتانت برای سرنگونی دولت میکشاند، ذی نفع است. طبقه کارگر باید خصلت غیر سوسیالیستی این انقلابات و تحولات انقلابی را تشخیص دهد، محدودیت‌های آنها را بشناسد و بشناساند و نه تنها در این تحولات شرکت کند، بلکه تلاش کند تا رهبری آنها را برای تحقق مطالبات فوری و یا برنامه حداقل خود بدست گیرد. این انقلابات باید نقش تخته پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی را فراهم کند که مستلزم پلاریزه کردن سیاسی جامعه حول خواست سوسیالیسم و بسیج پرولتاریا و زحمتکشان و تهیدستان شهر و روستا به گرد آن باشد. اما این بسیج و این پلاریزاسیون بدون شناساندن محدودیت‌ها و خصلت غیر کارگری این انقلابات ممکن نیست. نمونه بارز این سیر موفقیت آمیز این تحول را فاصله انقلاب فوریه تا اکتبر ۱۹۲۷ روسیه نشان میدهد. عدم تشخیص خصلت یک انقلاب و یا تاریخاً مرحله بندی کردن آن هر دو به تسلیم طبقه کارگر به افق همگانی، نا متعین و غیر سوسیالیستی این انقلابات و جنبش‌های حاکم بر آن منجر میشود.

این بحث با عروج جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی، بعد از شکست دو خرداد، طبقه کارگر و کمونیست‌های ایران را مجدداً با صورت مساله این بحث روبرو کرد. حزب کمونیست کارگری ایران در این دوره منصور حکمت را از دست داده بود و حول همین بحث منشعب شد. از یک طرف خط تقوایی و شرکا بر طبل یک انقلاب بی هویت میکوبید که سر انجام به سوسیالیستی دانستن هر اعتراض عمومی در ایران رسید و از طرف دیگر ما، حزب حکمتیست، بر خصلت همگانی و غیر سوسیالیستی این اعتلا تأکید داشتیم. از نظر ما این جنبش سرنگونی میبایست تخته پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی باشد. "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی"، بحث گارد آزادی و غیره تلاشی برای تأمین رهبری طبقه کارگر بر این جنبش در جهت منافع خود بود.

این بحث در سخنرانی بعد: "انقلاب ایران و وظایف کمونیست‌ها" مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

توضیحات

1. [۱] - منصور حکمت، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۵، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

2.[۲] - اشاره به مجموعه بحث‌ها در انجمن مارکس - حکمت در سال ۲۰۰۵ تحت عنوان "کمونیست‌ها و انقلاب"، "حزب کمونیست کارگری و تناقضات آن" و بالاخره "انقلاب ایران و وظایف کمونیست‌ها" است که فایل‌های صوتی آنها در سایت انجمن مارکس - حکمت

3. ww.marxhekmatsociety.com قابل دسترس هستند

4.[۳] - لنین، "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۳

5.[۴] - کورش مدرسی، "لنینیسم، منشویسم و بلشویسم: بررسی انقلاب روسیه" نشریه حکمت شماره ۳ صفحه ۱۰۹، همینطور در www.hekmat.cc

6.[۵] - همانجا

7.[۶] - اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

8.[۷] - کورش مدرسی، "حزب کمونیستی و قدرت سیاسی، کمونیسم کارگری و چهار تجربه" نشریه حکمت شماره ۱ و ۲ و همینطور در همین سایت

9.[۸] - کورش مدرسی، "جبر یا اختیار"، منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ، نشریه حکمت شماره ۲ همینطور در همین سایت

10.[۹] - کورش مدرسی "حزب کمونیستی و قدرت سیاسی..."

11.[۱۰] - کورش مدرسی "لنینیسم، منشویسم و بلشویسم..."

12.[۱۱] - مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست مجموعه سه جلدی، به زبان انگلیسی، چاپ پروگرس، ۱۹۶۶، جلد ۱، صفحه ۱۳۶

13.[۱۲] - همانجا - تأکید از ماست

14.[۱۳] - مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست مجموعه سه جلدی، به زبان انگلیسی، چاپ پروگرس، ۱۹۶۶، جلد ۱، صفحه ۱۳۷ - تأکید از ماست

15.[۱۴] - کورش مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷

16.[۱۵] - جامعه کمونیست (Communist League) گاه به عنوان "اتحادیه کمونیست‌ها" ترجمه شده است.

17.[۱۶] - همانجا، گروه‌ها از ماست

18.[۱۷] - همانجا، صفحه ۱۷۶

19.[۱۸] - همانجا، صفحه ۱۷۷ تا ۱۷۸، تأکید از ماست

20.[۱۹] - در ترجمه چاپ پنگونن هریک از "کمون‌های خود" آمده است

21.[۲۰] - مارکس و انگلس، "خطابیه کمیته مرکزی به جامعه ی کمونیست" ... صفحه ۱۷۹، تأکید از ماست

22.[۲۱] - در ترجمه چاپ پنگونن هریک از "میلیس شهروندان" آمده است

23.[۲۲] - مارکس و انگلس، "خطابیه کمیته مرکزی به جامعه ی کمونیست" ... صفحه ۱۸۱

24.[۲۳] - همانجا صفحه ۱۸۵

کمیونیت ها و ...

47. [۴۶] - همانجا صفحه ۷۰ و ۷۱ کارگری ایران - حکمتیست صفحه ۱
48. [۴۷] - منصور حکمت، "دولت در دوره های انقلابی"، منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۵۴۰
49. [۴۸] - برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: کورش مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷
50. [۴۹] - برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به بحث های نویسنده در مورد "تاریخ انقلاب ۵۷ ایران" و "مقدمه ای بر تاریخ چپ ایران"
51. [۵۰] - در دوره انقلاب خط یک به "حزب توده ایران"، خط دو به جریان های چریکی و خط سه به جریاناتی که از یک طرف با حزب توده (و طبعاً با شوروی) و از طرف دیگر با جریان چریکی "مرز بندی" داشتند اطلاق میشد. بعداً خط چهار به جریان راه کارگر که در تمایز با خط سه شوروی را سوسیالیستی میدانست و خط پنج که معتقد بود سازمان و حزب کارگری باید مستقل از روشنفکران شکل گیرد به این مجموعه اضافه شدند.
52. [۵۱] - برای مثال رجوع کنید به نوشته کورش مدرسی، "راه کارگر در یمن"، همچنین منصور حکمت، پوپولیسم در برنامه حداقل "منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۲۴۱ و غیره
53. [۵۲] - رجوع کنید به کورش مدرسی، "مقدمه ای بر تاریخ چپ ایران"
54. [۵۳] - منصور حکمت - حمید تقوایی، "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده)"، در تاریخ آذر ماه ۱۳۵۷ به نام "محلل مارکسیستی آزادی طبقه کارگر منتشر شد. منصور حکمت، "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمیونیت
69. [۶۸] - همانجا صفحه ۱۴۷
70. [۶۹] - همانجا صفحه ۱۴۸
71. [۷۰] - همانجا
72. [۷۱] - همانجا صفحه ۱۵۳
73. [۷۲] - همانجا صفحه ۱۵۴
74. [۷۳] - همانجا صفحه ۱۵۸
75. [۷۴] - همانجا صفحه ۱۵۹
76. [۷۵] - البته بعد از "انقلاب سفید" از جبهه ملی و حزب توده، چریک های فدائی (رگه احمدزاده و رگه جزئی) و از جبهه ملی مجادلهین خلق زاده شدند.
77. [۷۶] - منصور حکمت، "آنتومی لیبرالیسم چپ - در نقد وحدت کمیونیتی"، بسوی سوسیالیسم، نشریه تئوریک حزب کمیونیت ایران، دوره دوم، شماره یک، شهریور ۱۳۶۳ - صفحات ۹ تا ۵۴، و شماره ۲ - آذر ۱۳۶۴ - صفحه ۸۶ تا ۱۳۹. همچنین در منصور حکمت، "منتخب آثار"، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۵۳۴ تا ۵۳۵
78. [۷۷] - منصور حکمت، "منتخب آثار"، صفحه ۴۶۲
79. [۷۸] - همانجا
80. [۷۹] - همانجا صفحه ۴۶۳ تا ۴۶۴
81. [۸۰] - همانجا صفحه ۴۷۲
82. [۸۱] - همانجا صفحه ۴۷۳ تا ۴۷۴
60. [۵۹] - منصور حکمت، غلام کشاورز و ایرج آذرین، "رزمندگان و راه کارگر: جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی"، منصور حکمت منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۱۳۸
61. [۶۰] - همانجا
62. [۶۱] - همانجا - صفحه ۱۳۹ تا ۱۴۰
63. [۶۲] - همانجا
64. [۶۳] - همانجا - تاکید از ماست
65. [۶۴] - همانجا
66. [۶۵] - <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/oct/25.htm>
67. [۶۶] - <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1916/sep/00b.htm>
68. [۶۷] - <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1902/draft/02feb07.htm#v06zz99h-027>
25. [۲۴] - برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: کورش مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷
26. [۲۵] - لنین، دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، منتخب آثار یک جلدی، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، چاپ ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴
27. [۲۶] - لنین: بلشویسم و منشویسم در انقلاب دمکراتیک، انتشارات اتحاد مبارزان کمیونیت، بهمن ۱۳۵۹، چاپ دوم انت-ارات مرکزی کومه له خرداد ۱۳۶۶
28. [۲۷] - لنین، دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، منتخب آثار یک جلدی، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، چاپ ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴، صفحه ۲۴۲
29. [۲۸] - همانجا - صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۵
30. [۲۹] - همانجا
31. [۳۰] - همانجا - تاکید ها از ماست
32. [۳۱] - همانجا - صفحه ۲۴۶ - تاکید ها از ماست
33. [۳۲] - لنین "دو تاکتیک" ... صفحه ۲۵۳ - ۲۵۴
34. [۳۳] - منظور منشویک ها هستند
35. [۳۴] - همانجا صفحه ۲۵۴
36. [۳۵] - همانجا صفحه ۲۵۷-۲۵۶
37. [۳۶] - همانجا صفحه ۲۷۴
38. [۳۷] - لنین "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی" در مجموعه "لنین: بلشویسم و منشویسم در انقلاب دمکراتیک"، انتشارات اتحاد مبارزان کمیونیت، بهمن ۱۳۵۹، چاپ دوم انت-ارات مرکزی کومه له خرداد ۱۳۶۶
39. [۳۸] - همانجا صفحه ۵۳
40. [۳۹] - همانجا صفحه ۵۶
41. [۴۰] - همانجا صفحه ۵۷
42. [۴۱] - همانجا صفحه ۵۸
43. [۴۲] - همانجا صفحه ۵۸
44. [۴۳] - پارووس (Parvus) یکی از فعالین حزب سوسیال دمکرات روسیه، و بسیار نزدیک به تروتسکی است. پارووس، در انقلاب ۱۹۰۵، میان نظرات تروتسکی و لنین نوسان دارد و در واقع مخلوطی از هر دو طرف را ارائه میدهد.
45. [۴۴] - لنین "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی"، صفحه ۶۸ تا ۶۹ - تاکید ها از ماست
46. [۴۵] - همانجا



کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

تنها و موثرترین و ممکن ترین راه سازمان دادن قدرت خود و تضمین جاری کردن تصمیم آگاهانه خود، تشکیل شوراهای مردمی، متکی به مجامع عمومی، در محل کار و زندگی و متکی کردن اعتراضات و تحریکات و تعرضات مردم به این شوراها است.

شوراهای مردمی، میتواند دست دخالت از بالا، از بیرون و از داخل، نیروهای پروترامپ یا باندهای حکومتی و باندهای قومی و ... را کوتاه کند و بعلاوه اعمال اراده پایین را در راستای منافع آنها تضمین کند.

شوراهای مردمی که در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی بعلاوه با تسلیح همگان، مقابله با نیروهای ارتجاعی و مسلح و دفاع از زندگی و امنیت مردم را به عهده خواهند گرفت.

زنده باد سوسیالیسم

مشاغل خانگی: دون کیشوت های

قازورات اقتصاد بورژوایی

مصطفی اسد پور

پیشرفت و تنعم جامعه سرمایه داری چون «بت ترسناک بت پرستانی میماند که شراب را فقط در کاسه سر قربانیان خود مینوشد»-کارل مارکس

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

پس از سالها مقدمه چینی، بلاخره مناسبات اقتصادی ایران در پایان سال گذشته به قانون اشتغال خانگی مزین گردید. درفاصله ماههای بهمن و اسفند با راه اندازی سامانه اینترنتی مربوطه و ثبت نام قریب به دویست هزار نفر این پدیده گام های عملی بلندی را بجلو برداشت. این قانون بدون شک از خدمات بزرگ و تاریخی جمهوری اسلامی و دولت دهم آن برای مناسبات و طبقه بورژوازی حاکم ثبت خواهد شد. جایی برای سوء تفاهم در میان نیست. نه "اشتغال در خانه" پدیده نوظهوری در تامین معاش طبقه کارگر در ایران است و نه قوانین و مناسبات رسمی کار در ایران از برکات این منجلاب غفلت بخرج داده است. این نوشته به بررسی جوانب مختلف "اشتغال خانگی" اختصاص دارد ، لایه های ضد کارگری آنرا یکی پس از دیگری باز خواهیم کرد تا به دو سوال محوری پاسخ دهیم که اولاً، دلایل اغماض کارگران به این حمله بورژوازی چیست؟ ثانیاً، ملزومات دفاع موثر در مقابل این حمله چه میتواند باشد؟

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مضمون اصلی طرح: یک بورژوازی هار و گستاخ!

بنا به تعریف رسمی وزارت کار جای هیچ گونه شبهه باقی نمیماند: "مشاغل یا کسب و کار خانگی: آن دسته از فعالیت هایی است که توسط عضو یا اعضا خانواده در فضای مسکونی در قالب یک طرح کسب و کار بدون مزاحمت و ایجاد اختلال در آرامش واحد های مسکونی همجوار شکل می گیردو منجر به تولید خدمت یا و یا کالای قابل عرضه به بازار خارج از محیط مسکونی می گردد."

صاف و ساده، و به زبان آدمیزاد، این طرح چیزی جز تبعید انسانها به جزایر تولیدی و فرستادن انسانها به کام نبرد مرگ و زندگی برای تامین معاش خود نیست. مدیران اداره کار نمیتوانند خود را از توحش آشکار این تعریف و راه حل دولت متبوع در مقابل یک کارگر بیکار شده از (بعنوان مثال) ذوب آهن اردبیل خلاص کند. درهیچ شهر هرت دنیا، هر چقدرهم وزیر کارش مایل باشد خود را به نفهمی بزند، نمیتوان با یک چرخش قلم از زیر بار **مفهوم اجتماعی** شغل شانه خالی کرد، دولت و قانون را کنار گذاشت، حق و حقوق کار و کارگر را قلم گرفت و انتظار داشت یک خانواده کارگری "در قالب یک طرح کسب و کار" در جنگل تولید خدمات و کالا در خارج از خانه گلیم خود را از آب بیرون بکشد.

طرح مورد بحث ظاهرا معطوف به مشکل اشتغال و تامین معاش نزد جمعیت بیکار جامعه میباشد. این طرح عنوان "حمایت دولت" از شهروندان در این زمینه را با خود یدک میکشد. اما بند پس از بند آن حلقه های یک دولت هار افسار گسیخته به طبقه کارگر و به گرو گرفتن معاش خانواده کارگری در خدمت سودجویی و استثمار کل طبقه بورژوا را تکمیل میسازد. به این معنا این طرح در یک مضمون سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک کل طبقه کارگر را مورد حمله قرار میدهد و در کشمکش معاش تویی را در زمین طبقه کارگر قرار میدهد که هر کارگر و خانواده و هر فعال کارگری چاره ای بجز تصفیه حساب فوری با آن را در مقابل خود ندارد. خیلی



مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

خلاصه: اولاً، این طرح سر سوزنی با مقوله تعاون و فعالیت شهروندان در ایجاد تسهیلات در وانفسای فقر و استیصال ربط ندارد. تمام هنر این طرح در کلمه و تیتتر "اشتغال" خلاصه میشود. با ثبت نام و حواله یک شهروند جامعه به این طرح او و اعضای خانواده او به یک ناکجا آباد حواله میشوند که هر کاری، در هر ساعت شبانه روز، توسط صغیر و کبیر این خانواده مجاز و معتبر و بعلاوه یک انتخاب داوطلبانه و نه تنها این، بلکه یک مصلحت حکیمانه و دوراندیشانه به حساب میآید. اینجا دولت بنا به منطق بازار آزاد فقط از تکالیف خود در قبال شهروندان در محیطهای کاری کنار نمیکشد، بلکه بعلاوه فعالانه در تکالیف خود در بی ارزش ساختن هستی شهروندان کارکن جامعه سنگ تمام میگذارد.

ثانیاً، احاطه شمول این طرح بسیار فراتر از داوطلبین راه اندازی مشاغل خانگی کل طبقه و مشخصاً کل جویندگان کار را شامل میگردد. ثبت نام متقاضیان در سامانه وزارت کار شامل "افراد پشتیبان" (بخوان کارفرما) نیز میگردد که با شروع براه اندازی یک شغل خانگی خواهان نیروی کار مناسب میباشند.

از این پس و بنا به طرح اشتغال خانگی هر کارمند اداره کار میتواند از شما بیرسد آیا در شهر شما کسی و سایبانی برای بکار گیری عضوی از خانواده را سراغ نیست؟

ثالثاً، این طرح در دست اندازی به زندگی خصوصی کارگران، ساعات فراغت، کودکان و سالمندان همه مرزهای بیشرمی را پشت سر میگذارد؛ و با اشاره مستقیم به روشهای استاد و شاگردی راه را بر کار بیشتر کودک در بازار جنون آمیز کار باز میکند و وقیحانه دولت را از هر گونه مسئولیتی چه در زمینه آموزش کودکان و چه در زمینه صیانت کودکان در مقابل عوارض ناشی از کار خلاص میدارد. بنا به مقررات اداره کار: " انجام فعالیت توسط سایر اعضای خانوار منوط به موافقت و رضایت سرپرست خانوار می باشد."

تا همین جا مساکن مردم زحمتکش فاقد هرگونه استاندارد زیستی در زمینه نور و حرارت و نم و بهداشت بود؛ از این پس قرار است این بیغوله ها به پستوی سموم و زایدات و بیگاری بمراتب سخت تری تبدیل گردند که بنا به سند راهبردی مشاغل خانوادگی، این مردمان بتوانند " با صرفه جویی در ایاب و ذهاب" در کنار یکدیگر بیوسند و سر مرگ بر زمین بگذارند. مگر دولت فآخره مسئولیتی در قبال سوانح کار و بیمه ها در کارخانجات و معادن بعهده دارد؟!

رابعاً، این طرح در اساس نه میخواهد و نه میتواند در تامین معاش خانواده های کارگری تاثیری بگذارد، در بهترین حالت، دامنه تاثیر آن همانقدر خواهد بود که دست فروشی و کولبری، یعنی هیچ! با این طرح خانواده کارگری وارد قماری میشود که نه فقط در زمینه اقتصادی و معاش بازنده است بلکه تاوان طبقاتی سنگینی را بر خود هموار میسازد. برای بورژوازی اما این نه یک قمار بلکه یک توطئه و یک جنگ حساب شده است که برای پیروزی در آن کل ظرفیتهای طبقاتی خود را بسیج میکند. خوش رقصی و نقش قاب دستمال خرده بورژوازی جامعه مهمترین فاکتور موفقیت این طرح است.

طرح مشاغل خانگی کدام مشاغل را شامل میشود؟

لیست مشاغل ثبت شده مو را بر تن انسان راست میکند. قوز بالای قوز، در کنار دو میلیون کودک

و زن اسیر صنعت فرش؛ در کنار آمار معاش از راه کولبری؛ اکنون، صرف تصور تولیداتی مثل گلیم و جاجیم و حصیر؛ صرف سر و کار پیدا کردن انسانها با دباغی و روده و شکمبه حیوانات؛ صرف تصور کمرهای خمیده، زانوها و دستهای فرسوده دیگر یک کابوس تمام عیار باید باشد.

برای تصویر ابعاد کاملتری از این کابوس باید بخاطر آورد این محیطهای تولیدی دیر یا زود، خواه یا ناخواه در ادامه فرهنگ و روحيات و اخلاقیات سازگار با خود را بازتولید میکند. مذهب، قدر گرایی، مردسالاری و غیره که بنوبه خود بجان قربانیان میافند.

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

کمونیت ۲۳۸

ایران زمین در زمینه مشاغل خانگی بدون تردید یادآور کثیف ترین و سیاه ترین فصلهای تاریخ فکری نسل اندر نسل این مردمان بجا خواهد ماند. هر چقدر که دهها سال از جهنم فقر و فاقه و بیحقوقی توده کارگر و زحمتکش در حکومت اسلامی سرمایه پوست تک تک ما را کلفت کرده باشد، مشاهده هر ورق و مشاهده این درجه از کرنش در مقابل سیادت سرمایه، این درجه از سعه صدر در مقابل استثمار انسان کارگر، این درجه از خونسردی در مقابل رنج و حسرت و آلام کار کودکان، این درجه از کوردلی و دشمنی با ظرفیتهای اجتماعی و پاک انسانی مشمنز کننده و ننگ آور است.

اگر نقطه مثبتی در این میان بتوان سراغ گرفت، اشاره عمومی به سازمان جهانی کار بعنوان سرمنشا و مشوق بین المللی طرح مشاغل خانگی است. سازمان جهانی کار بعنوان مرجع بین المللی برسمیت شناختن سن ده سال برای کار و مسامحه در قبال کار کودکان در مشارکت در تامین خانواده، در سیاست و ادبیات کارگری ایران نامی آشناست. جمهوری اسلامی و رسانه و نهادهای اقتصادی آن در اشاره به سازمان جهانی کار در این رابطه کوتاهی بخرج نمیدهند. هدف تطهیر سیاستی ضد کارگری و اجتناب ناپذیر نشان دادن آن نزد طبقه کارگر است. نکته مثبت در این میان شاساندن ماهیت طبقاتی ضد کارگری این طرح مستقل از تصویر اپوزسیون ضد رژیمی است. اپوزسیون بورژوایی ایران و سیاستهای لیبرال کاپیتالیستی جهانی در بین هیاهوی انتقادی علیه فقر و بیحقوقی کارگر ایران در واقع نقاط مشترک بسیاری در فرودستی کارگر در اسارت استثمار سرمایه را یدک میکشند. اصلاح طلبان، سلطنت طلبان، دو خردادی ها، سازمان جهانی کار و دولت امریکا از یک قماشند.

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

مصطفی اسد پور در جریان کارگاه آموزشی «توسعه اشتغال خانگی»

رهای زن و انقلاب آتی

ثریا شهابی



“متن سخنرانی ثریا شهابی، روز جهانی زن در برنامه حزب حکمتیست، ۸ مارس کلن ۲۰۱۹”

با تشکر از رفقای برگزار کننده برنامه امروز و با سلام و درود به همه شما و گرامی داشت هشت مارس.

عنوان سخنرانی من جنبش رهایی زن و انقلاب آتی است. من سعی میکنم در این چهارچوب، صحبت کوتاهی داشته باشم و وقت تان را زیاد نمیگیرم. صحبت من امروز در مورد جنبش رهایی زن در ایران است. در مورد جهان همیشه صحبت هست و همیشه جا دارد که صحبت بکنیم، اما من امروز میخواهم فقط در مورد ایران صحبت کنم. در مورد اینکه: ما امروز در ایران در یک شرایط ویژه ای هستیم، چرا امروز ما میتوانیم از یک انقلاب آتی صحبت کنیم و اینکه چرا این انقلاب آتی گره خورده و یک رکن اش، جنبش رهایی زن است، صحبت میکنم.

همیشه، هشت مارس بخشی از صحبت ها در مورد مصایب، دردها، بدبختی ها و ابعاد فاجعه بار زندگی زنان است. و اگر از این زاویه بخواهیم در مورد ایران اگر صحبت بکنیم، از چه صحبت بکنیم! از اینکه زنان چهار دهه و سه نسل از “گهواره تا گور” بعنوان جنس پست، تحقیر و سرکوب شده اند! از سنگسار بگویم! از حجاب بگویم! از بی حقوقی زن در خانواده بگویم! از بی حقوقی زن حتی در مرگ و خون بها و ارث و .. از این ها بگویم! در مورد فجایی که در مورد زندگی زنان در ایران هست، از چه بگویم که گفته نشده باشد! از زندگی نیمی از شهروندان که بعنوان شهروند پست، از وقتی که نوزاد و در شکم مادر هستند تا وقتی که می میرند، شهروند درجه دو به حساب می آیند و یک جداسازی عمیق سرتاسر جامعه را پوشانده است و چهار سال است که این سینم، این زندگی را به هشتاد میلیون جمعیت ایران تحمیل کرده است، بگویم؟ طبعاً زندگی بعنوان مرد هم در جامعه ای که بر پیشانی نیمی از شهروندان ش، مهر حقارت و فرودستی خورده است، نمی تواند زندگی آزادانه ای باشد.

اما من امروز اجازه میخواهم صحبت از مصایب نکنیم. صحبت از اینکه چقدر تعداد زنان تن فروش، مادران تنها ستم می کشند نکنیم! از حجابی که دختر بچه ای که چشم اش را به زندگی باز میکند، و خودش از طریق آن انسان کوچکتری از برادرش می بیند، و باید به او بفهماند که تو باید این تکه پارچه را بپندازی روی سرت و این شروع آموزش فلسفه “برک” خود بعنوان یک انسان حقیر و یک انسان پست است، از این ها صحبت نکنیم! در هشت مارس، رسم دیگری هم هست که از جنبه دیگری، در روز هشت مارس، میگویند که بیابید و از دستاوردها صحبت کنیم.

از دستاوردهای مبارزات صحبت بکنیم! از پیش روی ها صحبت کنیم و از تلاش هایی که شده است برای اینکه که این میراث عهد قرون وسطی را عقب بزنیم! میراث عهد قرون وسطی است، که در جامعه صنعتی که شما دارید در آن زندگی می کنید و انقلاب صنعتی دوم هم اتفاق افتاده است و حجم عظیمی از ثروت و دانش و فرهنگ و صنعت و اقیانوسی از دستاوردهای بشریت جاری است، شما هنوز به جرم متولد شدن با جنسیت زن شهروند درجه دوم هستید! در این عصر صحبت از چه دستاوردهایی داشته باشیم! طبعاً اگر در این عصر مثلاً صحبت از این ها بکنیم که نرخ خشونت علیه زنان کم شده است، نرخ عروس

سوزان در هندوستان کم شده است و نرخ سقط نوزادان دختری که در هندوستان کشته میشوند، کم شده است! و یا در ایران مثلاً مقدار کنار زدن حجاب و عقب زدن حجاب بالا تر رفته است و نافرمانی مدنی نرخ اش بالا رفته است! این ها شورانگیز نیست. این ها میتواند واقعا انسان را ناامید بکند! از اینکه در چنین برهه ای از تاریخ تمدن بشریت، ما هنوز شاهد این هستیم که برای اینکه به “کرسی بنشیند” که دو جنس از انسان ها، انسان هایی هستند که برابر به دنیا آمده اند و باید برابر زندگی کنند، شما باید بیابید با این مقیاس های میناتورهای اندازه بگیرید! و بگویند که من این دستاوردها را داشته ام! این ها نمی تواند شورانگیز باشد.

اما من میخواهم به دستاوردی اشاره کنم که بسیار شورانگیز است. و آن در یکی از وحشیانه ترین سیستم های سرکوب زنان، در ایران، دارد اتفاق می افتد و اتفاق افتاده است. و آن یک انقلابی است که شروع اش چهار سال قبل بوده است! که زنان به مصاف یک حکومت زن ستیز سیستماتیک و مذهبی رفتند و هر روز به خاطر یک ذره تنفس هوای آزاد با بسیج و سپاه و سرکوب و تحمیل روبرو بوده اند و جنگیده اند و تا امروزی که آمده اند! تا امروزی که آمده اند که این حکومت را به جایی رسانده اند که خودش میگوید که از نظر ایدیولوژیکی شکست خورده ام است.

این شکست را این جنبش به این ها تحمیل کرده است. شما هیچ کجای دنیا این را نمی ببیند که یک جنبش عظیم اجتماعی بعد از چهار سال که حکومت سعی کرد که مغز شویی کند، به نسل بعد از نسل تحمیل کند که شما انسان های برابر نیستید! یکی “مغز کم” است و دیگری قرآن گفته و آن یکی اسلام گفته است که شما هیچ وظیفه ای ندارید جز تولید مثل و جز سرویس جنسی دادن به نیمه دیگر، یک باره شما شاهد این هستید که یک اتفاق عظیمی می افتاد که این حاکمیتی که این سیستم را تحمیل کرده است خودش اعتراف میکند که من شکست خورده ام! از نظر ایدیولوژیکی شکست خورده ام!

مدت ها است که از زنان فمینیست اسلامی اش تا گوش تا گوش سلسله مراتب آخوندها میگویند که ما نتوانستیم جامعه ایران را اسلامی بکنیم. ما نتوانستیم فرودستی را به جامعه ایران تحمیل بکنیم و زنان آن را عقب زدند! جنبش زنان در ایران، جنبش برابری زن و مرد در ایران جمهوری اسلامی را اساساً به یک شکست ایدیولوژیکی کشانده است که خودش دارند به آن اعتراف میکنند. رنگ جامعه ایران را نگاه کنید! ببینید چه ربطی به اسلامیت دارد! تازه نسل بعد از نسل مردم را شستشوی مغزی داده اند بلکه اسلامی بار بیابند! مشابه این شکست ایدیولوژیکی که جنبش برابری زن و مرد به جمهوری اسلامی داده است، را شما تاریخاً هیچ کجا شاهدش نیستند.

در آپارتاید نژادی در افریقای جنوبی علیه سیاهان، که میتوانیم مشابهت قابل بشویم با ایران که آپارتاید جنسی در آن حاکم است و به شما از کودکی گفته اند که شما جنس فرودست هستید! به خاطر جنسیت ات اتوبوس سوار میشوی برو آنجا، اینجا نمی توانی بروی! اینجا نمی توانی بروی! و این کار ها را نمی توانی بکنی! اگر ایران را مقایسه بکنید با آپارتاید نژادی که در افریقای جنوبی حاکم بود، جیش ضدآپارتاید نژادی در افریقای چین شکستی را به حکومت تحمیل نکرد! حکومت آپارتاید نژادی تا وقتی که سیستم تغییر نکرد، هنوز آپارتاید نژادی بود. هنوز

سیاهان شهروندان تحقیر شده ای بودند که اجازه نداشتند در رستورانی که سفید ها غذا میخوردند “سرو شوند!” اجازه نداشتند از مرز جدا سازی نژادی عبور کنند! در ایران اینطور نیست. در ایران آپارتاید جنسی را جنبش برابری زن و مرد شکانده است. و این حاصل چهل سال پس زدن و مبارزه یک جنبش برابری طلبانه است که سیستم را به عقب نشینی و شکست ایدیولوژیکی کشانده است.

این یک داده ای است که امروز شاهدش هستم. اما اوضاع از این هم جلوتر و فراتر رفته است. ما امروز شاهد جنبش عظیمی هستیم که بعد از خیزش دیمه و بعد از روزی که توده های محروم ریختند بیرون و برای دسترسی به رفاه و برای دسترسی به حداقل زندگی انسانی تمام سیستم را به مصاف طلبیندد، از یک موقعیت به موقعیت دیگری شیفت کرده است. از خیزش دیمه به بعد، شما شاهد این هستید که جنبشی به میدان میاید که شروع اش دختران خیابان انقلاب است که دیگر یک جنبش مقاومت نیست! اگر چهل سال گذشته جنبش مقاومت بود، مقاومت زنان در مقابل تحمیل سیستماتیک زن ستیزی بود، از خیزش دیمه دیگر جنبش تعرضی است.

جنبش تعرضی برابری زن و مرد است، که به میدان آمده است و میگوید من حق ام را میخواهم به نیروی خودم بگیرم.

از دختران خیابان انقلاب شروع میشود و میرسیم به یک تحرک عظیم طبقه کارگر صنعتی که اتفاقاً یک نماد بسیار شورانگیز دارد! که شما شاهد هستید که وقتی رهبر اعتصاب کارگری را می گیرند و می اندازند زندان، حامی اش که یک دختر است، باز هم هر دو مورد یک تعرض عقب مانده جنسی قرار میگیرند که “شما در دفاع از حق کارگر، زن و مرد” هستید.

از خیزش دیمه تا اعتصاب هفت تپه و بعد فولاد و تمام مصافی که در جامعه جاری است و طبقه کارگر صنعتی در راس آن است، مبارزه ای که برای حداقل حقوق رفاهی در جریان است، آزادی و رهایی زن، یک رکن آن است. مشاهده می کنید که چگونه مبارزه طبقه کارگر برای رفاه اش به مبارزه برای برابری زن و مرد گره خورده است. طبقه کارگری که برای حقوق اش، برای رفاه اش به میدا آمده است باید رهایی زن را بخواهد. جنبش رهایی زن جنبش طبقه کارگر است.

شما اگر چهل سال گذشته جنبش مقاومتی داشتند که بارقه های این مقاومت را میتوانستید با “نافرمانی مدنی” و کنار زدن حجاب و دعوا با سپاه حتی با کتک زدن بسیج و ... ببینید، بعد از خیزش دیمه این تحرک طبقه کارگر صنعتی است که میگوید رفاه میخواهم و در سیر مبارزه اش، برابری زن و مرد، یک رکن تحرک اش است.

امروز بیانه های سندیکاهای کارگری را نگاه کنید! که برابری زن و مرد و رهایی زن یک رکن اش است. ما امسال در تهران شاهد تظاهرات عظیمی برای هشت مارس نبودیم. که می توانستیم تظاهرات عظیمی بکنیم که یک روز بشکفد و فردا باز زن ستیزی سراجیش باشد. اما امسال ما شاهد انواع و اقسام حرکت ها و مراسم اجتماعی بودیم که منعکس کننده شرایط امروز بود. از نوازندگان خیابانی تا نمایشگاهی که در تهران برگزار شد و کوه نوردی تا بیانه های شورای بازنشستگان وسندیکا هفت تپه و سندیکا واحد و ... که همه در کنار رفاه و در کنار حق کارگر، آزادی و برابری زن و مرد را میخواهد.

این کشورانگیز است. این امید به رهایی زن را در جامعه به مبارزه برای رفاه و مبارزه برای برابری، و به مبارزه برای آزادی زن، گره زده است. این به ما اجازه میدهد که آن را بعنوان یک دستاورد مهم، گرامی بداریم و به آن افتخار کنیم. و اینجا نه با آن مقیاس های اندازه گیری رایج، که این جا چقدر میزان خشونت کم شده است و آنجا چقدر قوانین عقب زده شده است، که همه شان مهم است، بلکه با مقیاس پیشروی یک جنبش رادیکال، پیشروی را اندازه بگیریم. و ببینیم که تا کجا و

چقدر نه تنها جمهوری اسلامی را شکست ایدیولوژیکی داده ایم، که چقدر مسیر پیشروی را باز کرده ایم. و ببینیم که چگونه آن جنبش مقاومت به یک جنبش تعرضی تبدیل شده است که رهایی حتی حقوقی زن و مرد را به یک جنبش سوسیالیستی گره زده است.

طبقه کارگر نمی تواند رها شود، حتی نمی تواند حقوق معوقه اش را بگیرد، اگر برابری، آزادی و رهایی زن را نخواهد! اگر شکاف جنسیت ی در تولید را از بین نبرد! اگر شکاف جنسی ی که در جامعه هست و رنگ خودش را به سرتاسر جامعه زده است، از بین نبرد! این شکاف جنسیت ی برای سرمایه منشا سود است! که زن باشی در خانه نیروی کار را باز تولید کنی که بچه بزرگ کنی و فردا بفروستی سرکار که مفت و مجانی کار کند و حقوق اش را هم ندهی! طبقه کارگر باید در مبارزه دو جنست ی اش، زن و مرد، برای رفاه و آزادی این شکاف جنسیتی را هم بیاورد. دیدن اینکه این تحرک و این آگاهی در صف پیشروان طبقه هست، شورانگیز است.

اگر جا دارد که ما چیزی را گرامی بداریم، و تلاشی را گرامی بداریم، این تلاش است. جنبش تعرضی است که با دستگیری رهبران کارگری نتوانسته اند خاموش اش کنند، با مستند سازی نتوانسته اند. هرکاری میکنند، فردا میاید بیرون، یک روز شاهد سکوت و تسلیم جامعه نیستیم. و هر گاه در مورد رفاه در مورد حقوق معوقه صحبت میکنند، صدای اینکه ما برابری زن و مرد را میخواهیم و این جامعه تقبیک شده جنسیت ی نکیت بار که حاکمیت اسلام تحمیل کرده است را نمی خواهیم، می شنوید!

بنظر من جاد دارد که اما مسال هشت مارس را با درود به تمام کسانی که امروز در زندانها در انفرادی ها هستند، از رهبران کارگری تا حامیا شان، از فعالین دست اندر کار نشریاتی که اعتراضات کارگری را منعکس کردند و امروز در زندان ها هستند، گرامی بداریم و برایشان درود بفروستیم. و افتخار بکنیم به دستاوری که حاصل این مبارزه است و امید داشته باشیم به جنبش سوسیالیستی که با آزادی طبقه کارگر، کل جامعه و زنان را، آزاد میکند.

رهایی زن یک رکن انقلاب اتی ایران است! انقلابی که نمی تواند جز سوسیالیستی، چیز دیگری باشد.

متشکرم با آرزوی روزی که نشستہ باشیم و به فجایع چهل سال گذشته، بعنوان تاریخ پشت سر گذاشته شده ای که نفرت بار است، نگاه کنیم و جامعه ای را شاهد باشیم که آنطور که امروز در متروها سرودش را میخوانند، آزاد و برابر است.

من خیلی امیدوارم! و خودم را یکی از سربازان این جنبش میدانم که برای تحقق این پیروز تلاش میکند

متشکرم

۸ مارس ۲۰۱۹

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

سیل زدگان و موج عظیم

انساندوستی

در اثر سیل چند روز گذشته در استان های گلستان، مازندران و خراسان شمالی تا کنون ۹ نفر جان خود را از دست داده، هزاران خانه مسکونی ویران و دهها هزار نفر بی خانمان شده اند. بسیاری از راههای روستایی به دلیل بارندگی مدام و ریزش سنگ و.... مسدود و امکان کمک رسانی از راه زمینی به هزاران نفر مردمی که خانه و زندگی خود را از دست داده اند را غیر ممکن کرده است.

هنوز ابعاد واقعی این فاجعه بزرگ انسانی معلوم نیست، هنوز آمار ابعاد ویرانی، خانه خرابی و آوارگی معلوم نیست، هنوز آمار روستاهای نابود شده و آمار دقیق کشته شدگان معلوم نیست. مقامات و رسانه های رسمی جمهوری اسلامی صحبت از محاصره ۱۴ روستای آق‌قلا، ویران شدن کامل دهها روستا، صدمه دیدن ۱۲ شهرستان و بحرانی بودن اوضاع در میانرود، سیمرغ، جویبار، ساری، بهشهر و بابل میکنند و خطر جاری شدن سیل در استان‌های ایلام، کرمانشاه و کردستان، استان فارس و هرمزگان و سیستان و بلوچستان را هشدار میدهند.

حاکمیت و دستگاههای آن طبق معمول با پاس دادن مسئولیت به هم، با تاخیر در کمک رسانی به دهها هزار انسان که زیر آوار و گل و لای و سیل اسیر و با خطر مرگ دست و پنجه نرم میکنند یکبار دیگر این حقیقت را رسماً اعلام کردند که نباید چشم به انتظار کمک رسانی جمهوری اسلامی نشست! اینرا مردم در زلزله بم، زلزله کرمانشاه و سرپل ذهاب و دهها و دهها مورد دیگر تجربه کردند.

مردمی که در چهل سال گذشته آموختند که "ناباید منتظر کمک رسانی جمهوری اسلامی نشست!" باردیگر دست به کار شدند و کمک رسانی مردمی و مستقل را سازمان دادند. بار دیگر موج عظیم انسانیت برای کمک به سیل زدگان به راه افتاده است! گروههای کمک رسانی در شهرهای مختلف دست به کار جمع آوری کمک برای سیل زدگان شده اند. از فعالین و نهادهای مدنی و دانشجویانی که با اتکا به تجربه کمک به زلزله زدگان کرمانشاه، کاروان های کمک رسانی در شهرهای مختلف را راه انداخته اند تا قایق‌رانان و صیادان بندر ترکمن که برای نجات سیل زدگان راهی مناطق سیل زده شده اند، جلوه هایی از انسانیت، اتحاد و همبستگی و همدلی قابل تقدیر با قربانیان را به نمایش گذاشته اند.

زنان و مردان آزادیخواه!

کمک رسانی فوری و بیدریغ شما به سیل زدگان و قربانیان این فاجعه اولین قدم است. اما باید از تجربه زلزله بم، کرمانشاه و سرپل ذهاب آموخت! باید انساندوستی امروز و خشم به حق از حاکمیت را سرمایه حرکت های اجتماعی قدرتمند تر کرد. باید قدرت، همبستگی و اتحاد امروز را سرمایه فشار به حاکمیت، برای تسریع کمک رسانی و نجات بازماندگان این فاجعه عظیم و مهمتر برای بازسازی سریع مناطق سیل زده، برای تامین زندگی بازماندگان به کار گرفت.

نباید اجازه داد جمهوری اسلامی مانند زلزله کرمانشاه با وعده های پوچ، با بهانه تحریم و وضع نابسامان اقتصادی و بهانه های اینچینی از زیر بار مسئولیت این فاجعه و تامین زندگی بازماندگان آن شانه خالی کند. باید این اتحاد و همبستگی را تا کشیدن حق قربانیان این فاجعه از حلقوم حاکمیت حفظ کرد.

زنده باد انسانیت، زنده باید اتحاد و همبستگی

زنده باید آزادی، برابری

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۳ فروردین ۱۳۹۷ - ۲۳ مارس ۲۰۱۹

شعبده بازی سیاسی از سر استیصال!

به دنبال انتشار قطعنامه ای از طرف "کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمانهای کردستانی" و نام کومه بعنوان یکی از امضا کنندگان این قطعنامه مسئله همکاری و نزدیکی کومه عزیزاده با این قطب از نیروهای ناسیونالیست کرد، قطب پ ک ک، را علنی کرد. توضیح کومه در رابطه با این قطعنامه سراپا ناسیونالیستی و عدم حضور درنشستی که به صدور این قطعنامه منتهی شد، توضیح اینکه زدن امضا کومه به این قطعنامه صرفاً سوء تفاهمی بوده که در یک "تماس دوستانه"، بدون اینکه "مناسبات دوستانه شان لطمه ای بخورد" حل شده است، تغییری در واقعیتی مهمتر و بازی جدیدی که کومه وارد آن شده است نمیدهد. این واقعیت که کومه در قطب بندی احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه جبهه خود را تغییر داده و از قطب متحد بارزانی و جریانات طرفدار رژیم پنج در ایران با اتکا به دخالت آمریکا و متحدینش، به قطب پژاک و پ ک ک پیوسته است. اتفاقی که کومه طی یکسال گذشته تلاش زیادی در مخفی کردن آن داشته است.

این تغییر جبهه، مستقل از اینکه در ماهیت امر و اتحاد و همکاری کومه له با ناسیونالیستهای کرد تغییری نمیدهد، دلایل متعددی دارد. منجمله میتوان به شکست پروژه "کنگره ملی کرد"، شکست تلاشهای کومه برای به رسمیت شناخته شدن بعنوان یکی از احزاب اصلی در قطب بارزانی، شکست رفراندم کردستان عراق و پروژه جدایی، حمله دولت عراق به کردستان عراق با اتکا به دخالت مستقیم ایران و کمک بخشی از اتحادیه میهنی، اشاره کرد. باز شدن دست دولت مرکزی عراق و جمهوری اسلامی در کردستان عراق، ماندگاری اپوزیسیون ایران را در این منطقه با مخاطرات بیشتری روبرو کرد و کوههای قندیل و کردستان سوریه از جانب کومه به عنوان امکانی در آینده برای ادامه کار نیروی مسلح در نظر گرفته شد.

علاوه بر این پناه بردن احزاب دمکرات و باند زحمتکشان مهدی، هم جبهه ای های دیروز کومه له، به عربستان و اسرائیل و ترامپ و تبدیل شدن به مهرهای جنگ نیابتی در کردستان ایران دیگر ادامه "روابط دوستانه"، "همکاری" و "نشستهای دیپلماتیک و سیاسی" را برای کومه غیر ممکن و از نظر سیاسی پرهزینه کرد.

شکل گیری "مرکز همکاری احزاب کردی" متشکل از احزاب پرو امریکایی چون دو حزب دمکرات کردستان ایران و باند مهدی، بیش از پیش ضرورت شکل دادن به قطبی در مقابل این مرکز، برای "تامین رهبری جنبش کردستان" را در مقابل کومه عزیزاده قرار داد. کومه باید در مقابل این جبهه، کمپ و جبهه خود را انتخاب میکرد یا شکل میداد. نزدیکی کومه به نیروهای کمپ پ ک ک، پژاک و کودار، حضور در "کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمانهای کردستانی" و همزمان شکل دادن به "شورای همکاری احزاب چپ در کردستان" تلاشی برای پر کردن این خلا و ابراز وجود قدرتمند در مقابل رقبای محلی خود در "مرکز همکاری احزاب کردی" بود. دو تلاش همزمان که یکی آگاهانه بعنوان "درایت و احساس مسئولیت کومه در قابل چپ و طبقه کارگر" در بوق و کرنا شد و دیگری هم آگاهانه از چشم همین چپ و طبقه کارگر مخفی نگاه داشته شد.

کل این شعبده بازی کومه له و شخص عزیزاده، برخلاف تبلیغات و پزهای "احساس مسئولیت" و، حاکی از بی افقی مطلق این جریان است. کومه له به هر دری می زند تا بلکه در تحولات آتی به گوشه ای از لحاف قدرت در "جنبش کردستان" دست پیدا کند. این استیصال سیاسی و به هر دری زدن از عضویت در "کنگره ملی کرد" تا حضور در "کمیته دیپلماسی"، از ائتلاف با حدکا و احزاب ناسیونالیست و اسلامی چون خبات تا ائتلاف با نیروهای چپ در کردستان... بطور قطع برای کومه له جز ناکامی عاقبتی نخواهد داشت.

کل این شعبده بازی کومه له و شخص عزیزاده، برخلاف تبلیغات و پزهای "احساس مسئولیت" و، حاکی از بی افقی مطلق این جریان است. کومه له به هر دری می زند تا بلکه در تحولات آتی به گوشه ای از لحاف قدرت در "جنبش کردستان" دست پیدا کند. این استیصال سیاسی و به هر دری زدن از عضویت در "کنگره ملی کرد" تا حضور در "کمیته دیپلماسی"، از ائتلاف با حدکا و احزاب ناسیونالیست و اسلامی چون خبات تا ائتلاف با نیروهای چپ در کردستان... بطور قطع برای کومه له جز ناکامی عاقبتی نخواهد داشت.

کودار هم نمی تواند دوام بیاورد. این اتحاد کم تر از کنگره ملی برای کومه له رسوایی به بار خواهد آورد نه بدلیل رادیکالیسم کومه، نه بدلیل متعلق نبودن کومه به جنبش ناسیونالیسم کرد، که بدلیل نزدیکی و وابستگی این کمپ به جمهوری اسلامی و پرو جمهوری اسلامی بودن نیروهای متشکل در آن!

شعبده بازی و اپورتونیسیم کومه برای پیروزی بر رقیب پایانی ندارد. دیروز با قوی شدن ناسیونالیسم کرد در منطقه نزدیکی با احزاب ناسیونالیستی و شرکت در کنگره ملی کرد را دال بر احساس مسئولیت خود در قبال مردم کردستان، دال بر اجتماعی بودن و غیر حاشیه ای بودن قلمداد میکرد و امروز با چپ شدن فضای جامعه ایران و پس از شکست پروژه نزدیکی به احزاب کردی، ائتلاف و همکاری با نیروهای چپ چه در کردستان و چه در سطح سراسری، شکل دادن به "شورای همکاری نیروهای چپ در کردستان" و "آلترناتیو سوسیالیستی" را دال بر احساس مسئولیت خود در قبال مردم کردستان، طبقه کارگر و چپ قلمداد میکند. در دنیای واقعی اما عضویت در کنگره ملی کرد، عضویت در "کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمانهای کردستانی" و تشکیل "شورای همکاری نیروهای چپ در کردستان" و "آلترناتیو سوسیالیستی" همه و همه تلاشی برای پاسخ به بن بست این جریان است.

نزدیکی و همکاری امروز کومه له با پژاک و

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار

مزدی، که اساس استثمار انسان

در دنیای امروز است، و همچنین

هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در

هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع

است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان

است. هر کس حق دارد

خلاقیتهای فکری و عملی خود را

گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در

تولید میتواند از نعمات مادی و

معنوی موجود در جامعه برخوردار

گردد. همه انسانها در برخوردار

از نعمات مادی و معنوی موجود

در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح،

آسایش و امنیت دارند. هر کس

حق دارد از مسکن مناسب و از

ضروریات زندگی متعارف در

جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان -

مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در

جامعه نمیتواند حقوق و بندهای

این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا

بخشی از جامعه را از هیچ یک از

حقوق این سند نمیتوان محروم

کرد یا مورد تبعیض قرار داد.

دولت و ارگانهای اداره جامعه

موظف به تضمین تحقق این حقوق

و بندهای این بیانیه هستند. حزب

حکمتیست اعلام میکند که مواد

حقوق جهانشمول انسان را حقوق

تختی ناپذیر مردم میداند و با

تصرف قدرت سیاسی و اعلام

جمهوری سوسیالیستی همه این

حقوق را بعنوان مبنای قوانین و

سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

زنده باد آزادی و برابری

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۱ فروردین ۱۳۹۸ (۳۱ مارس ۲۰۱۹)

در باره مساله بیکاری و معیشت

چند حکم واقعی

مظفر محمدی

۱- نظام سرمایه داری در ایران بویژه، نظامی نامتعارف با بحران های اقتصادی و سیاسی و حکومتی و اجتماعی است. هر کدام از این بحران ها در شرایط سیستمی متعارف، مرگبار است و معمولاً منجر به تغییر دولتها می شود. اما این سیستم در نتیجه ی تحمیل محرومیت های اجتماعی، فلاکت اقتصادی و سرکوب عریان تا کنون به حیات خود ادامه داده است.

۲- در بعد سیاسی، تحزب و مبارزات و رقابت پرچم های سیاسی گوناگون، همانطوریکه در کشورهایی که نظام ازادی احزاب و بیان و مطبوعات وجود دارد و مردم مبارزات خود را در چهارچوب آن سیاستها انجام و رای می دهند و انتخاب می کنند...، در ایران وجود ندارد و ممنوع است. سیاست تظاهر به دمکراسی و انتخابات در جمهوری اسلامی یک بازی نمایشی برای روپوشانی حاکمیت مطلقه و مشروعیت دادن به آن است.

۳- اعتراضات و نارضایتی های مردم در این سیستم، بدلیل سرکوب و ممنوعیت ها از طرفی و نبود سنت تشکل یابی و سازماندهی و رهبری متکی به تجارب و سنت های مبارزه سازمانیافته از طرف دیگر، پراکنده، صنفی، فردی، محفلی، نیابتی، بطنی و ناکارا است و تا کنون دستاوردهای قابل توجهی کسب نکرده و بویژه به جنبش های اجتماعی و طبقاتی سراسری معین با سازمان و رهبری و پرچم سیاسی و طبقاتی خود تبدیل نشده است.

۴- جنبش را ما بوجود نمی آوریم. اما زمانی که اعتراضات و نارضایتی ها گسترده تر می شوند و نقاط عطفی بوجود می آید، پرداختن به سازماندهی و تعیین شعار و تاکتیک و روشهای مبارزاتی توسط رهبران عملی، این اعتراضات ولو منتخب هیچ مجمعی هم نبوده باشند، می تواند زمینه های یک جنبش قدرتمند را فراهم کند. جنبش هایی که در دل آن، مساله تشکل و سازمان توده ای، رهبری معین و منتخب، دخالت جمعی توده های معترض و حتی حرکات آگاهانه ی تحزب یافتگی (احزاب با گرایشات گوناگون) و از جمله تحزب کمونیستی کارگران (به شرطی که کمونیسم ابزار مبارزه کارگران شود)، به دستور می آید و به ظهور می رسد.

۵- برای عبور از این شرایط، یعنی تغییر و تحول در مبارزات و اعتراضات کارگری و توده ای، (چرا که ما نمی توانیم بحران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم سرمایه داران ایران را از بین ببریم)، باید به یک سری ابتکارات جدید، شیوه های جدید متحد کردن و سازمان دادن، کسب دستاوردهای معین و ملموس مادی در زندگی مردم محروم و در دل این ها اعتلای آگاهی طبقاتی وسیاسی درون طبقه کارگر و مردم ستمدیده...، دست بزنیم. کارهایی نه از سنخ فعالیتهای محفلی، نیابتی، فرقه ای، آکسیونی، ضدرژیمی و جدا از محل های کار و محلات زندگی کارگران و محرومان. کارهای شدنی، سنت های کار و مبارزه ی توده ای در میان مثلاً بیکاران، در محلات فقیر نشین، در میان زنان اسیر تبعیض و ستم دولتی و جامعه و خانواده، یاد دادن سنت های مبارزه ی جمعی و دخالتهای جمعی و آگاهانه ی مردم، تعریف کردن گام های پیروزی، پیروزیهای ولو کوچک و کسب این پیروزی ها بطور واقعی نه شعار آن. اگر قرار است در نتیجه یک سری از این کارها نانی به سفره خانواده محرومان اضافه شود و دارویی به دست بیماران کودک و سالمند برسد و یا جلوگیری از کشتن یا خودکشی زن یا دختر جوانی و ...، این اتفاق واقعاً بیفتد و مردم به چشم خود ببینند و باور کنند. این کار با جمع شدن تعدادی انسان ولو پیشرو و نوشتن قطعنامه و پلاتفرم و ردیف کردن مطالبات و نصیحت و فراخوان دادن و یا خود به نیابت مردم آکسیون کردن و از این قبیل امکانپذیر نیست.

تا کنون تلاشهای زیادی حول مساله بیکاری از جمله، اتحاد کارگر شاغل و بیکار علیه بیکاری، کار یا بیمه بیکاری برای کارگران بیکار و... شده است.اما همانطوریکه در مقدمه فوق گفتم، در شرایط کارکرد اقتصادی وسیاسی و در چهارچوب بحران های جمهوری اسلامی و جامعه فلاکت زده، این تلاش ها و شعارهای فوق فقط یک ارزش و نیت خیر است. این تلاش ها ولو به قیمت زحمات گزاف، اما نه کاری ایجاد می کند و نه بیمه ای برای بیکاری می گیرد. و این حتی در میان توده وسیع بیکاران امیدی هم بوجود نمی آورد. چون همه امروز شرایط رژیم را می فهمند و دورنمای ایجاد اشتغال و رفاه که همان بیمه بیکاری باشد بشدت تاریک و غیرممکن است. و تا رسیدن به آن مرحله و ان اندازه از قدرت که بخشی از طبقه کارگر یا با مبارزه کارگر شاغل و بیکار بیمه بیکاری گرفته شود، راه دراز و در شرایط کنونی تاریکی است که تهش نامعلوم است. کارگر بیکار که این تاریکی و ناروشنی رابه عینه می بیند وعده های ما دل آنها را خوش خواهد کرد. و یا وعده اینکه اگر متحد شوید بیمه بیکاری می گیرید باز حرکتی برای اتحاد ایجاد نمی کند چون ته قضیه تاریک است. و سوال این است که چه باید کرد؟

در بند ۵ فوق، در کلیت خود، جواب این سوال داده شد. اما معنی عملی این کلیات را تعریف کنیم.

۱- اینکه فعالینی دور هم هستند و مصمم اند کاری کنند بخودی خود مثبت است وگامی مهم و تصمیمی انساندوستانه و حتی انقلابی است. نفس متحد شدن جمعی از فعالین برای انجام کاری یک گام به جلو است. اما ما از این جمع ها و محافل و شبکه های مصم به انجام کاری کم نیاوردیم. و نیت همه شان هم خیر بوده است. اما دستاوردی حاصل نشده. این فعالیت ها در همان قالب فرقه ای، محفلی، نیابتی (به نیابت از خود مردم)، آکسیونی، تبلیغاتی، شعار، قطعنامه ها و اطلاعیه و غیره و جمع های بیرون ازمرکز کار و محلات زندگی کارگران و زحمتکشان...، باقی مانده و درجا زده اند. این شیوه ی کار صرفنظر از نیت خیر فعالین، گاهاً مضر هم بوده است. این شیوه کار چریکی توده های مردم ناراضی و معترض را خانه نشین کرده و به انتظار ناجیان می نشاند.

۲- گفتم نفس متحد و جمع شدن تعدادی انسان پیشرو و کارگر و بیکار و زحمتکش و روشنفکرخوب است. اما چکار می کنند و سیاست و تاکتیک و شیوه های کار و سنت و ابتکاراتشان برای متحدکردن و به میدان آوردن خود کارگران بیکار و محرومان کدام است ان سوالات اساسی است که باید جواب بگیرند. از نظر من کار در مراکز کار و محلات زندگی وپاتوق بیکاران و میان خانواده هایشان باید نتیجه و دستاور ملموس و معینی داشته باشد و چیزی به دست آورد. دستاوردی ولوکوچک مثل نمونه های نان و دارو و ... که در بالا گفتم.

۳- اگر ما قبول کنیم که توان گرفتن بیمه بیکاری یاکار و اشتغال را نداریم که نداریم. اگر فضای ضد رژیمی صرف سرنگون می شود و تا سرنگون نشود کاری نمی شود کرد ما را مبتلا و اسیر نکند، (چون این فضا توسط دشمنان مردم در خارج و میان دولتهای منطقه چون عربستان و اسرائیل و امریکا از طرفی و اپوزیسیون چپ و راست ضد رژیم با سرمایه گذاری بر نارضایتی و اعتراضات عمومی مردم، مدام در بوق می شود) و اگر واقعیت های جامعه خود را که در بندهای بالا گفتم را بپذیریم...، آنوقت باید کارهای دیگری بکنیم که شدنی است.

این کارهای دیگر کدامند؟ برای مثال:

- محافل و جمع ها و شبکه هایی از انسان های دلسوز، شریف، انساندوست، بعضاً سوسیالیست، بعضاً خوشنام که مصمم اند کاری کنند، در عرصه ای مختلف در میان کارگران شاغل و بیکار و در میان زحمتکشان و محرومان وجود دارند. این گام اول است و خیلی خوب است و ضروری است.

- گام بعدی این است که قبل از هر چیز موضوع کار این شبکه ها باید روشن باشد. برای مثال اگر موضوع کار ما کارگران بیکار شهر است. اولاً این بیکاران اسم دارند. یعنی بدوا باید ما حداقل اسامی دویست سیصد نفر از این بیکاران با نام و مشخصات خود و خانواده شان را داشته باشیم. که می شود پانصد ششصد نفر. اینها بطور زندگی می کنند؟ تحصیل بچه هایشان، نان سفره شان، داروی مریض هایشان، مسکن شان، گرمای خانه هایشان در زمستان و غیره چگونه است؟ زنان در این خانواده ها چه وضع و حالی دارند، دختران جوانشان چکار می کنند؟ چه تعدادشان دستفروشی یا گدایی یا تن فروشی می کنند؟ میزان مرگ و میر و خودکشی میانشان و ده ها موضوع دیگر. این یعنی شناخت موضوع کار. یعنی خانواده احمد و محمود و علی و اشکان و مریم و خدیجه و غیره. "بیکاران" نام نیست. موقعیت است. ما باید موضوع کارمان را با نام بشناسیم. هر کدامون چند کارگر بیکار و خانواده کارگری بیکار با نام می شناسیم وادرس محل زندگیشان رامیدانیم و با انها در معاشرت و رفت و آمد هستیم یاسلام و علیک داریم؟ گیریم در یک محله یا پراکنده در چند محله شهر. ما فوراً نمیتونیم همه بیکاران را بسیج کنیم. وقتی راه افتادیم و در زمان و مکان معینی نتیجه ای و سنتی و راهی عملی و واقعی نشان دادیم و چیزی به دست آوردیم، بقیه هم می آیند. خودشان می آیند. لازم نیست سراغشان بروید. **تامین این شناخت و رابطه و دوستی و همدلی و همدردی گام دوم است.**

- این بیکاران بطور واقعی چه می خواهند؟ کار یا بیمه بیکاری خواست برحقی است. اما آیا در توان ما هست این خواست ها را متحقق کنیم؟ نه تا بی نهایت زمان، همین امروز و فردا و تا ۳ ماه دیگر مثلاً. چون گرسنگی و فقر و مرگ از سوء تغذیه و بی دارویی زمان نمی شناسد. امروز گرسنه است. امروز بچه ای از بی داروی می میرد. یا شعار "علیه بیکاری" یا "اتحاد شاغل و بیکار علیه بیکاری" شعار گنده ای است و هنوز موضوع کار مشخص ما را نمی گوید. آمدن چند کارگر شاغل به جمع ما اتحاد کارگر شاغل و بیکار را تامین نمی کند. کارگر شاغل خود باید بدوا در کارخانه و مراکز کار متحد شده باشند تا فریاد "بیمه بیکاری به همسرنوشتان بیکار ما بدهید" را کسی گوش کند. پس نه بیکاران بطور کلی، بلکه همان نام ها که گفتم. همان پانصد ششصد نفر متعلق به صد تا دویست خانواده کارگر بیکار به نام احمد وعلی و ...، امروز باید دست به اقدامی بزنند. چکار کنند؟

باید منتظر بود که بازاریها بخاطرگرسنگان بازار را ببندند؟ یا یک جمعی آمده اند و می گویند ما ناجی شمایمم و بیایید برویم بیمه بیکاری یا کار بگیریم... هیچکدام از این کارها نیست. نه اینکه کار یا بیمه بیکاری بد است. نمی دهند. در امریکای پیشرفته هم نمی دهند تا چه رسد به ایران جمهوری اسلامی! پس بایداز جایی شروع کرد که شدنی است. و درد کارگر معین مورد نظر ما را تخفیف می دهد تا بتواند کمر راست کرده به خودش اعتماد کند.

- کارهای شدنی کم نیستند. این کارها شعار نیستند. پلاتفرم و اطلاعیه هم نیستند. اعلام موجودیت جمعی ناجی هم نیست. آکسیون ناجیان جلو اداره کار برای کار و بیمه هم نیست. ناجیان خود ناجی می خواهند. خودشان هم بیکار و گرسنه و فقیرند.

۲۵

به فرض قبول این ها یعنی تامین شبکه ای از فعالین و دلسوزان و رهبران کارگری و زحمتکش بیکار، به فرض شناخت موضوع کار با اسم و رسم و ادرس و ارتباط و معاشرت، بفرض اینکه شعار بیمه بیکاری یا کار، فوریت جواب نمی گیرد و نیرو هم جمع نمی کند چون باورشان نمی شود و توانش را ندارند. متحد نیستند و نمی شوند، از کجا شروع می کنیم؟

اگر بپذیریم ما در جامعه ای زندگی می کنیم که موضوع اصلیش **فلاکت** است، پس اولین شعار یا هدف این شبکه، "**علیه فلاکت**" است. برای تامین **معیشت** است. کل مطالبات اقتصادی طبقه کارگر از دستمزد مکفی تا بیمه بیکاری و غیره یعنی تامین معیشت!

وقتی ما با سیستمی روبرو هستیم که نسبت به تامین معیشت مردم بی تفاوت است و دارییهای جامعه را بجای تامین معیشت مردم حیف و میل می کنند و به مصارف دیگر برای حفظ نظام شان می رسانند، پیشروان مردم هیچ چاره ای ندارند جز اینکه خود دست بکار شوند. آستین ها را بالا بزنند و بعنوان صاحبان واقعی جامعه راه چلهایی، ولو حداقلی برای تامین معیشت را انتخاب کنند. و از این طریق هم مردم را به دخالت در سرنوشت خود آموزش دهند و هم فشار عظیم اجتماعی بر سرمایه داران و دولیشان بگذارند.

بنا بر این مساله معیشت درجامعه فلاکت زده و محروم امروز مساله مرگ و زندگی است. معیشت همین امروز و امشب. شبکه فعالین کارگران شاغل و بیکار و در میان محرومان جامعه، وظیفه و امر فوری شان مبارزه و تلاش علیه فلاکت و گرسنگی و مرگ و میر و خودکشی و اعتیاد جوانان خانواده ها، برای نان سفره ی امشب و صبحانه و نهار فردای گرسنگان. برای تامین داروی مریض ها همین امروز... ، است. در مورد مثال بیکاران گفتیم میرویم سراغ موضوع کار، یعنی همان حسن و حسین ها و خانواده هایشان. هر چه بیشتر بهتر. یک آمار ی میخواهیم، یک شناسنامه ای میخواهیم، یک شناخت واقعی و عملی دردهای فوری، برای شبکه ام و برای همه ی ان چند صد نفر دورو برمان. شناخت انها به خودمان و به خودشان. این از صد تا پلاتفرم و اطلاعیه و مراننامه و اساسنامه و شعار گنده مهم تر است.

وقتی شناخت واقعی هم حاصل شد، میرویم سراغ اینکه چکار کنیم و از کجا شروع کنیم. در این رابطه ده ها و صدها راه و شیوه ی عملی و ممکن وجود دارد.

مثلاً:

تشکیل صندوق های همیاری محلات و در میان کارگران. و تامین بودجه بیشتر با همیاری بازاریان و ثروتمندان و انسانهای خیر و شرافتمند که کم نیستند.

تشکیل تعاونی های مصرف با جنس ارزان و تامین اجناس به شیوه فوق و شاید گرفتن سهمی بیشتر از دولت. فرض کنید شما ارزاق ارزان یا مجانی برای فقرا (نگران تشویم اگر بیکاران را فقرا و محرومان می نامیم. فکر نکنم به کارگر بیکار و خانواده گرسنه اش بربخورد) جمع کردید و یک تعاونی مصرف و توزیع تشکیل دادید، شاید شهردار شهر خجالت بکشد وبگوید این هم سهم دولت برای تعاونی. (ممکن است بگویید شهردار و یا فرماندار و خجالت!" حق با شما است ولی همین دزدان دارییهای مملکت گاهی برای اینکه از قافله عقب نمانند تن به چنین کارهایی هم میدهند و یا ما سراغشان می رویم و یقه شان را می گیریم. یا محتکران شهر کم نیستند. همین مردم فردا یقه شان را می گیرند و جلو درب انبارهای غله و حبوبات و برنج وروغن و غذای بچه هایشان که احتکار شده است جمع می شوند وسهم شان را می خواهند. این مردم اینطور یـــــــاد می گیرند که چگونه حقشان را از گلوی ←

و کلام آخر اینها حرفهای تازه ای نیستند. این را بارها و بارهای گفتیم و شنیدیم و باز هم می‌گوییم. رهبان جنبشهای اجتماعی بزرگ از دل همین کارها در کارخانه و در محله و در میان مردم شهر و محرومان بیرون می‌آیند. و همین‌ها رهبان جنبش سراسری طبقه کارگر برای افزایش دستمزدها به نسبت تورم و نیاز خانواده‌ها، جنبش عظیم بیکاران برای بیمه بیکاری، و نهایتاً رهبان قیام و انقلاب آتی اند. کسانی که عجله دارند رژیم سرنگون شود و انقلاب بشود، اگر هدفشان انقلاب کارگری و برای آزادی و برابری است باید این کارها را بیشتر و با تعجیل زیاد انجام دهند. بدون این کارها نمی‌شود. اگر هم اتفاقی بیفتد دست طبقه کارگر و محرومان بجایی نمی‌رسد!

فروردین ۹۸ (مارس ۲۰۱۹)

محرومی در محلات بدون غذا و دارو تلف نمی‌شوند و آزادی و حرمت انسانی به محلات و شهرها بر می‌گردد. طبقه کارگر با چنین تصویر و خصوصیتی بعنوان رهبر جامعه علیه استبداد و استثمار و تبعیض و ستم بر می‌خیزد و کل جامعه ی محرومان را به دنبال خود برای رهایی و کسب آزادی و برابری می‌آورد.

ممکن است گفته شود برای انجام آن کارها پلیس و دولت سراغت می‌آیند. آری. شاید بیایند. ولی بگذار بجای اینکه من را در یک آکسیون چند نفره دستگیر و به زندان بفرستند و بعد به نام قهرمان وقت آزادی گل به گردنمان بیندازند، بخاطر آن کارها دستگیر کنند. آنوقت آن پانصد ششصد خانواده کارگری و فقرا را جلو زندان خواهی داشت. محله ای که فضایش را تغییر دادید پشت خود دارید. و آنوقت قهرمان آنها هستند. این سنت آموزش مردم به دخالت در زندگی خود و دفاع از دستاوردهایشان است. وقتی دستاوردی نیست چرا باید دفاع کنند؟ آنوقت قهرمان آکسیون ما چند ماه و چند سال در زندان می‌ماند.

کارگری و خانواده هایشان در محله باشند و هم باوجود حضور آنها کودکی از گرسنگی و بی‌دروبی نمی‌میرد، سالمندی در نتیجه ی بیماری علاج پذیر از بین نمی‌رود، هیچ خانواده ی محرومی شب گرسنه و بی‌شام نمی‌خوابد. در این محله، برابری زن و مرد عرف و سنت شده و کودکان مثل بزرگسالان حق و حرمت دارند...

تنها با انجام همه ی این کارهای مرکب و فوری و فوئی و حیاتی است که طبقه کارگر و فعالین و رهبان و پیشروان کارگری صاحب تشکل و اتحاد، صاحب مجامع عمومی، کمیته های کارگری و کمیته های مردمی محلات شده و می‌تواند دستمزدهای بیشتر، بیمه بیکاری و تامین معیشت مردم را به بورژوازی و دولتش تحمیل کند. آنوقت ما طبقه کارگری خواهیم داشت که شاغلانش فقیر و زیر خط فقر نیستند، بیکارانش گرسنه نیستند و بیمه بیکاری می‌گیرند، کودکانشان بجای کار و دستفروشی در خیابانها به مدرسه می‌روند، تن فروشی برای لقمه نانی بر سفره محرومان بر می‌افتد، هیچ خانواده ی

در باره مساله بیکاری و ...

دشمنانشان بیرون بکشند. امروز برای نان احتکار شده ی سفره شان و فردا برای تمام آزادی و معیشت و امنیت شان!

تامین داروی ارزان یا مجانی از داروخانه ها و دکترها و رساندن به بیماران خانواده های این محرومان

دعوت از دکتر و پرستارانی برای عیادت از بیماران در منازل یا مطب هایشان بطور مجانی

دایر کردن اشپزخانه های کوچک در محلات برای تهیه غذا به خانواده های گرسنگان

لغو پرداخت هزینه آب و برق و گاز این خانواده ها

گرفتن تخفیف اجاره بهای مساکن محرومان از صاحبان این منازل. گرفتن کمک هزینه مسکن از دولت

جلوگیری از بزور شوهر دادن دختران زیر ۱۸ سال در خانواده ها

نجات جان دختر و پسر جوانی که ناامید شده و به اعتیاد یا خودکشی می‌رسند

پاکسازی محله از تحقیر و سرزنش و اذیت و آزار جوانان دختر و پسر و ایجاد فضایی سالم و انسانی و برابر که حقوق برابر زن و مرد و کودک و بزرگ سال را برای بیشتر اهالی محله قابل قبول و قابل احترام است.

تامین نیازهای تحصیلی رایگان کودکان خانواده های فقرا

تشویق معلمان و مدیران مدارس به کمک به محصلینی که مخارج تحصیلی و کتاب و قلم و غیره ندارند

من مطمئنم هر کدام از جمع های فعالین کارگری و مدنی و سیاسی، ده برابر این ابتکارات و کارها و خلاقیت ها بلند. اما شاید به نظرشان کم می‌رسد. چون فکر می‌کنند این که نشد مبارزه سیاسی. این که گدابی است! کار خیریه است! و اگر چنین کسی پیدا شود باید به او گفت که معنای مبارزه سیاسی را نفهمیدی. معنای انقلاب را هم نفهمیدی و معنای اتحاد مردم و بازگرداندن اعتماد و اختیار به مردم را نفهمیدی.

من می‌گویم کسی که بخاطر نجات جان یک سگ که دمش گرم، از این شهر به آن شهر می‌رود آیا نجات کودک مریض همسایه کم تر است؟ انجام آن کارهای فوق سخت تر است؟ کسانی که یک تنه برای خاموش کردن آتش جنگل می‌روند و زنده زنده می‌سوزند، بسیج مردم شهر جلو فرمانداری و مجبور کردن فرماندار به تامین ابزارهای خاموش کردن آتش سخت تر بود؟ نه. جامعه قهرمان نمی‌خواهد، ناجی نمی‌خواهد، دوست و دلسوز و همدل و یار و در کنارشان باشی به آنها قوت قلب و جسارت میدهی. و خودت هم قوت قلب و جسارت پیدا می‌کنی.

انجام همه ی آن اوامر و وظایف مرکب و همه جانبه و گسترده در کارخانه و محلات شهرها. عرصه هایی اند که تا کنون طبقه کارگر و پیشروان طبقه شاغل و بیکار حتی به آن پا نگذاشته است. در شرایط کنونی، طبقه کارگر علاوه بر محرومیت از همبستگی طبقاتی سراسری، علاوه بر نبود تشکلهای مستقل و قدرتمند کارگری متکی به مجامع عمومی کارگران، علاوه بر پراکندگی و فرقه گرایی صفوف کارگران کمونیست و سوسیالیست و فاقد اتحاد در کمیته های کارخانه و کمیته های کمونیستی به مثابه اولین خشت های تحزب کمونیستی طبقه کارگر... این طبقه ی چنده ده میلیونی فاقد سنت و تجارب ابتکارات گسترده تر از ایجاد صندوق ها و تعاونی ها و کارمحل ای و کمک به نجات بیماران و گرسنگان فاقد نان و دارو و دیگر اوامر و وظایف کارگری و انساندوستانه و ازادخواهانه است. اگر در محله ای ولو یک جمع ۵-۶ نفره کارگر آگاه و پیشرو وجود داشته باشد، می‌تواند هم محمل اتحاد

کارگران

و

فحالیست کمونیستی

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران-حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com



نشریه ماهانه کمونیت

نشریه ای از حزب کمونیت کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیت

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

گزارشی از مراسمهای هشت مارس حزب در خارج کشور

جشن با موزیک، رقص و ...، برنامه شادی تا پاسی از شب به پایان رسید.

هامبورگ

واحد هامبورگ تشکیلات آلمان، در تظاهرات کارزار سه روزه شرکت داشت.

اشتوتگارت

واحد اشتوتگارت حزب در آلمان به همراه فعالین سازمان رهایی زن در مراسم ۸ مارس که به فراخوان گروه زنان اشتوتگارت آلمان متشکل از، سازمان ها و احزاب رادیکال و چپ و حقوق بشری و محیط زیست، بود شرکت داشتند. این مراسم در ساعت ۴ و نیم بعدازظهر با تئاتر مشترک فعالین سازمان رهایی زن و حزب حکمتیست (خط رسمی) و گروه جوانان اشتوتگارت به زبان آلمانی شروع شد.

سناریو نویس مریم رضایی گیوی و کارگردان مهران رضایی گیوی در این نمایش وضعیت فعالین و مدافعان زن زندانی در ایران، عدم برابری حقوقی، نابرابری وضعیت شغلی، و توحش حاکم بر جامعه اختناق زده ایران و جایگاه زن را بیان کرده و برای حاضرین به نمایش درآوردند. این نمایش با استقبال صدها نفری که در تجمع شرکت کرده بودند روبرو شد.

شعارهای این نمایش "نه به زندان شکنجه اعدام"، "دستمزد برابر"، "موقعیت شغلی برابر"، "بیمه بیکاری برای همه"، "حقوق های معوقه باید سریعاً پرداخت شوند"، "بیمه مکفی برای همه"، "زنان زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردند"، "حضور زنان در استادیوم ورزشی باید آزاد باشد"، "جنبش ما، رهایی زن"، "هشت مارس، روز اتحاد ما"، "زنان، کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد اتحاد" و "آزادی برابر، اتحاد جهانی" بودند. در ادامه جریانات مختلف شرکت کننده در مراسم با سخنرانی، نمایش، رقص و ... این روز را ارج نهادند. سپس تمامی شرکت کنندگان با شعارهایی در گرامیداشت هشت مارس به طرف مرکز شهر دست به راهپیمایی زدند.

زنده باد هشت مارس روز جهانی زن

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

(خط رسمی)

مارس ۲۰۱۹

زنان از ایران و افغانستان، از نکات قابل توجه این تجمع بود. شرکت کنندگان سپس به سمت دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه حرکت کردند و در مسیر تظاهرات اعلامیه پخش کردند و شعار سر دادند. در مقابل دیوان بین‌المللی دادگستری نیز شرکت کنندگان به اجرای سرود دسته جمعی پرداختند.

در روز سوم، هشتم مارس، در بروکسل جمعیت چشمگیری به خیابان آمده بودند تا در تظاهرات این روز شرکت کنند. شرکت کنندگان در کارزار سه روزه قبل از این تظاهرات به مدت بیش از دو ساعت در مقابل سفارت ایران تجمع کردند و علیه رژیم منفور جمهوری اسلامی شعار داده و سخنرانی کردند. خواننده‌ی معترض افغانستانی، شکیب مصدق، هم سرودی را برای حاضرین اجرا کرد. در ادامه تجمعی کوتاه در مقابل سفارت آمریکا در اعتراض به هرگونه دخالت‌های این کشور در امور داخلی ایران، برگزار شد.

این کارزار سه روزه، با شرکت در تظاهرات چندین هزار نفری در بروکسل از مرکز شهر تا ساختمان اصلی اتحادیه اروپا و برگزاری جشن در یک مرکز فرهنگی این شهر، به کار خود پایان داد.

اعضای حزب حکمتیست در طول این سه روز حضوری فعال داشته و به پخش اعلامیه‌های حزب و حمل پلاکارد پرداختند.

گوتنبرگ

در گوتنبرگ سوئد، اعضا و فعالین حزب همراه با فعالین سازمان رهایی زن در تظاهرات ۸ مارس این شهر شرکت داشتند.

تشکیلات بلژیک حزب از فعالین کارزار سه روزه ای بودند که از سوی "سازمان زنان هشت مارس ایران-افغانستان" در چهلمین سالگرد تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری در سال ۱۳۵۷، در سه شهر هامبورگ (آلمان)، ین هاخ (هلند) و بروکسل (بلژیک) برگزار شد. در روز اول در هامبورگ تجمعی در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی ایران پس از سخنرانی و قرائت بیانیه‌ها، یک گروه نوازنده آلمانی آهنگ‌هایی زیبا و انقلابی را برای حضار اجرا کردند.

واحد کلن تشکیلات آلمان حزب، به مناسبت روز جهانی زن، برنامه خود را روز جمعه ۸ مارس، برگزار کرد. در این برنامه، تریا شهابی، در مورد نقش جنبش زنان، تحت عنوان "جنبش رهایی زن و انقلاب آتی" و سپس مینا زرین، از چهره های حقوق زنان، سخنرانی کردند. سخنرانان در مورد هشت مارس بر پیشروی جنبش چپ و سوسیالیستی در این عرصه، در ایران و در جهان، تاکید کردند. در ادامه تریبون آزاد، اعلام شد و شرکت کنندگان در مورد مسئله زن، از زوایای مختلف صحبت کردند.

در این برنامه از شرکت کننده گان با صرف شام و قهوه و کیک و میوه و شیرینی و نوشیدنیهای مختلف پذیرایی شد و سپس این

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) امسال در کشورهای مختلف، مراسمهای متنوعی را به مناسبت ۸ مارس، برگزار کرد. مراسمی که بر متن گسترش طنین آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران و رهایی از یوغ رژیم اسلامی سرمایه، رنگ و بوی متفاوتی نسبت به سال های گذشته داشت.

لندن

در لندن، مراسم ۸ مارس با شعر خوانی سونیا محمدی آغاز گردید و سپس بعد از پخش ویدئو کلیپی از تاریخچه هشت مارس و مروری بر مبارزات زنان در جهان، آذر مدرسی در مورد اوضاع فعلی در ایران، جایگاه و نقش جنبش زنان در اوضاع فعلی ایران با عنوان "جنبش رهایی زن و انقلاب آتی" سخنرانی کرد. در ادامه بختیار پیرخضری اطلاعیه های سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و اتحاد سراسری بازنشستگان ایران که به مناسبت روز جهانی زن صادر شده بود را قرائت کرد. مراسم با موزیک زنده توسط افشین و اسلاید شویی از بزرگداشت روز جهانی زن در ایران، ادامه یافت.

اسلو

شهر اسلو امسال شاهد یکی از بزرگترین تظاهراتها به مناسبت روز جهانی زن بود. اعضا و فعالین حزب همراه با فعالین سازمان رهایی زن در تظاهرات ۸ مارس این شهر شرکت داشتند.

بلژیک

تشکیلات بلژیک حزب از فعالین کارزار سه روزه ای بودند که از سوی "سازمان زنان هشت مارس ایران-افغانستان" در چهلمین سالگرد تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری در سال ۱۳۵۷، در سه شهر هامبورگ (آلمان)، ین هاخ (هلند) و بروکسل (بلژیک) برگزار شد. در روز اول در هامبورگ تجمعی در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی ایران پس از سخنرانی و قرائت بیانیه‌ها، یک گروه نوازنده آلمانی آهنگ‌هایی زیبا و انقلابی را برای حضار اجرا کردند.

در روز دوم، تجمع در نزدیکی ایستگاه مرکزی شهر "ین هاخ" ("لاسه" به زبان فرانسوی) در هلند آغاز شد. تعدادی از فعالین حقوق زنان به نمایندگی از تشکلهای و گروه‌های مختلف هلندی و غیر هلندی برای شرکت کنندگان سخنرانی کردند. اجرای سرودهای اعتراضی و مترقی توسط دو زن هلندی و سخنرانی جسورانه‌ی

زنده باد سوسیالیسم